

d

امام و مقام تعلیم به ملائکه

اصغر طا هرزاده

طاهرزاده، اصغر، 1330-
امام و مقام تعلیم به ملائکه / طاهرزاده،
اصغر. - اصفهان: لبالمیزان، 1389.
ص. 264.

ISBN: 978-964-2609-33-5

فهرستنويسي بر اساس اطلاعات فيپا
كتابنامه به صورت زيرنويس.
1- امامت.
BP223 1389 الف 12 ط/297/45
كتابخانه ملي ايران
2227386

امام و مقام تعلیم به ملائکه
نوبت چاپ: اول
پرديس/معنوی
تاریخ انتشار: 1390
شکیبا

ليت وگرافی:
حروفچین: گروه
فرهنگي المیزان
شمارگان: 3000 نسخه
فرهنگي المیزان
طرح جلد: گروه فرهنگي المیزان صحافي: دی
کلیه حقوق برای گروه المیزان محفوظ است
مراکز پخش:
1- گروه فرهنگي المیزان
تلفن: 0311 - 7854814
2- دفتر انتشارات لبالمیزان
همراه: 09131048582

فهرست مطالب

9	مقدمه
11	مقدمه‌ی مؤلف
21	جلسه‌ی اول، مقام «اول مَا خلقَ اللَّهُ» .
23	مقام نوری اهلالبیت [ؑ]
27	اولین مخلوق، آخرین پیامبر
33	رابطه‌ی عالم با نور محمدی [ؐ]
41	جلسه‌ی دوم، برکات حاکمیت امام معصوم بر جامعه
41	معجزه‌ی توحید
46	غفلت از حقیقت آسمانی ائمه [ؑ]
49	مبانی معرفتی ولایت فقیه
56	ثابتات زمانه
58	راز مدارای طبیعت با بشر
69	جلسه‌ی سوم، ائمه‌ی معصومین [ؑ] و مقام فنا
69	یک حقیقت با جلوات مختلف
72	مظاهر مشیت الهی
76	جایگاه واسطه‌ی فیض
79	اسوه‌های قدسی
82	اساسی‌ترین موضوع در امام‌شناسی
84	جایگاه عرشی ائمه [ؑ]
95	جلسه‌ی چهارم، برتری مقام پیامبر [ؐ] از ملائکه‌ی مقرب

آفات غفلت از جایگاه قدسی اهل‌البیت [ؑ]	97
معنی افضلیت رسول خدا [ؐ]	104
ملائکه در خدمت محبین اهل‌البیت [ؑ]	106
جلسه‌ی پنجم، تبعیت ملائکه از تسбیح اهل‌البیت[ؑ]	115
جایگاه حقیقت محمدی [ؐ]	116
برتری محبین ائمه [ؑ] از ملائکه	123
ائمه [ؑ] و تعلیم ملائکه	130
جلسه‌ی ششم، اهل‌البیت[ؑ] سرچشمه نگاه توحیدی ملائکه	133
ائمه [ؑ] ؛ غایت خلقت	135
برکات عقل پرورشیافته	136
اهل‌البیت [ؑ] و تعلیم توحید به ملائکه	139
نظر به توحید از طریق ائمه [ؑ]	141
ائمه [ؑ] ؛ مظہر کبریایی حق	145
رجوع به توحید از طریق ائمه [ؑ]	148
جلسه‌ی هفتم، چگونگی هدایت ملائکه از طریق اهل‌البیت[ؑ]	157
ائمه [ؑ] ؛ غایت خلقت	159
نحوه‌ی وسعت نور اهل‌البیت [ؑ] در هستی	162
شرط قبولی عمل	167
جلسه‌ی هشتم، راز سجده‌ی ملائکه بر آدم	175
سجده‌ی ملائکه به اهل‌البیت [ؑ]	177
تفاوت نگاه ملائکه با نگاه شیطان	181
اهل‌البیت [ؑ] جنبه آرمانی ملائکه	183
مبنای رعایت حقوق انسان‌ها	191
جلسه‌ی نهم، ظهور محدودیت جبرائیل در معراج	195
رابطه‌های نوری	195
تفاوت مقام نوری اهل‌البیت [ؑ] با مرتبه‌ی نفس ناطقه‌شان	199

- مرتبه‌ی امکان حضور جبرائیل◆ 203
 توحید انسان کامل 210
جلسه‌ی دهم، معنی مراجع رسول خدا 213
 چگونگی نظر به حضرت جبرائیل◆ 215
 نهایت‌ترین صعود 218
 پیامبر^ا: نور خدا در زمین 223
جلسه‌ی یازدهم، بهشت محمدی:
آرمانی‌ترین سیر مسلمانی 231
 قواعد قلب و غیب 231
 چگونگی بهشت پیروان رسول خدا 233
 موانع سرعت به سوی بهشت 237
جلسه‌یدوازدهم، مقام عرشی ائمه 241
 غایت خلقت بهشت 241
 غایت خلقت جهنم 244
 کرامت اهل البيت^ع 246
 معنی ثواب خدا برای شیعیان 249
جلسه‌ی سیزدهم، برکات ذظر به حجت
الهي در عالم 255
 راز کرامت انسان‌ها 256
 نقش حجج الهي در هدایت جامعه 262
 راه نجات از غربزدگی 266
جلسه‌ی چهاردهم، حجج دوازدهگانه
الهي 271
 بهترین شرایط دینداری 271
 پایدارترین سخن 276
 وظیفه‌ی ائمه^ع نسبت به خود و خلق. 281
جلسه‌ی پانزدهم، حجج الهي و حاکمیت
توحید خدا بر عالم 287
 سیر عالم 288
 موانع ظهور کلمه‌ی حق 289
 هدایت افکار عمومی 292

..... امام و مقام تعلیم به ملائکه 8

راز امیدواری به آینده 296

مقدمه

با اسمه تعالیٰ

1- سلسله مباحثت «جایگاه حقیقت نوری امام در هستی» در صدد است تا نظرها را متوجه حقیقت بزرگی بنماید که خداوند برای هدایت بشریت اراده کرده است و به جایگاه قدسی امام نظر دارد، جایگاهی که امام از آن جایگاه انسانها و جامعه را مدیریت می‌کند، آن هم مدیریتی که تکوین و تشریع در آن هماهنگ است و اعتباریاتش ریشه در حقایق دارد.

2- باید به خوبی روشن شود که «خداشناسی واقعی» وقتی محقق می‌شود که انسانها بتوانند در آینه تمام‌نمای جمال انسان‌های کامل، با «الله» مأنوس شوند و این موضوع ابتداء در کتاب «مبانی نظری و عملی حبّ اهل بیت[ؑ]» مورد بحث قرار گرفت و در این سلسله مباحثت سعی شده با وسعت بیدشتري مورد مدافعته قرار گیرد.

3- روایت مربوط به حقیقت نوری اهل‌البیت[ؑ] طوری است که نمی‌توان با هر عقلی با آن روبرو شد و لذا یا عده‌ای از کنار آن می‌گذرند و یا خیلی

سطحی با آن برخورد می‌کنند و در نتیجه بشریت از معارف و رازهای بزرگی محروم می‌شود. در این سلسله مباحثت سعی شده حداقل عظمت موضوع تدبیین گردد و به معارف عالیه‌ای که توجه به این روایات در پی دارد توجه شود.

4- مباحثت در سه جلد تنظیم شده و بهتر است به ترتیبی که تنظیم شده، یعنی ابتدا کتاب «حقیقت نوری اهل الْبَيْتَ»، سپس کتاب «امام و مقام تعلیم به ملائکه» و پس از آن کتاب «امام و امامت در تکوین و تشریع» مطالعه گردد. در عین حال هر کدام می‌تواند جداگانه مورد مطالعه قرار گیرد زیرا هر کدام از مباحثت به روایت یا روایات خاصی نظر دارد که وجهی از حقیقت آسمانی مقام امام را مطرح می‌کند و سعی شده تا با دقیق بر روی روایات مورد بحث، نکات ظریفی از موضوع امامت در هستی تدبیین گردد و در نتیجه إن شاء الله سؤالات اساسی عزیزان در این موضوع جواب داده شود.

امید است خوانندگان محترم با توجه به نکته‌ی اخیر یعنی کسب معارف عالیه‌ای که قواعد عالم قدس را تدبیین می‌کند، با کتاب‌ها مأнос گردند و بیش از پیش تصویری صحیح از تمدن اسلامی به معنای واقعی آن که مقدمه‌ی ظهور حاکمیت امام مقصوم^{۱۰} و اتحاد عالم تشريع با عالم تکوین است به دست آورند.

گروه فرهنگی المیزان

مقدمه‌ی مؤلف

با اسمه تعالیٰ

۱— امامتِ مطرح در اعتقاد شیعه رویکردی است به حقیقتی آسمانی که در صدد است تمدن زمینی را مطابق نظم آسمانی بسازد و امام شیعیان آنچنان حضوری در عالم هستی دارد که نه تنها چنین امری را ممکن می‌سازد، بلکه آن را ضروري می‌داند، زیرا موجب شکوفایی سرمایه‌ی درونی افراد امت می‌شود تا جایی که شخصیت افراد انعکاسی از شخصیت امام خود می‌گردد.

۲— چشم برداشتن از نقش حضور تکوینی واسطه‌ی فیض عالم بر امور تشریعي بشری، فاجعه‌ی بزرگی است که هنوز بشر به آن فاجعه واقف نشده و به همین جهت راز شکست‌های خود را در جای دیگری جستجو می‌کند. در حالی‌که بعد از شکست مارکسیسم و لیبرالیسم زمان آن فرا رسیده تا به کمک سخنानی که امامان شیعه در راستای امر امامت فرموده‌اند، بشریت متذکر راز شکست‌هایش بشود.

۳— بشریت در طول تاریخ نسبت به مدیریت صحیح جامعه‌ی خود ناکام مانده و عملت آن ناکامی، غفلتی است که از

توانایی خدا دادی انبدیاء و اما مان دارد و فکر کرده بدون آن‌ها می‌تواند امور جامعه را بگذراند، در حالی که بشر باید به این شعور بررسد که «همان خدایی که برای او شریعت آورده، مدیرانی نیز برای امور اجتماع پرورانده است تا مطابق شریعت الهی بشریت را جلو ببرند» و انسان‌ها به واقع در دو امر مهم نبوت و امامت به خود و اگذاشته نشده‌اند.

4 - آنچه باید در روایات مربوط به امامت ذنبال شود، توجه به جهت باطنی مقام اهل‌البیت[ؑ] است. بسیار فرق است که با این نوع روایات به‌طور سطحی برخورد شود یا این‌که سعی کنیم از همان سطح عالی که روایات مطرح شده، به آن‌ها توجه ننماییم. یعنی به جای آن‌که مطلب را آن قدر پایین‌بیاوریم که چیزی از آن نماند، دستمان را به آن بدھیم و بالا برویم تا حقیقت جدیدی از معارف الهی بر قلب ما منکشف شود و لازمه‌ی چنین برخوردي همت مضاعف است.

5 - نظر به وسعت حضور امامان در هستی، نه تنها عامل نمایش راه گستردۀ‌ای است که انسان‌ها می‌توانند طی کنند، بلکه موجب می‌شود تا روشن شود امامان از چه افقی بشریت را هدایت مینمایند و چرا شیعه معتقد است مقام هدایتگری امامان فوق مرگ آن‌ها همواره فعلی است و در هیچ حالی از صحنه‌ی زندگی بشر خارج نیست.

6 - خداشناسی واقعی وقتی محقق می‌شود که انسان‌ها بتوانند در آینه‌ی تمام نمای جمال انسان‌های کامل با «الله» مأнос شوند و راه یافتن به چنین نگاهی را با نظر به آیات تامه‌ی الهی پیدا کنند و گرنه در بیراهه‌ها به ذنبال خدا می‌گردیم و هم‌چون وَهابی‌ها با خدای ذهنی و انتزاعی زندگی می‌کنیم که هیچ‌گونه تجلی بر قلب ما نخواهد داشت.

7 - از آن جایی که شیطان نتوانست در جمال خلیفة‌الله، اسماء‌الهی را بزنگرد و از آن طریق در تجلیات جامع اسماء، به خدا سجده کند، بهانه آورد که می‌خواهد فقط به خدا سجده نماید ولی از درگاه انس با خدا محروم شد. هرگز با نظر به خود نتواند وجه الله را در جمال امامان معصومؑ بیابد، راه شیطان را طی خواهد کرد و حقیقتاً از انس با خدا محروم خواهد شد. آری؛ وقتی راز رجیم بودن شیطان معلوم شود، راه ارتباط با خلفای الهی نمایان می‌گردد.

8 - مدیریت جامعه بر اساس فرهنگ امامت موجب می‌شود تا ذهن افراد جامعه گرفتار انواع نظریه‌ها و سلیقه‌ها که عامل غفلت از یگانگی در مقصد و مقصود می‌باشد، نگردد.

9 - وقتی فهمیدیم امام، امینی رفیق و پدری شفیق و ناصحی مشفق است، می‌فهمیم خداوند برای سرپرستی بشریت هدیه‌ی بزرگی را تدارک دیده تا شرایط

عالی‌ترین شکل زندگی در زمین فرام گردد.

10- در صورتی مدیران با جان انسان‌ها دم سازند که از غیر خدا مستغنی باشند و با انس کامل با خداوند خدمت به مردم را ادامه‌ی معاشقه با خدا بدانند و در آن صورت اگر سنگ جفاوی از طرف مردم به آن‌ها بررسد از آنجایی که جهان را منور به دوست می‌بینند، میدانند باید از سر رحمت از بی‌وفایی‌ها بگذرند و دلخوش باشند به دولتی که راه آسمان را به سوی بشر گشوده است.

11- مدیریت و هدایت جهان بشري با فرهنگ امامت، ریشه در نوري دارد که از خداوند جدا شده، قسمتی از آن، نور محمد^آ گشت و قسمت دیگر آن، نور علی♦ شد و هدایتگری همه‌ی انبیاء و اولیاء ریشه در این دو نور دارد و هر جا تاریخ بشريت از این دو نور جدا شد، گرفتار ظلمات مدیران زمینی گشت. این است که نباید یک لحظه از مدیریت قدسی امام معصوم چشم برداشت که در آن صورت ظلمات را غلیظتر کرده‌ایم و از سعادت خود دور خواهیم ماند و شب ظلمانی ما به صبح نمی‌انجامد.

12- باید متوجه بود که رسیدن به درجه‌ای که مقام نوري اهل البيت[ؑ] در آن تصدیق شود، غیر از معرفتی است که روش‌های کلامی در صدد ارائه‌ی آن هستند تا حقانیت ائمه[ؑ] را برای مخالفان ثابت کنند. البته این روش کلامی در جای

خود کار پسندیده‌ای است، ولی فراموش نکنیم امام شناسی راه دیگری است و مقصد دیگری را دنبال می‌کند.

13- آنچه در این کتاب مورد توجه قرار می‌گیرد، تأکید بر این موضوع است که امامت یک حقیقت نفس الامری در عالم وجود است و نه یک حادثه‌ی تاریخی صرف، و به جهت حقیقت نفس الامری آن است که زندگی یک ملت را معنی می‌بخشد و در راستای توجه به چنین جایگاهی برای امامت، گفته می‌شود «غفلت از سرمایه‌ی امامت آسمانی، غفلت از اسلام است».

14- تأکید بر مقام غیبی رسول خدا^۱ و ائمه‌ی هدی^۲ که توسط رسول خدا^۳ و سایر ائمه^۴ تبیین می‌گردد به این منظور است که اسرار بلند عالم غیب بر ما گشوده شود و متوجه جهان یگانه‌ای باشیم که در مدیریت آن، روح‌های بلندمرتبه‌ای نقش دارند و می‌توان به مدد آن‌ها عالی‌ترین شکل زندگی را برای خود رقم زد تا برکات زمین و آسمان به عالی‌ترین شکل آن بروز کنند.

15- تأکید بر مقام قدسی اهل‌البیت^۵ مو جب می‌شود تا جامعه از سطح‌نگری رهایی یابد و حیطه‌ی اندیشه‌ی خود را عالم قدس و معنویت قرار دهد، عالمی که همسنخی کاملی با حقیقت انسان یا نفس ناطقه‌ی او دارد و متنظر مرا تبع وجودی نفس ناطقه‌ی اوست، و موجب رفع حجاب بین انسان و عالم معنا می‌گردد.

16- رسول خدا^ا به علی♦ می‌فرمایند:
 «إِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَخُدَّا مُنَا وَ لَخُدَّا مُحِبِّينَا»^۱
 ملائکه در خدمت ما و در خدمت محبین ما
 هستند. حضرت با این جمله راز بزرگی
 را آشکار مینمایند و قاعده‌ی مهمی از
 قواعد عالم معنا را می‌گشایند تا روشن
 شود تفاوت مظاهر اسماء جامع الهی -
 یعنی انسان‌هایی که نظر به انسان کامل دارند
 - با مظاهر بعضی از اسماء الهی - یعنی
 ملائکه - چه اندازه است و چرا ممکن است
 بعضی از افرادی که به ظاهر کرامات‌هایی
 دارند به شیطان نزدیک باشند.

17- گفته شده مقام اهل‌البیت[ؑ] مرز
 بین امکان و وجوب است، تا از این
 طریق شئونات عالم الوهیت از یک طرف و
 شئونات انسان کامل از طرف دیگر تبیین
 شود و افقی که انسان می‌تواند به سوی
 آن سلوک نماید معلوم گردد و روشن شود
 چگونه ایمان به ولایت انسان‌های کامل،
 دنیایی از شور و شعف بندگی را به
 همراه دارد.

18- نتیجه‌ی عدم آگاهی از ساختار
 سلسه مراتب طولی جهان هستی، همین
 زندگی است که بشر امروز با آن
 روبروست، در حالی‌که آگاهی از سلسه
 مراتب طولی عالم هستی که انسان کامل
 به عنوان واسطه‌ی فیض در رأس آن قرار
 دارد، ما را به دنیایی دیگر رهنمایی
 می‌شود که به جای اهدافی کوتاه‌بینانه
 و سلطه بر عالم و آدم، متوجه سلطه بر

نفس امّاره می‌شویم و گرفتار اموری که ربطی به هدف حیات‌مان ندارد، نخواهیم شد.

19- در جامعه‌ای که نظرها به مدیریت امام معصوم یعنی واسطه‌ی فیض الله عطوف شده و پای ارادت به او در میان است، رابطه‌ی نفس ناطقه‌ی انسان با نور امام معصوم، رابطه‌ی نوری خواهد بود و انسان تحت تأثیر آن نور برتر قرار می‌گیرد و مرتبه‌ی وجودی اش شدیدتر می‌شود و این است معنی منورشدن به نور عصمت امام که برای طالبان ولايت ائمه‌ؑ محقق می‌گردد و در آن راستا قدم‌های نفس ناطقه در مسیر بالفعل شدن فطرت شروع می‌شود.

20- در تفکیک بین مقام نبوت و امامت در پیامبران ابراهیمی‌ؑ، متوجه می‌شویم با ختم نبوت، امامت به عنوان یک ضرورت تاریخی و مقامي که بر ملکوت اشیاء احاطه دارد، ادامه می‌یابد و در کنار تبیین و اجرای شریعت، تصرفات تکوینی مقام امامت همچنان نیاز بشریت است تا جهان بشری بدون روح نباشد.

امید است با وقت کامل در سلسه مباحثی که نظر به جایگاه اشرافي امام دارد، بتوانید از برکات امامت که عهد الله‌ی است با بندگانی خاص، بهره‌مند گردید و از نفس امّاره آزاد و به نفس مطمئنه که نمو نهی عینی آن اما مان معصوم اند، نایل گردید که گفت:

ما کشته‌ی نفسیم و از ما به قیامت که سا وقت برآمد حد افسوس نکشتن

..... امام و مقام تعلیم به ملائکه 18

طا هرزاده

متن روایت

قالَ رَسُولُ اللَّهِ : «أَوْلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورِي
إِبْتَدَاعُهُ مِنْ نُورِهِ وَ اشْتَقَهُ مِنْ جَلَالِ عَظَمَتِهِ
فَأَقْبَلَ يَطُوفُ بِالْقُدْرَةِ حَتَّى وَصَلَ إِلَيْهِ جَلَالِ
الْعَظَمَةِ فِي ثَمَانِينَ أَلْفِ سَنَةٍ ثُمَّ سَجَدَ لِهِ
تَعْظِيمًا فَفَتَّقَ مِنْهُ نُورًا عَلَيْهِ ◆ فَكَانَ نُورِي
مُجِيطًا بِالْعَظَمَةِ وَ نُورًا عَلَيْهِ مُحِيطًا
بِالْقُدْرَةِ ثُمَّ خَلَقَ الْعَرْشَ وَ الْلَّوْحَ وَ
الشَّمْسَ وَ ضَوْءَ النَّهَارِ وَ نُورَ الْأَبْصَارِ وَ
الْعَقْلَ وَ الْمَعْرِفَةَ وَ أَبْصَارَ الْعِبَادِ وَ
أَسْمَاءِهِمْ وَ قُلْ وَبِهِمْ مِنْ نُورِي وَ نُورِي
مُشْتَقٌ مِنْ نُورِهِ فَنَحْنُ الْأَوَّلُونَ وَ نَحْنُ
الْآخِرُونَ وَ نَحْنُ السَّابِقُونَ وَ نَحْنُ
الْمُسَبِّحُونَ وَ نَحْنُ الشَّافِعُونَ وَ نَحْنُ كَلِمَةُ
اللَّهِ وَ نَحْنُ خَاصَّةُ اللَّهِ وَ نَحْنُ أَحِبَّاءُ اللَّهِ وَ نَحْنُ
وَجْهُهُ اللَّهِ وَ نَحْنُ حَذْبُ اللَّهِ وَ نَحْنُ يَمْيِنُ اللَّهِ وَ
نَحْنُ أَمْنَاءُ اللَّهِ وَ نَحْنُ خَزَنَةُ وَحْيِ اللَّهِ وَ سَدَنَةُ
عِيدِ بِاللَّهِ وَ نَحْنُ مَعْدِنُ التَّنْزِيلِ وَ مَعْذِنِي
الثَّاَوِيلِ وَ فِي أَبْيَااتِنَا هَبَطَ جَبَرِئِيلُ وَ
نَحْنُ مَحَالُ قُدْسِيِّ اللَّهِ وَ نَحْنُ مَصَابِيحُ الْحِكْمَةِ
وَ نَحْنُ مَفَاتِيحُ الرَّحْمَةِ وَ نَحْنُ يَنْزَابِيَعُ
النَّعْمَةِ وَ نَحْنُ شَرْفُ الْأُمَّةِ وَ نَحْنُ سَادَةُ
الْأَئِمَّةِ وَ نَحْنُ نَوَامِيسُ الْعَصَمِ وَ أَحْبَابُ
الدَّهْرِ وَ نَحْنُ سَادَةُ الْعِبَادِ وَ نَحْنُ سَاسَةُ
الْبِلَادِ وَ نَحْنُ الْكَفَاءَةُ وَ الْوُلَاةُ وَ الْحَمَاءُ
وَ السُّقَاءُ وَ الرُّعَاةُ وَ طَرِيقُ النَّجَاةِ وَ
نَحْنُ السَّيِّلُ وَ السَّلْسَبِيلُ وَ نَحْنُ النَّهْجُ
الْقَوِيمُ وَ الطَّرِيقُ الْمُسْتَقِيمُ مَنْ آمَنَ بِنَا
آمَنَ بِاللَّهِ وَ مَنْ رَدَ عَلَيْنَا رَدًّا عَلَيْهِ اللَّهُ وَ مَنْ
شَكَّ فِينَا شَكًّا فِي اللَّهِ وَ مَنْ عَرَفَنَا عَرَفَ اللَّهَ وَ
مَنْ تَوَلَّنَا عَنْهُ تَوَلَّنَا عَنِ اللَّهِ وَ مَنْ أَطَاعَنَا
أَطَاعَ اللَّهَ وَ نَحْنُ الْوَسِيلَةُ إِلَيْهِ اللَّهِ وَ الْوُصْلَةُ

إِلَيْ رِضْوَانَ اللَّهِ وَ لِنَا الْعِصْمَةُ وَ الْخَلَافَةُ وَ
الْهِدَايَةُ وَ فِينَا التَّبُوَّةُ وَ الْوَلَايَةُ وَ
الْإِمَامَةُ وَ نَحْنُ مَعْدُنُ الْحِكْمَةِ وَ بَابُ
الرَّحْمَةِ وَ شَجَرَةُ الْعِصْمَةِ وَ نَحْنُ كَلِمَةُ
الثَّقْوَى وَ الْمَثَلُ الْأَعْلَى وَ الْحُجَّةُ الْعَظِيمَى
وَ الْعُزْوَةُ الْوُثْقَى الَّتِي مَنْ تَمَسَّكَ بِهَا
¹ نَجَّا ».

جلسه‌ي اول، مقام «اول ما خلق الله»

بسم الله الرحمن الرحيم

از حضرت رب الـ عالمین که از طریق
ائمه‌[ؑ] تجلیات نوری کامله‌ی خود را در
عرصه‌ی زندگی بشریت به نمایش گذارده،
تقاضامنديم به ما لطف کند و ما را از
أنس با آن انوار مقدس محروم نگرداند.
روایتي که بناست خدمت عزيزان طرح
شود از پیامبر خدا[ؐ] است که با اين
جمله شروع می‌شود. حضرت می‌فرمایند:
«أَوْلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورِي» او لین چيزی که
خداوند خلق کرد نور من بود. معلوم
است اين تقدیم، تقدیم رتبه‌اي است و نه
تقدیم زمانی و خبر از آن مید هد که
کاملترین مخلوق، نور مقدس رسول خدا[ؐ]
است، چون در بالاترین مرتبه قرب قرار
دارند و با نظر به چنین قاعده‌اي است
که امير المؤمنین♦ خبر مید هند «من و
اهل بيتم نوري بوديم چهارده هزار سال
قبل از خلق آدم.»^۱ متأسفانه در شيعه

و سنبه توجه به مقام نوری رسول خدا^۲ و
ا هل ب بیت آن حضرت مورد غفلت قرار
گرفته در حالیکه جناب احمد حنبل
کتابی در رابطه با آیاتی که در وصف
امیر المؤمنین علی♦ نازل شده نوشته
است و متذکر چنین روایاتی شده که در
ادا مهی بحث به یکی دو روایت از آن
میپردازیم.

روایاتی که خلقت نوری رسول خدا^۲ و
ائمه[ؑ] را متذکر میشود جهت فهم قواعد
عالی وجود و نقش ائمه[ؑ] در عالم
هستی، حامل معارف فوق العاده
ارز شمندی است. موضوع مقام قرب آن
ذوات مقدس در نظام طولی عالم وجود،
مثل نوری است که از خور شید صادر
میشود. اولین نور، شدیدترین نور است
و بقیه نورها به تبع آن نور تجلی
میکند و همچنان نزول میابند تا
میرسد به نوری که به ما برخورد
میکند.

وقتی ما درست بفهمیم خدا یعنی چه و
معرفت ما نسبت به خدا صحیح باشد،
حتماً متوجه میشویم اولین مخلوق باید
کاملترین مخلوق باشد. کاملترین مخلوق
از جنس ملائکه نیست، چون هر یک از
ملائکه یک جنبه از کمال را دارا هستند
به طوری که به عنوان مثال ملکی که
محیی است، ممیت نیست و آن ملکی که
ممیت است، رزاق نیست. وقتی انسان به
این قاعده خوب فکر کند میرسد به این
که اولین مخلوق باید کاملترین مخلوق
باشد و کاملترین مخلوق جامع همه

ک ملاط الـ هـی اـ سـت و تـذـها او خـلـیـفـهـی خـداوـنـد خـلـیـفـهـی خـداوـنـد غـیرـهـی آـدـمـ نـمـیـتوـانـد بـاشـد چـونـ بـناـ بـهـ آـیـاتـ قـرـآنـ، آـدـمـ اـسـتـ کـهـ درـ مـقـایـسـهـ بـاـ مـلـائـکـهـ، توـانـسـتـ کـلـ اـسـمـاءـ الـهـیـ رـاـ بـگـیرـدـ وـ قـرـآنـ درـ مـورـدـشـ فـرـمـودـ: «وَعَلَمَ آـدـمـ الـأـسـمـاءـ كـلـهـاـ»² وـ خـداوـنـدـ هـمـهـیـ اـسـمـاءـ رـاـ بـهـ آـدـمـ آـمـوـختـ، وـ بـعـدـ هـمـ مـیـفـرـمـایـدـ: «قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُواْ لِآدَمَ»³ بـهـ مـلـائـکـهـ گـفتـیـمـ بـهـ آـدـمـ سـجـدـهـ کـنـیدـ. آـدـمـ دـارـایـ مـقـامـیـ اـسـتـ کـهـ حـتـیـ مـقـامـ مـلـائـکـهـ بـاـیـدـ بـهـ آـنـ مـقـامـ سـجـدـهـ کـنـندـ. وـ اـیـنـ سـجـدـهـ بـهـ مـعـنـیـ فـنـایـ مـلـائـکـهـ اـسـتـ درـ مـقـابـلـ مـقـامـ جـامـعـیـتـ اـسـمـاءـ الـهـیـ کـهـ آـدـمـ حـاـمـلـ آـنـ اـسـتـ.

مقام نوري اهلالبيت

نـکـتهـیـ دـیـگـرـیـ کـهـ بـاـیـدـ درـ نـظـرـ دـاـشـتـ تـوـجهـ بـهـ حـقـيقـتـ آـدـمـیـتـ اـسـتـ کـهـ ذـاتـیـ اـسـتـ بـاـ خـصـوصـیـاتـ خـاصـ خـوـدـ وـ هـرـ آـدـمـیـ بـهـرـهـ اـیـ اـزـ آـنـ ذـاتـ دـارـدـ. مـشـکـلـیـ کـهـ تـاـ حلـ نـشـودـ اـیـنـگـوـنـهـ روـاـیـاتـ مـبـهـمـ مـیـمـانـدـ مـوـضـوعـ «ذـاتـشـنـاسـیـ» اـسـتـ. فـهـمـ اـیـنـ مـوـضـوعـ مـوـجـبـ نـجـاتـ اـزـ غـلـبـهـیـ اـعـتـبـارـیـاتـ بـرـ ذـهـنـ وـ فـکـرـ اـنـسـانـ مـیـشـودـ. بـرـایـ تـوـجهـ بـهـ ذـاتـ، آـیـهـیـ مـبـارـکـهـیـ «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» رـاـ بـهـ عـنـوـانـ نـمـوـنـهـ درـ نـظـرـ دـاـشـتـهـ بـاـشـیدـ. «أـحـدـ» بـهـ اـیـنـ مـعـنـیـ نـیـسـتـ کـهـ اوـ یـکـیـ اـسـتـ، بـلـ کـهـ بـهـ مـعـنـیـ آـنـ اـسـتـ کـهـ اوـ

2 - سوره ي بقره ، آيه ي 31

3 - سوره ي بقره ، آيه ي 34

حقدیقت یگانه و ذات یگانگی در عالم هستی است. ذات احادی، یعنی حقیقت یگانگی. تا آدم از کثرت و نسبت و مقایسه آزاد نشود، هرگز نمیتواند با أحد ارت بساط پیدا کند، و در نتیجه برای خودش یک خدایی میسازد و با آن به سر میبرد.

ذاتشناسی برکتهای فوق العاده ای دارد، برای همین هم فرمودند که بهترین سوره‌ی قرآن سوره‌ی توحید است. حضرت امیر المؤمنین[◆] عموماً در نمازهای خود این سوره را میخواندند، چون این سوره راه انس با ذات احادی است. فرموده‌اند سوره‌ی توحید یک سوم قرآن است، به شرطی که وقتی «فَلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» می‌خوانیم به ذات احادی خداوند نظر کنیم و قلب ما با آن حقدیقت یگانه مراوده کند و با احادیث احد مأнос شود و حجاب‌های کثرات را بین خود و حضرت احد رفع نماید و قلب متذکر و متوجه ذات احادی گردد. این نوع نگاه - یعنی ذات‌شناسی- نیاز به تدبر و تعمق بسیار دارد ولی ظهورش فوق العاده با ارزش است.^۴

یکی از چیزهایی که شیعه بحمدالله در فرهنگ خود دارد نظر به ذات قدسی اهل البيت[ؑ] است که مقامي است غیر از جسم و نفس ناطقه‌ی ایشان. ابن عباس نقل

4 - در مورد تفکر یا عدم تفکر در ذات خدا و معنی آن به شرح حدیث چهارده از کتاب «چهل حدیث» امام خمینی «رضوان‌الله‌علیه» رجوع شود.

می‌کند در کنار وجود مقدس پیامبر خدا^۱
نشسته بودیم که حضرت علی^۲ آمدند،
پیامبر^۳ فرمودند: «مَرْحَبًا بِمَنْ خَلَقَهُ اللَّهُ
قَبْلَ أَبِيهِ بِأَرْبَعِينَ الْفَسَنَةِ، قَالَ:
فَقُلْنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ أَكَانَ الْإِبْلُ أَبِ
؟ فَقَالَ نَعَمْ إِنَّ اللَّهَ خَلَقَنِي وَ عَلَيَّاً مِنْ نُورٍ
وَاحِدٍ قَبْلَ خَلْقِ آذَم»^۴ خوش آمد کسی که
خداوند او را چهل هزار سال قبل از
پدرش خلق کرد. گفتیم که ای رسول خدا
مگر می‌شود فرزند قبل از پدر خلق شود؟
فرمودند آری. خداوند من و علی را از
نور واحدی قبل از آن که آدم را خلق
کند، خلق کرد.

باید از خود بپرسید این کدام علی
است که چهل هزار سال قبل از اینکه بدن
و نفس ناطقه‌ی پدرش خلق شود، خلق شده
است؟ این ذات نه تنها غیر از بدن بلکه
غیر از نفس ناطقه می‌باشد. چون بنا به
فرمایش ملاصدرا: «النَّفْسُ جِسْمَانِيَّةٌ
الْحَدُوثُ وَ رُوحَانِيَّةُ الْبَقَاءِ» نفس در
بستر جسم حادث می‌شود و بعد از جسم به
صورت غیر مادی باقی می‌ماند. نفس
انسان از رحم مادر شروع می‌شود، ولی
روایت رسول خدا^۵ خبر از آن می‌دهد که
حقیقتی برای اهل بیت^۶ هست که نسبتی
با جسم و نفس آن‌ها ندارد و در همین
رابطه مرگ و حیات هم برای آن حقیقت
معنی نمی‌دهد.

در حال حاضر با به حاشیه‌رفتن این
نوع روایات، این فکر و فرهنگ گم شده

است و تا این فکر به صحنه نیاید شیعه نمیتواند آن تمدنی را که بناسرت بسازد و و عده‌ی بزرگ الهی است، به صحنه آورد. بسیاری از شیعیان نهایت معرفتشان در این حد است که متوجه اند امیرالمؤمنین◆ را خدا در غدیر نصب کرده است و امامان هم به تبع آن حضرت منصوب از طرف خدا هستند. این حرف حرفی درستی است و پشتوانه‌ی تاریخی دارد. اما یک سؤال می‌ماند و آن این که از نظر عالم تکوین چرا خداوند امیرالمؤمنین◆ را جهت ادامه‌ی شریعت به عنوان امام نصب فرمود؟ آیا یک اعتبار ساده‌ی الهی بود و یا ریشه در حقایق عالم تکوین داشت؟

معرفت به مقام نوری اهل البيت^م معرفت غریبی است و شرایط خاص خود را می‌خواهد که بتوان آن را درست مطرح کرد. با این که شیعه و سنه اذ عان دارند پیامبر^ص از این نوع سخن‌ها نسبت به امیرالمؤمنین◆ فرموده‌اند ولی عجیب است که به آن بی‌مهری می‌شود. شاید علت بی‌مهری به این روایات حتی در بین شیعیان به جهت آن باشد که عده‌ای بی‌سجاد که بیشتر اهل اختلاف بین شیعه و سنه بودند این روایات را دست گرفتند تا چهاق کنند برای کوبیدن اهل سنت. متأسفانه ظاهر روایات در دست عده‌ای افتاد که از روح آن‌ها بی‌خبر بودند.

اولین مخلوق، آخرين پیامبر

روایت از این قرار است که جابرین عبد‌الله نقل می‌کند؛ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: «أَوْلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورٌ وَرِيَ ابْتَدَعَهُ مِنْ نُورٍ وَأَشْتَقَهُ مِنْ جَلَالٍ عَظَمَتِهِ» رسول خدا^۱ فرمودند: اولین چیزی که خدا خلق کرد نور من بود که از نور خودش بیرون آورد و از جلال عظمتش جدا نمود.

معلموم شد اولین مخلوق یک مو جود جامع و کامل است که ظرفیت قبول و حمل همه‌ی اسماء الهی را دارد. پیامبر^۲ می‌فرمایند آن نور، نور من بود. و از این طریق ذهن‌ها را متوجه حقیقت و ذات خود مینمایند تا اگر با محمدبن عبد‌الله^۳ روبه‌رو هستیم، نظر را به باطنی بیدندازیم که عالیترین حقیقت هستی است. این قاعده در فلسفه مطرح است که «آلنَّهَا يَاتِ هِي الرَّجُوعُ إِلَي الْبَرَادِيَاتِ»^۴ آن چه در انتهایا ظاهر می‌شود، برگ‌شتم دارد به آن چه در ابتداء مطرح است. به این معنی که همیشه آن عالیترین و نهاییترین ظهور در عین و در خارج، بر می‌گردد به عالیترین و ابتداییترین حقیقت در غیب. مثلاً آن صندلی کاملی که در ذهنتان تصور می‌کنید و می‌خواهید در بیرون بسازید، زمانی در بیرون و در عین با آن رو به رو می‌شوید که همه‌ی مقدمات ساختن آن را طی کرده باشد. یعنی آخرين مرحله‌ی آن شئ در خارج از

6 - شرح بر زاد المسافر، سید جلال الدین آشتیانی، ص 208.

ذ هن، مطابق است با اولین مرحله‌ی آن شیء در ذهن. آن جذبه‌ی غیبی صندلی که اول در ذهن بود، در خارج از ذهن پس از تهیه‌ی اجزاء صندلی و اتصال آن‌ها به هم، در آخر ظهور کرد. آن صندلی در جذبه‌ی غیبی شما اولینش کاملترین حالت است. ولی در بیرون آخرینش، کاملترین حالت است و در آخرین منزل، کاملترین حالت آن ظهور می‌کند. در سیر نبوت هم قاعده از همین قرار است به طوری که اولین مخلوق و کاملترین مخلوق در عالم غیب، آخرین پیامبر در عالم عین و خارج است. و طبق همین قاعده رسول خدا^۱ فرمودند: «كُنْتُ نَبِيًّاً وَ آدَمُ بَيْنَ الْمَاءِ وَ الطَّيْنِ»^۷ من نبی بودم ولی آدم هنوز خلق نشده بود و در بین آب و گل بود.

ملاحظه بفرمائید چه معرفت عجیبی را با ما در میان می‌گذارند در حالی است که شما با رسول خدا^۲ در مکه و مدینه روبرویی‌ید، یک مرتبه می‌فرمایند: «أَوْلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورِي»^۸ اگر کمی در مورد این روایت فکر کنید می‌فهمید چه پرده‌هایی از جلوی شما عقب می‌رود و با حقیقت اهل‌البیت و پیامبر^۳ آشنا می‌شوید.

حضرت در ادامه می‌فرمایند: «إِبْرَاهِيمَ مِنْ نُورٍ وَ اشْتَقَهُ مِنْ جَلَالٍ عَظَمَتِهِ» نور مرا از نور خودش ظاهر کرد و از جلال عظمتش جدا نمود. چرا فرمود آن نور را

7 - بحار الانوار، ج 65، ص 27.

8 - بحار الانوار، ج 25، ص 22.

از جلال عظمتش جداً کرد؟ حضرت رب العالمین تجلیات متعددی دارد، مثلاً برای کسیکه به نور اسم رزاق جلوه می‌کند، او دیگر نگران رزقش نیست. این تجلی اندکی است. یک وقت برای انسان به اسم جمال تجلی می‌کند. در آن حالت انسان در شف و شیدایی و انس با حق قرار می‌گیرد. «اسم جلال» از همه‌ی اسماء به حضرت رب العالمین نزدیکتر است. نور رسول خدا^۲ از اسم جلال حضرت حق متجلی گشته و نمایش جلال و عظمت حق است. به همین جهت رسول خدا^۲ در طول تاریخ - از حضرت آدم♦ تا امروز- نمایش جلال الهی می‌باشد و اگر کسی به آخرین پیامبر نظر کند، متذکر جلال خداوند می‌شود. هیبت و بزرگی حضرت حق با ظهور رسول خدا^۲ بر قلبها متجلی می‌شود. در ادامه می‌فرمایند: «فَأَقْبَلَ يَطْوُفُ بِالْقُدْرَةِ حَتَّىٰ وَصَلَ إِلَيْيَ جَلَالِ الْعَظَمَةِ فَرَى ثَمَانِينَ أَلْفَ سَنَةً» سپس آن نور، بدون آن که از جلال عظمت حق جداً شود، شروع کرد به طواف حول قدرت الهی تا این که در طول هشتاد هزار سال به جلال و عظمت رسید و سپس از روی تعظیم، به خدا سجد نمود.

گاهی به لطف الـهی نوری بر قلب سالکی تجلی می‌کند. مثلاً اسم حی خدا به قلب کسی تجلی می‌کند، او در چنین حالتی در یک امیدواری خوبی قرار می‌گیرد. این تجلی به حکم سیر از قوس نزول به قوس صعود، شروعی دارد و انتهایی، که انتها از جهتی انتها است

و از جهتی شروعی است با حالتی جدید. با تجلی اولِ اسم حی، امیدی زاید الوصف در قلب تجلی می‌کند که تمام عالم را با آینده‌ی آن احساس می‌کند و باز نظری می‌کند به همان اول - به صورت طواف- و دوباره تجلی دیگری شروع می‌شود و باز آن به انتهای میرسد، به طوری که گویا قلب در حال طواف به گرد آن تجلی می‌گردد، آن تجلی که نوری از انوار رب العالمین است. طوافی که به دور خانه‌ی خدا انجام می‌شود نیز بر همین اساس است که قلب انسان نور حضرت رب العالمین را می‌یابد و به گرد آن سیر می‌کند تا به انتهای اولین طواف برسد، دوباره نور حضرت رب‌العالمین تجلی می‌کند و دوباره سیر به گرد کعبه ادامه می‌یابد. در واقع طواف به دور خانه‌ی توحید قصه‌ی طواف رو حانی قلب است به گرد انوار الهی.

رسول خدا^۱ می‌فرمایند: نور جلال عظمت حضرت رب العالمین - که به عنوان نور آن حضرت از رب العالمین جدا شد - شروع کرد به طواف به دور نور قدرت، تا آنجا که به جلال عظمت برگشت و در آن مقام محقق شد. ابتدا یک نوری به قلب تجلی می‌کند و بعد با طواف به گرد نور قدرت ثبتیت می‌گردد. همان دستوری که خداوند به رسول خود داد که: «وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدَّثُ»^۹ به نعمت پروردگار نظر کن تا

ثبتیت شود و نعمتی که آمده پایدار و تازه بماند.

میفرمایند: نوری که آمد شروع کرد به طواف به گرد نور قدرت تا پایدار بماند، طوافي به مدت هشتاد هزار سال. وقتی میفرماید یک روز خدا «أَلْفَ سَنَةً مِمَّا تَعْدُون» هزار سال از سال‌های شما است، با این حساب از زمان بعثت پیامبر ﷺ تا حال یک روز و کمی کمتر از نصف یک روز است. حال معلوم است که نور نبی الله در آن عالم چگونه در طواف حضرت حق بوده است. میفرمایند: پس از طواف «ثُمَّ سَجَدَ اللَّهُ تَعْظِيْمًا»؛ حال که جلال عظمت حق برایش محقق شد، قلب به جهت عظمت حق در سجده‌ی حق قرار میگیرد. چون وقتی جلال عظمت حق تجلی کند تمام وجود در مقابل آن فانی می‌شود و ظهور آن فنا به صورت سجده خواهد بود. همان‌طور که سجده‌ی در نماز، ظهور تجلی جلال عظمت حضرت رب العالمین است بر قلب ما. البته ممکن است بفرمائید وقتی ما سجده می‌کنیم چنین حالتی واقع نمی‌شود. بسیار خوب، ولی حرکات بدن به صورت سجده، زمینه‌ی آن تجلی را فراهم می‌کند. اگر این کار مستمرأ صورت بگیرد و قلب هم متوجهی جلال عظمت حضرت رب العالمین شود، همین‌که سجده را تکرار می‌کند پرده‌ها عقب می‌رود و جلوه شروع می‌شود. یک جلوه کافی است که اولاً: جان ما از نور جلال عظمت حق تغذیه کند. ثانیاً: راه را بیا بد و بداند کجا باید برود. اساتید بزرگ

می فرمایند سعی کنید راه پیدا شود و پس از آن مجاهده را مستمرًّا ادامه دهید. خداوند و عده داده «لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَحْسَنَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ»¹⁰ حتیماً آن بهترین عملی را که در ذمیا انجام میدادند پاداش همه‌ی اعمال شان قرار می‌دهیم.

رسول خدا در ادامه می‌فرمایند: «فَقَتَقَ مِنْهُ نُورٌ عَلَيٌّ◆» بعد از این که نور جلال عظمت با طواف هشتاد هزار ساله به کمال خود رسید و منور به سجده در مقابل خداوند شد، خداوند از آن نور، نور علی◆ را جدا کرد. مرحوم مجلسی می‌گوید: «رَوَى أَحْمَدُ بْنُ حَنْبَلٍ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ أَنَّهُ قَالَ كُنْتُ أَنَا وَ عَلَيُّ نُورٌ بَيْنَ يَدَيِ الرَّحْمَنِ قَبْدَلَ أَنْ يَخْدُقَ غَرْشَهُ بِأَرْبَعَةِ عَشَرَ أَلْفَ عَامٍ»¹¹ احمد بن حذبل از رسول خدا روایت کرده که حضرت فرمودند: من و علی نور واحدی بودیم در مقابل حضرت رحمان قبل از آن که عرش خلق شود. عرش مقام ظهور اسماء «سُبْحَانَ اللَّهِ» و «الْحَمْدُ لِلَّهِ» و «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» و «الله أَكْبَرُ» است. انواری که بر عرش تقدم دارند، نسبت به عرش دارای درجه‌ی وجودی بالاتر و کمال برتری هستند و تمام اسماء موجود در مقام عرش، در نور آن مقاماتی که نسبت به عرش تقدم دارند، به صورت جامع موجودند و به عنوان جلوه‌ی جامع حضرت رحمان،

10 - سوره‌ی عنکبوت، آیه‌ی 7.

11 - بحار الانوار، ج 25، ص 21.

بی واسطه با خدا مرتبط‌اند.¹² در این مورد روایات زیادی هست که هر کدام تکمیل کننده‌ی دیگری می‌باشند و زاویه‌ای از حقیقت قدسی اهل البيت[ؑ] را گو شرد می‌کنند که بنا نیدست وارد آن‌ها شویم. همین که ملاحظه می‌کند ید چنین موضوعاتی در متون اهل سنت مطرح است، معلوم می‌شود این فکر و فرهنگ را پیامبر خدا^{الله} برای همه مسلمانان مطرح فرموده‌اند تا همه متوجه معارف بلند این روایات بشوند و فکر کنند خلقت قبل از عرش که مربوط به اهل البيت[ؑ] است به کدام مرتبه از وجود آن ذوات مقدس مربوط می‌باشد.

رابطه‌ی عالم با نور محمدی[ؐ]

رسول خدا^{الله} در ادامه‌ی روایت مورد بحث می‌فرمایند: «فَكَانَ نُورِي مُجِيد طَبَّا لِعَظَمَةٍ وَ نُورُ عَلِيٍّ مُحِيطًا بِالْقُدْرَةِ» پس نور من عظمت را فرا گرفته بود و نور علی◆ قدرت را. این تعبیر حکایت از نحوه‌ی وجود آن دو نور دارد که یکی با عظمت الهی و دیگری با قدرت او مرتبط بوده و با چنین صفاتی ظهور کرده‌اند. در ادامه می‌فرمایند: «ثُمَّ خَلَقَ الْعَرْشَ وَ الدُّرْخَ وَ الشَّمْسَ وَ ضَوْءَ النَّهَارِ وَ نُورَ الْأَبْصَارِ وَ الْعَقْلَ وَ الْمَعْرِفَةَ وَ أَبْصَارَ الْعِبَادِ وَ أَسْمَاعَهُمْ وَ قُلُوبَهُمْ مِنْ نُورِي وَ نُورِي مُشْتَقٌ مِنْ نُورِهِ» سپس عرش و لوح و شمس و رو شنائی روز و نور دیدگان و

12 - چون در روایت فرمودند: «بَيْنَ يَدِ الرَّحْمَنِ».

عقل و معرفت و دیده بندگان و گوش و قلب‌هایشان را از نور من خلق نمود، در حالی که نور من از نور خداوند جدا شده بود. می‌فرماید تمام مخلوقات از ملائکه بگیر تا سایر حقایق عالم، همه براساس نور رسول خدا^۲ خلق شده است. مثل آنکه تمام افکار و خیالات و تصورات و برنامه‌ها و اراده‌ی شما از عقل‌تان صادر می‌شود و تجلی می‌کند و همه نسبت به هم و در رابطه با عقل دارای رابطه‌ی نوری هستند. همین‌طور که نور چشم شما از نفس شما است، نفس که گرفته شود چشم هم هر چقدر سالم باشد دیگر نمی‌بیند. از آن طرف نفس شما جلوه‌ای از روح است که فوق مقام ملائکه می‌باشد و به تعبیری همان حقیقت محمدیه^۳ است. از مقام روح یا حقیقت محمدیه^۴ نفس انسان تجلی می‌کند که بیدنایی یا نور چشم انسان یکی از شئونات نفس است. این شعور و عقل و معرفت همه از نفس ما است که جلوه‌ای از آن روح کلی است. و در همین رابطه رسول خدا^۵ می‌فرمایند تمام این‌ها از نور من است. چقدر خوب است که آدم بتواند آزاد از نسبت‌های کثیر و ارتباط‌های اعتباری دنیا، رابطه‌ای را که عالم با نور محمدی^۶ دارد بشناسد و بتواند از طریق این روایات افق نظر به نور حضرت را در جلوی خود باز کند. وقتی افق باز شد هر چقدر جلو برود به نتیجه میرسد و در واقع این روایات دست ما را می‌گیرند تا به حقیقت نوری

پیامبر خدا^۲ نزدیکمان کنند. بعضی مواقع ما به جای این که خودمان بالا برویم و مطالب را درست درک کنیم، موضوعات را پائین می‌آوریم و کار را خراب می‌کنیم. بدترین ظلم به حقایق قدسی، سطحی و حسی‌کردن آن‌ها است. روح فرهنگ غربی و غرب‌زدگی، حسگرایی است و همه چیز را تبدیل به کمیت و عدد می‌کند. روح کمیتگرا هر گز نمی‌تواند این گونه روایات را درک کند. با یاد این گونه روایات را در فرهنگ و ساحت خودش درک کرد.

حضرت رسول^۳ ابتدا ذهن‌ها را متوجه نور خود نمودند ولی برای کاملکردن آن معرفت، مطلب را بر روی حقیقت همه‌ی اهل البيت^۴ بردند و لذا در ادامه می‌فرمایند: «فَتَحْنُ الْأَوْلَوْنَ وَ نَحْنُ الْآخِرُونَ وَ نَحْنُ السَّابِقُونَ وَ نَحْنُ الْمُسَبَّخُونَ وَ نَحْنُ الشَّافِعُونَ وَ نَحْنُ كَلِمَةُ اللَّهِ وَ نَحْنُ خَاصَّةُ اللَّهِ وَ نَحْنُ أَحِبَّاءُ اللَّهِ» پس اولین و آخرین و سابقون و تسبیح کندگان و شافعان و کلمة الله و خاصّة الله و احبّاء الله، همه و همه مائیم. یعنی تمام آن زیبایی‌هایی که در این عالم توسط ملائکه و انسان‌ها محقق می‌شود به ما اهل البيت بر می‌گردد. شما در قرآن در وصف ملائکه دارید «عِبَادُ مُكَرَّمُونَ * لَا يَسْيِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ»^{۱۳} بندگان بزرگواری که هر گز از گفته‌ی خدا سبقت نمی‌گیرند و به امر او عمل

می‌کنند. عیناً این اوصاف را در زیارت جامعه به ائمه[ؑ] نسبت میدهید به این معنی که حقیقت بندگی ملائکه به اهل‌البیت[ؑ] بر می‌گردد. و به همان معنی که ذات ملائکه عین عبودیت‌اند و در مقابل امر الهی هیچ‌گونه عصیانی ندارند، آن حقیقت به صورت جامع نزد اهل‌البیت[ؑ] است و معلوم است که مقام جامعیت مقدم است و لذا ائمه[ؑ] حقیقت ملائکه می‌باشند. می‌فرمایند: همه‌ی شفاعت‌ها به ما بر می‌گردد. به جمله‌ی «فَنَحْنُ الْأَوْلُونَ» کمی فکر کنید که می‌فرمایند: هر اولی باشد به اولیت پیامبر و ائمه[ؑ] برگردد. اولین عبادت و عدالت و تقوا به انسان‌های کامل بر می‌گردد. اگر امام حسین◆ نباشد چطور می‌شود با دنیا‌ی استکباری به معنی واقعی مبارزه کرد و به نتیجه رسد؟ هر حرکتی که با نظر به جذبه‌ی باطنی و قدسی آن حرکت شروع نشود و به آن متصل نباشد عقیم می‌ماند، چه نماز باشد و چه جهاد، و جذبه‌ی باطنی همه‌ی حرکات، انسان‌های کامل‌اند. می‌فرمایند اگر می‌خواهید کاری را شروع بکنید باید با نور آن ذوات مقدس شروع نمایید و گرنه با تصورات و انگیزه‌های وهمی شروع کرده‌اید که واقعیت خارجی ندارند. وقتی آن شروع با نظر به سیره‌ی اهل‌البیت[ؑ] نباشد دارای انتها و نتیجه‌ای نخواهد بود و لذا می‌فرمایند: «وَنَحْنُ الْآخِرُونَ» مائیم آن انتها‌یی که به واقع انتها است. اگر

کارها و نظرها به آنها ختم نشود به
اندھا نر سیده تا به نتيجه رسیده
باشد. در تمام کارها از ابتدا تا
انتها باید نظر به وجود نوری امام در
صحنه باشد و هیچ انگیزه‌ای مأوراء نظر
به امام بر ذهن‌ها حاکم نشود و گرنه آن
انگیزه، انگیزه‌ی واقعی نیست و انسان
را به نتیجه نمیرساند و لذا فرمودند:
«وَنَحْنُ السَّابِقُونَ» در همین راستا همه‌ی
پیامبران در امور خود به اهل البيت[ؑ]
نظر داشتند و شعور نوری خود را به
شعور نوری صاحبان اصلی نور متصل
نمودند.

عرض شد همین‌طور که یک عارف واقعی
می‌فهمد فلانی از او عارفتر است،
پیامبران خوب می‌فهمند که صاحب اصلی
انوار و لایی آنها چه کسانی هستند. اهل
نظر و اهل دل گاهی از یک جمله، افق
شخصیت گوینده را در می‌یابند. همین‌که
طرف می‌گوید: «طبق بر هان صدیقین که
انسان هویتش تعلقی است، پس انسان
همان دعا است.» معلوم می‌شود چقدر خوب
مطلوب را درک کرده است. وقتی
می‌فرمایند: مائیم سابقون، هزاران
مطلوب را گوشزد کرده‌اند و راه اصلی را
نمايانده‌اند تا اهل باطن بفهمند در
کارها به کجا باید نظر کنند تا درست
شروع کرده باشند. وقتی این جمله درست
فهمیده شود انسان خوب می‌فهمد چرا
حضرت نوع♦ و سایر انبیاء به ائمه[ؑ]

متول می‌شوند.¹⁴ یقیناً هر پیامبری تا به این ذوات مقدس متصل نشود، به جذبه‌ی باطنی او لین و آخرین حقیقت متصل نشده است. درست است اصل حقیقت برای مردم آن زمان حضرت نوح است ولی برای حضرت نوح اصل حقیقت، حقیقت است. رسول خدا^۲ می‌فرمایند: «وَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ» تسبیح کنندگان مائیم. یعنی هر تسبیحی حقیقتی دارد که آن حقیقت ما هستیم. لازمه‌ی حقیقت تسبیح، داشتن شعور و معرفت کامل به خداوند است که مربوط به مقام «أَوَّلٌ مَا خَلَقَ اللَّهُ» است که بی‌واسطه با خدا مرتبط است. آن مقام است که حقیقتاً متوجه تنزیه پروردگار از هر نقصی است. خداوند به حقیقت صاحبان اصلی هر کمالی، ما را متوجه معارفی بنماید که

14 - «عَنِ الرَّضَا◆ قَالَ لَمَّا أَشْرَقَ نُورٌ ◆ عَلَى الْغَرَقِ دَعَاهُ اللَّهُ يَحْقِنَاهُ فَنَدَعَ اللَّهُ عَذْهُ الْغَرَقُ وَلَمَّا رُبِّيَ إِبْرَاهِيمُ فِي النَّارِ دَعَاهُ اللَّهُ يَحْقِنَاهُ فَجَعَلَ اللَّهُ النَّارَ عَلَيْهِ بَرْدًا وَسَلَامًا وَإِنْ مُوسَى◆ لَمَّا ضَرَبَ طَرِيقًا فِي الْبَحْرِ دَعَاهُ اللَّهُ يَحْقِنَاهُ فَجَعَلَهُ يَبْسَأً وَإِنْ عِيسَى◆ لَمَّا أَرَادَ إِلَيْهِ وَهُوَ قَتْلَةُ دَعَاهُ اللَّهُ يَحْقِنَاهُ فَنَجَّاهُ مِنَ الْقُتْلِ فَرَفَعَهُ إِلَيْهِ» (بحار الأنوار، ج 26، ص 325) حضرت رضا می‌فرمایند: وقتی نوح◆ مشرف به غرق شدن شد خدا را به حق ما قسم داد غرق از او بر طرف گردید. وقتی ابراهیم را در آتش افکنند خدا را به حق ما قسم داد خداوند آتش را بر او سرد و سلامت قرار داد و حضرت موسی◆ وقتی به دریا رهسپار شد خدا را به حق ما قسم داد آن را خشک کرد و هنگامی که یهودیان تصمیم کشتن عیسی◆ را گرفتند خدا را به حق ما قسم داد از کشته شدن نجات یافت و خدا او را به سوی خود بردا.

مقام «اولُ ما خلقَ الله» 39

مو جب توف ييق ع مل بيد شتر در بندگي مان
گردد.

«السلام عليكم و رحمة الله و بركاته»

جلسه‌ي دوم، برکات حاکمیت امام معصوم بر جامعه

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

با نظر به جایگاه نوري و تکويني
ائمه‌ي معصومين عليهم السلام و ذات مقدس پیامبر صلوات الله عليه و آله و سلم
متوجه ميشويم خداوند برای اداره‌ي
جهان و هدایت انسان‌ها چه برنامه‌ي
مهما داشته و کسانی بنا بوده در اين
عالم مدیریت جامعه‌ي بشری را به عهده
بگيرند که در مقام «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللّٰهُ»
بوده و هستند و از ملائكه هم برترند.
اين نوع روايات كمك ميکند تا بفهميم
نهایت کار بشر تا کجا باید جلو بروند
و تمدنی که باید بسازد و برا ساس آن
زندگی زمیني اش را رونق آسماني بد هد،
چه خصوصياتي باید داشته باشد.

معجزه‌ي توحيد

تمدنی که خداوند برای ما
برنا مه ريزی کرده، تمدنی است که در
رأس آن انسان موحدی حاکم است که تمام

وجودش را توحید خداوند فرا گرفته است و لذا جامعه از طریق او در تعادل کامل قرار می‌گیرد، چون انسان موحد کسی است که میل‌هایش در حاکمیت ایمانش قرار دارد و تمام اعضاء و امیالش در کنترل حضرت احمد است. در جامعه‌ی توحیدی هیچ میلی از امیال انسان سرکوب نمی‌شود ولی همه‌ی امیال در ذیل برنامه‌ی حضرت احمد قرار می‌گیرند و لذا چنین انسانی در تعادل است. جامعه‌ی توحیدی جامعه‌ای است که در آن نه گرایش‌های انسان‌ها سرکوب نمی‌شوند و نه از مرز خود خارج می‌گردند.

با توجه به روایت مورد بحث و امثال آن‌که خبر می‌دهد ائمه[ؑ] دارای حقیقت آسمانی هستند، روشن می‌شود حال که بنا است امامان معصوم[ؑ] مدیریت جهان را به عهده بگیرند و براساس احکام توحیدی زمین را مدیریت کنند، کثرت امیال به خودی خود حکومت نمی‌کند بلکه با رویکرد توحیدی در جای خود قرار می‌گیرند. درست همان‌طور که یک انسان موحد همه‌ی میل‌هایش را در جای خود قرار داده و به تعادل شخصیت رسیده است. با نظر به تعادل است که اسلام - بر عکس بعضی از ادیان امروزی - میل‌های طبیعی را سرکوب نمینماید ولی با نور توحیدی، هر کدام در جای خود شان قرار می‌گیرند و این معجزه‌ی توحید است. در جامعه‌ی الٰهی حق هیچ فردی نفی نمی‌شود، مثل نظام دموکراسی نیست که فقط رأی اکثریت تکلیف افراد

جامعه را تعیین کند. دموکراسی اگر هم درست اجرا شود - و حاکمیت احباب و قدرت‌های اقتصادی زیر پوشش دموکراسی بر مردم تحمیل نشود- چون مردم بدون رجوع به توحید، نظر میدهند و میل‌های مردم است که تکلیف جامعه را تعیین می‌کند، عملأً جامعه به بحران کشیده می‌شود و مضمحل می‌گردد. چون کثرت به خودی خود ضد و حدت است و از طرفی وحدت «عین بقا» است، همان‌طور که خدای احد، عین وجود و عین بقا است. براساس همین قاعده، جامعه‌ای که گرفتار کثرت شد هر روز در اضلال و پریشانی و اضطراب است. اگر خدا بر جامعه‌ای حاکم شد مثل حاکمیت احکام الهی در شخصیت انسان که حقوق هر میلی تعیین می‌شود، حقوق هیچ فردی از افراد سرکوب نمی‌گردد.

این‌که خداوند حاکمیت انسان موحد را برای جامعه‌ی جهانی اراده کرده، به این جهت است که در آن حال، کثرت‌ها به صورت استقلالی در نظر گرفته نمی‌شود بلکه همه در نظام وحدانی جایگاه خاص و حقوق خاص و تکلیف خاصی دارند و هرکس خود را در نظام وحدانی، و توحیدی معنی می‌کند. در شخصیت انسان اگر امیال به صورت مستقل مورد توجه قرار گیرند هر میلی تمامیت خواه است و نظری به جایگاه امیال دیگر ندارد و لذا درون انسان به جنگ و تضاد امیال کشیده می‌شود و این اوج پریشان‌حالی است و موجب می‌شود تا انسان یک لحظه نتواند در آرامش و رضایت خاطر به سر

ببرد. نمونه‌ی پریشان حالی را در اهل دنیا می‌توانید تجربه کنید که چگونه مردم از زندگی خود راضی نیستند، چون یک میل شان یک جا می‌رود و میل دیگر جای دیگر. هرکس خود را منقطع از حکم الهی احساس کند به تمامیت‌خواهی می‌رسد و حاضر است همه نابود شوند تا او بماند، همه‌ی افراد جامعه چنین حالتی دارند. در حالی که با حاکمیت توحید و با مدیریت انسانی که موحد مغض است روحیه‌ی تمامیت‌خواهی به روحیه‌ی حق خواهی تبدیل می‌شود و هر کس خود را در اتصال به حق - و نه جدا از او - می‌یابد و در آن صورت حق در صحنه است و حقوق هیچ‌کس نادیده گرفته نمی‌شود.

طرح این نوع مباحث شرط و قوع تمدن اسلامی است تا معلوم شود چرا هویت تمدن اسلامی به کلی با تمدن‌های موجود متفاوت است. اول باید متوجه باشیم آنچه خداوند جهت مدیریت جهان در منظر انسان‌ها گذاشته چه خصوصیاتی دارد و چطور باید تصور کرد و سپس تحقق آن را تعقیب نمود.

رسول خدا^۱ سخن خود را از اینجا شروع کردند که «أَوْلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورِي»؛ اولین چیزی که خدا خلق کرد نور من بود. سپس فرمودند: نور من جلوه‌ای است از نور خدا و از جلال عظمتش مشتق شد و شروع نمود در طواف به گرد نور قدرت الهی تا پس از هشتاد هزار سال به جلال عظمت الهی متصل شد. ملاحظه بفرمایید که آن نور از یک طرف از جلال عظمت

مشتق می‌شود و از طرف دیگر برای آن که منقطع نگردد با طواف به نور قدرت پس از هشتاد هزار سال به جلال عظمت متصل می‌ماند و با آن حقیقت نوری مأنوس می‌شود و از آن تغذیه می‌کند تا شخصیت او در عین آنکه یک مخلوق مستقل است، به مبدأ خود متصل باشد.

همان‌طور که شما به گرد خانه‌ی خدا می‌گردید تا در عین مخلوق‌بودن، اتصال خود را حفظ کنید و با هفت بار طواف، اتصال به طور کامل محقق می‌شود، همان‌طور در آن عالم با هشتاد هزار سال طواف، اتصال پایدار ماند و نور جلال عظمت همواره بر جان مبارک حقیقت نوری رسول خدا^ا در تجلی ماند و در نتیجه حضرت خود را هیچ می‌بینند و حق را همه‌چیز. اگر نور جلال عظمت بر قلب شما تجلی کرد - در حد خود تان - چنین حالتي برای‌تان حاصل می‌شود و قلب شما هیبت الهی را احساس می‌کند. حاصل تجلی جلال عظمت بر حقیقت نوری رسول خدا^ا آن شد که «ثُمَّ سَجَدَ لِلَّهِ تَعْظِيْمًا» حضرت جهت تصدق عظمت الهی بر خدا سجده کردند تا حق نور عظمت را ادا کرده باشند و تجلی آن نور را بر قلب خود مستدام دارند. «فَفَتَّقَ مِنْهُ نُورٌ عَلَيْهِ◆» سپس از آن نوری که تحت تجلیات نور عظمت الهی بود، نور علی◆ جدا شد. ملاحظه کنید در عالم بالا چه خبر بوده و چه خبر هست و اینکه رسول خدا^ا در واقع مأمور بودند تا در غدیر آنچه را در عالم

غیب می‌گزرد روی زمین جاری نمایند، تا
نظام تشریع بـ شری مطابق عالم تـ کوین
گردد.

غفلت از حقیقت آسمانی ائمه[ؑ]

همان طور که اسلام با نور رسول خدا[ؐ]
در این عالم ظهور کرد اگر اسلام
بخواهد با جنبه‌ی الهی خود تداوم پیدا
کند باید با نور علی♦ ادامه یابد و
اگر بر این اساس اسلام ادامه پیدا
نکند دائـ مـ بـ شـ درـ نـ کـ اـ مـ بـ سـ
مـ بـ رـ وـ اـ جـ نـ بـ هـ اـ يـ عـ يـ وـ مـ عـ نـ وـ يـ
اسـ لـ اـ مـ بـ يـ بـ هـ رـ مـ اـ مـ وـ دـ رـ قـ الـ بـ يـ رـ وـ حـ
اسـ لـ اـ مـ تـ وـ قـ فـ اـ سـ تـ. غـ دـیرـ بـ رـ نـ اـ مـ اـ يـ بـ وـ دـ
تا بـ شـ رـ يـ تـ ذـ يـ لـ مـ كـ تـ اـ سـ لـ اـ مـ درـ سـ تـ زـ نـ دـ گـ يـ
کـ نـ وـ زـ مـ يـ بـ هـ آـ سـ مـ اـ مـ تـ صـ لـ بـ اـ شـ دـ.

در غفلت از غدیر فقط بنی امیه
ناکام نشدند، همه ناکام شدیم و دل‌ها
از آسمان بریده شد و به اسلامی که سخت
زمینی شد دل بستیم. تا آن‌جایی که
حضرت صادق♦ به سدیر صیرفی که به
حضرت می‌گوید حالا که بنی امیه ضعیف
شدند انقلاب کنید و کارها را به دست
بگیرید می‌فرمایند: وقتش نیست. بعد به
او می‌گویند: فرست داری که به صحراء
برویم؟ در صحراء به گله‌ی بزغاله‌ای
برخورد می‌کنند، حضرت می‌فرمایند: ای
سدیر به خدا سوگند اگر شیعیانم به
شماره‌ی این بزغاله‌ها بودند خانه‌نشینی
برایم روا نبود. سدیر می‌گوید

بزغاله‌ها را شمردم، هفده رأس بودند.^۱
 این نشان میدهد که چه اندازه جامعه
 از غدیر غافل است و کسی نیست زبان
 امام و جایگاه امامت را بفهمد. عدم
 معرفت به جایگاه اهل بیت[ؑ] منحصر به
 اهل سنت نیست، شیعیان هم آن طور که
 شایسته است مطلب را نمی‌شنا سند تا
 بتوانند حق آن را ادا کنند.

سه‌ل بن حسن خراسانی از خراسان خدمت
 امام صادق♦ می‌آید و می‌گوید که آقا
 همه‌ی اهل خرا سان آماده‌اند تا به
 فرمان شما قیام کنند و اصرار دارد که
 حضرت قیام نمایند. حضرت می‌فرمایند:
 تنور را روشن کنید. همین‌که آتش
 شعله‌ور شد به آن خراسانی می‌فرمایند:
 داخل آتش برو. طرف دست و پای خود را
 گم می‌کند و آثار ترس بر او ظاهر
 می‌شود و از حضرت تقاضا می‌کند او را
 از این کار معاف کنند. حضرت به کار
 دیگری می‌پردازند تا این که هارون مکی
 که از خواص اصحاب بود وارد می‌شود
 حضرت به او می‌فرمایند: در آتش داخل
 شو. او بیدرنگ داخل می‌شود و حضرت به
 کار دیگری می‌پردازند. بعد از مدتی به
 مرد خرا سانی می‌فرمایند برخیز و به
 داخل تنور نظر کن. او با تعجب دید که
 هارون سالم در داخل تنور نشسته است.
 با اشاره‌ی حضرت از تنور بیرون آمد.
 امام از مرد خراسانی می‌پرسند در
 خرا سان چند نفر مثل این مرد وجود

دارد؟ میگوید یا بن رسول الله به خدا سوگند یک نفر هم نداریم. حضرت میفرمایند: ما در زمانی که پنج نفر وجود ندارد که ما را در این امر یاری کنند قیام نمیکنیم.² ملاحظه کنید در زمان امام صادق◆ هم چقدر قلیل بوده اند کسانی که جایگاه حقیقت آسمانی امام را درک کنند.

آری ب شریت غدیر را نفهمید. پس از رحلت رسول خدا^۳ و جریان سقیفه، شب هنگام سیصد و شصت نفر با علی◆ بیعت کردند که تا پای جان از حضرت دفاع کنند. حضرت فرمودند: فردا صبح همه‌گی با سر تراشیده در منطقه‌ی «احجار الزيت» حاضر شوید. علی◆ سر خود را تراشیدند و آمدند، از آن سیصد و شصت نفر جز ابوذر و مقداد و حذیفة بن یمان و عمار یاسر و سلمان - که او در آخر کار رسید - کسی سر تراشیده در وعده‌گاه نیامد.^۴ حضرت این طور دستور دادند تا معلوم شود واقعاً اگر کسی معتقد است که این خانواده دارای مقام آسمانی هستند بیچون و چرا سخن حضرت را بپذیرد و به آن عمل کند. آیا اگر کسی معتقد باشد تمام اسماء الهی در قبضه‌ی این‌ها است و این خانواده صاحب اسم اعظم هستند، اگر فرمان دادند داخل آتش شود دلو اپس باید باشد؟

2 - بحار الانوار، ج 47، ص 123.

3 - کافی، ج 8، ص 33.

این نکات را از این جهت عرض می‌کنم که هم جایگاه روایت کمی روشن شود و هم وقتی می‌گویند انقلاب اسلامی مرحله‌ی گذار از ظلماتِ غفلت از غدیر، به سوی نور اعتقاد به غدیر است، معلوم شود به کجا باید نظر داشت. در حال حاضر انقلاب اسلامی ضروری‌ترین و حقیقی‌ترین چیزی است که خداوند در هستی گذاشته است. در حال حاضر تذهّا موقعیتی که می‌توان گفت نقشه‌ی ورود به حاکمیت امام معصوم است انقلاب اسلامی است، تا از ظلمات حاکمیت کثرت به حاکمیت وحدت جهتگیری کنیم. در این مرحله حاکمیت ولی فقیه را داریم که معصوم نیست ولی بیرون از فرهنگ امام معصوم هم نیست، چون فقیه یعنی کارشناس کشف حکم خدا و حکم امام معصوم. اینجا است که دروغ بودن ادعای آن‌ها یعنی که می‌گویند معتقد به خدا و پیامبر ﷺ هستند ولی ولایت فقیه را نمی‌پذیرند، روشن می‌شود. این‌ها خدا و پیامبر ﷺ را آن‌گونه که شایسته است نمی‌شناسند.

مبانی معرفتی ولایت فقیه

وقتی معلوم شد مقام پیامبر ﷺ و اهل‌البیت ﷺ مقام «أَوْلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ» است یعنی تمام هستی در قبضه‌ی حضرت است، پس حتماً جنبه‌ی تشريعی و قانون‌گذاری و برنامه‌ریزی اجتماعی هم باید در قبضه‌ی وجود مقدس ایشان باشد. اگر کسی چنین اعتقادی داشته باشد در حال حاضر حتماً

متوجه است برای رسیدن به آن شرایط، حاکمیت ولایت فقیه نقطه‌ی شروع و لازمی است. مگر انقلاب اسلامی چیزی غیر از ولایت فقیه است؟ یکی از عوامل منفی و ظلمانی که مانع فهم انقلاب شد این بود که ارزش انقلاب اسلامی را در راستای ارزان و گران شدن نان و آب ارز یابی کردند. غافل از این‌که موضوع را باید در راستای حاکمیت حکم الـهـی ارز یابی کرد. باید از خود پرسید آیا معتقد به حاکمیت حکم خدا هستیم یا نه. اگر معتقد به حاکمیت حکم خدا هستیم پس این حرف‌ها که انقلاب اسلامی خوب است یا بد است معنی نمیدهد، مثل این است که بگوئیم خدا خوب است یا بد است؟ انقلاب اسلامی به معنای حقیقی، جز حاکمیت حکم خدا بر جامعه در زمان غیبت امام معصوم طلا، چیز دیگری نیست و بحث اجرا یی کارها بحث دیگری است. آیا وقتی نماز بندۀ خراب شد دیگر نباید نماز بخوانم یا باید نمازم را درست کنم؟ حضرت امام «رسوان‌الله‌علیه» در نجف در سال 47 در کتاب «ولایت فقیه» فرمودند هرکس بفهمد ولایت فقیه یعنی چه و مذکر بشود، مرتد است. انقلاب اسلامی یک موضوع بسیار مهم و ریشه‌دار در تاریخ تشیع است. به همین جهت شما در پشت آن دست خدا را می‌بینید. همان خدایی که پیامبر ﷺ را برای تعالیٰ بشریت پروراند، و راه تحقق شریعت اسلام را هموار کرد، در این شرایط انقلاب اسلامی را به صحنه آورده است. همین طور که عده‌ای به

پیغمبر پشت کردند، عده‌ای هم به انقلاب اسلامی پشت می‌کنند. ملاک ارزیابی و خوب و بدبودن انقلاب اسلامی برای مخالفان انقلاب اسلامی در حال حاضر ملاک‌های فرهنگ غرب است که بشر را از رابطه با آحد در مناسبات اجتماعی و آموزشی و اقتصادیش بیرون برده است.

رسول خدا^{الله} در ادامه می‌فرمایند: «فَكَانَ نُورِي مُحِيطًا بِالْعَظَمَةِ وَ نُورٌ عَلَيْ مُحِيطًا بِالْقُدْرَةِ» پس نور من عظمت را فرا گرفت و نور علی قدرت را. ارتباط نور پیامبر^{الله} با نور عظمت به آن معنی است که اگر می‌خواهید مقهور حوادث نشوید باید نور پیامبر^{الله} در نظام زندگی شما حاکم باشد و گرنه با خواری و زبونی زندگی می‌کنید و اگر در عین عظمت، قدرت می‌خواهید باید با نور امیر المؤمنین◆ مرتبط باشید تا توان مقابله با امیال خود و تبلیغات شیطان و کفر جهانی را داشته باشید. راستی اگر شیعیان^ر حضرت از اید شان تبعیت کرده بودند برای معاویه پایگاهی می‌ماند؟ و چه کسی جز علی◆ می‌توانست فتنه‌ی معاویه را دفع کند؟ حضرت امام خمینی«ضوان‌الله‌علیه» با جمع بین عظمت و قدرت یعنی اسلام محمدی^{الله} و تشیع علوی چه زیبائی‌هایی را در جهان معاصر به صحنه آوردند. تمام عمر قلب خود را متصل کرده بودند به وجود مقدس نبی اکرم و علی مرتضی«علیهم‌السلام» که نمایش احاطه‌ی عظمت الهی و قدرت الهی بودند.

رسول خدا^{الله} در ادامه فرمودند: «ثُمَّ خَلَقَ الْعَرْشَ وَاللَّوْحَ وَالشَّمْسَ وَضَوْءَ النَّهَارِ وَنُورَ الْأَبْصَارِ وَالْعَقْلَ وَالْمَعْرِفَةِ وَأَبْصَارَ الْعَبَادَيْ وَأَسْمَاعَهُمْ» سپس خداوند عرش و لوح و شمس و نور روز و نور چشم‌ها و عقل و معرفت و بیدنایی و شنوایی بندگان را آفرید. یعنی تمام عالم بعد از خلق نوری آن دو بزرگوار خلق شد. معلوم می‌شود نور انسان‌های کامل باطن عرش و لوح و شمس و سایر موجودات عالم وجود است. نظر به باطن عالم، بصیرت ارزشمندی برای انسان‌ها است. متأسفانه علمی که ما می‌خوانیم حجاب حقیقت است. فیزیولوژی می‌گوید این چشم می‌بیند. در صورتی که انسان در معرفت نفس متوجه می‌شود «نفس یا من» آدم با این چشم می‌بیند. یعنی بصیرت از نفس انسان است. به همین جهت وقتی حواس انسان در جای دیگری است، این چشم نمی‌بیند. همه‌ی عالم این‌طوری است که دارای باطن و ملکوت است و هر چه در این عالم هست ریشه‌ی غیبی و باطنی دارد ولی علوم غربی انسان‌ها را به چگونگی‌های حسی پدیده‌ها مشغول می‌کند، نه به حقایق غیبی آن‌ها و ما را در همین حد نگه میدارند.

حال حضرت می‌فرمایند: نورِ روز و نور چشم و نور عقل همه به نور انسان کامل خلق شده است. نگاه غربی به پدیده‌ها به نجوي برذهن ما حاکم شده که نه تنها جایگاه سخن رسول خدا^{الله} را نمی‌فهمیم، بلکه سعی می‌کنیم سخنان

حضرت را مطابق نگاه غربی توجیه کنیم. به جای این‌که فهم‌مان را درست کنیم، با نگاه سطحی علوم تجربی می‌خواهیم که نوامیس عالم هستی را بشناسیم و ارز یابی کنیم، غافل از این‌که همه‌ی عالم، صورت نور انسان کامل است. همان‌طور که نور و حیاتِ چشم و دست من و شما از ذات و باطن ما یعنی نفس ناطقه می‌باشد.

حضرت با توجه به ابعاد ملکوتی عالم در ادامه فرمودند: «فَنَحْنُ الْأَوَّلُونَ وَنَحْنُ الْآخِرُونَ» مائیم او لین و مائیم آخرين. مثل آب که از دریا شروع می‌شود و باز به دریا بر می‌گردد، به این معنی دریا از یک جهت اول است و از جهت دیگر آخر. بنده بنا ندارم این فرازها را به صورت مفصل بحث کنم همین که سیاق روایت روشن شود کافی است. می‌فرمایند: «فَنَحْنُ الْأَوَّلُونَ» یعنی تمام کمالاتی که در عالم هست از ما شروع می‌شود و در نهایت هم جهت‌گیری آن کمالات برگشت به ما دارد. هر کمالی که امثال حضرت امام خمینی^{رضوان‌الله‌علیه} داشتند از پرتو نور اهل‌البیت[ؑ] بود و نیز با داشتن آن کمالات تمام توجه ایشان به همان اهل‌البیت[ؑ] معطوف می‌شد تا آن کمالات را به مقصد اصلی خود برگردانند. رسول خدا[ؐ] می‌فرمایند هر کمالی از ما شروع شده و به ما بر می‌گردد. در همین راستا می‌فرمایند: «وَنَحْنُ السَّابِقُونَ» مائیم که در رسیدن به حقیقت از همه سبقت گرفته‌ایم.

همین طور می فرمایند: «وَ نَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ» هر تسبیحی که در عالم واقع شود از ما شروع شده است. آن کسی که در قرب محفوظ است مسلم در معرفت محفوظ قرار دارد و لازمهٔ حقیقت تسبیح، معرفت محفوظ می باشد که مربوط به مقام آن ذوات مقدس است و همه به نور تسبیح آن‌ها تسبیح می‌گویند که بعداً در این مورد بحث خواهد شد. می فرمایند: «وَ نَحْنُ الشَّافِعُونَ» شفیع یعنی کسی که جلو می‌رود تا بقیه بتوانند راه را درست طی کنند. می فرمایند: شفیع بشریت مائیم تا راه هدایت گم نشود. «وَ نَحْنُ كَلِمَةُ اللهِ وَ نَحْنُ خَاصَّةُ اللهِ» و کلمه‌ی الهی و آن‌هایی که در محضر حضرت رب العالمین دارای مقامي مخصوص هستند مایم. حضرت نمی‌خواهند خودشان را بزرگ کنند، دارند خبر میدهند که چنین هدیه‌ای خداوند به بشر داده تا انسان بتواند تمام راه های کمال را طی کند.

در جمهوری اسلامی آن مسئولیتی که این معارف را می‌شنا سند خیلی بهتر می‌توانند مدیریت کنند و تحت تأثیر ظلمات غرب قرار نگیرند. دشمن اسلام به مسئولیتی امیدوار است که متوجه نیستند بالآخره اسلام با احاطه‌ی عظمت محمدی^خ و با نور امیر المؤمنین♦ و احاطه‌ی قدرت الهی بر عالم، حکومت خواهد کرد. اگر کسی این معارف را بداند زگاه او به آینده‌ای است که بشریت به شکوفایی می‌رسد. عزیزی مصاحبہ کرده بود که شرط این که دولت

اسلامی حق انقلاب اسلامی را ادا کند آن است که مسئولان یک دوره عرفان و حکمت اسلامی و تفسیر قرآن را خوب بدانند و گرنمی توانند کشور را مطابق آرمان‌های انقلاب اسلامی اداره کنند. به نظر بنده حرف درستی است، نمونه اش را هم در مدیریت حضرت امام و مقام معظم رهبری تجربه کرده‌اید. عکس آن را هم وقتی شاه جلوی «کنندی» به جای تعظیم، به رکوع رفته بود دیدید که آن لوایح ششگانه را از کنندی گرفت و آمد اجرا کرد و آن‌ها را به عنوان انقلاب شاه و ملت به مردم تحمیل نمود.

منظور عرضم این است: کسی که نمیداند پیامبر ﷺ بر عالم احاطه‌ی وجودی دارند، حضرت را در حد یک انسان خوب میداند و لذا نمی‌تواند با اطمینان کامل به مدیریت رسول خدا^۱ اطمینان کند. در رابطه با اطمینانی که بشریت نسبت به حاکمان خود نیاز دارد خبر میدهند که: «وَنَحْنُ أَحَبَّاءُ اللَّهِ وَنَحْنُ وَجْهُ اللَّهِ وَنَحْنُ جَذْبُ اللَّهِ» ما دوستان خدا و وجه الـهی و در جوار خداوند هستیم «وَنَحْنُ يَمْيِنُ اللَّهِ» و ما جذبه‌ی رحمت و می‌مانت خدا بر خلق می‌باشیم، نه جذبه‌ی خشم و سخط الـهی. اگر می‌خواهید امور جامعه‌تان به می‌مانت و مبارکی بگذرد باید با ما مرتبط باشید. «وَنَحْنُ أَمَنَاءُ اللَّهِ» امین الـهی مائیم. «وَنَحْنُ خَرَنَةُ وَحْدَيْ اللَّهِ» مائیم خزینه‌دار وحی الـهی «وَسَدَنَةُ غَيْبِ اللَّهِ» حاجب و دربان و رابط بین شما و خدا مائیم. «وَنَحْنُ

مَعْدِنُ التَّنْزِيلِ وَ مَعْذَى التَّأْوِيلِ» معدن تنزيل آيات الله و معنى تأويل و به اصل برگرداندن آيات خدا مائیم.

ثابتات زمانه

بـ شریت برای یافتن حقیقت به کجا میخواهد رجوع کند؟ بـنده واقعاً تعجب میکنم چـ طور یک عده ای میخواهند به حقایق عالم غیب متصل بشوند، بدون این که معتقد باشند کسانی بـاید باشند که معدن تنزيل عالم غیب هستند در حالی که همین طور که هر تری بـاید به عین تری ختم شود، تـأویل هر تنزيلي بـاید به کسی ختم بشود که معدن تنزيل و معنی تـأویل است و اصل هر آیه و سوره را مـیشناشد «وَ فِي أَبْيَاتِنَا هَبَطَ جَبَرَئِيلُ» و در خانه هـای ما جبرائیل نازل مـیشود. «وَ نَحْنُ مَحَالٌ قُدْسٌ اللَّهُ وَ نَحْنُ مَصَابِيحُ الْحِكْمَةِ وَ نَحْنُ مَفَاتِيحُ الرَّحْمَةِ» مائیم مـکان هـای حلول قدس خداوند و مائیم چـ راغـهـای حـکمت و کـلـیدـهـای رـحـمت. «وَ نَحْنُ يَنْتَيِيجُ النَّعْمَةِ وَ نَحْنُ شَرَفُ الْأُمَّةِ» و چـشمـهـای نـعمـت و شـرفـ اـمـت مائیم «وَ نَحْنُ سَادَةُ الْأُئْمَةِ» رـهـبرـی و سـیـادـتـ مـسـئـولـان و پـیدـشـوـایـانـ جـامـعـهـ بر عـهـدـهـیـ ماـ استـ.

«وَ نَحْنُ نَوَامِيسُ الْعَصْرِ» مائیم صاحبان سـرـ خـداـ درـ زـمانـهـ. نـوـامـیـسـ یـعنـیـ ثـابـتـاتـ یـعنـیـ حقـایـقـ پـایـدـارـ. مـیـفرـمـایـنـدـ: درـ هـرـ عـصـرـ وـ زـمانـهـ اـیـ آـنـ چـیـزـیـ کـهـ نـمـیـلـرـزـدـ وـ پـایـدـارـ مـیـمـانـدـ وـ تـحـتـ تـأـثـیرـ رـوـزـمـرـگـیـ هـاـ

از اصول عدول نمی‌کند، مائیم. جامعه‌های غیر الـهـی، اـمرـوز یـکـ حـرـفـ مـیـزـنـدـ وـ فـرـدـاـ حـرـفـ دـیـگـرـ. چـونـ نـوـامـیـسـ هـسـتـیـ رـاـ نـمـیـشـنـاـ سـنـدـ، بـاـ تـوـجـهـ بـهـ اـینـ اـمـرـ حـضـرـتـ خـبـرـ مـیـدـهـنـدـ نـوـامـیـسـ عـالـمـ وـ زـمـانـ مـائـیـمـ. «وَ أَخْبَارُ الْأَذْهَرِ» وـ بـرـگـزـیـدـگـانـ وـ اـنـدـیـشـمـنـدـانـ رـوـزـگـارـ مـائـیـمـ. «وَ نَحْنُ سَادَةُ الْعِبَادِ وَ نَحْنُ سَاسَةُ الْأَيْلَادِ» وـ سـرـورـ بـنـدـگـانـ وـ سـیـاسـتـمـدارـانـ جـوـامـعـ، مـائـیـمـ. دـنـیـاـیـ ظـلـمـانـیـ غـرـبـ کـارـیـ کـرـدـهـ کـهـ مـعـنـیـ سـیـاسـتـ حقـیـقـیـ گـمـ شـدـهـ اـسـتـ. بـشـرـیـتـ اـهـدـافـ عـالـکـیـهـیـ خـودـ وـ اـیـنـ کـهـ سـیـاسـتـ بـهـ مـعـنـیـ تـجـهـیـزـ جـامـعـهـ بـهـ سـوـیـ هـدـفـ مـتـعـالـیـ اـسـتـ رـاـ، فـرـامـوـشـ کـرـدـهـ اـسـتـ. درـ جـامـعـهـیـ اـسـلامـیـ سـیـاسـتـ بـهـ وـ سـیـلـهـیـ کـسـانـیـ اـعـمـالـ مـیـشـودـ کـهـ اـهـدـافـ عـالـیـهـیـ جـوـامـعـ رـاـ مـیـشـنـاـ سـنـدـ وـ مـیـدـانـ نـدـ چـگـوـ نـهـ نـیـازـ هـایـ حقـیـقـیـ مـرـدـمـ بـرـطـرـفـ مـیـشـودـ وـ لـذـاـ مـیـفـرـمـایـنـدـ: «وَ نَحْنُ الْكُفَّارُ» وـ مـائـیـمـ مـایـهـیـ بـیـنـیـازـیـ جـامـعـهـ «وَ الْوُلَاةُ وـ الْحُمَّاةُ» وـ آـنـ سـرـپـرـسـتـانـ وـ حـامـیـانـ جـامـعـهـ. «وَ السُّقَاهُ وَ الرُّعَاهُ وَ طَرِيقُ النَّجَاهَ» وـ سـیـرـابـکـنـدـگـانـ وـ اـمـیرـانـ وـ رـاهـ نـجـاتـ «وَ نَحْنُ السَّبِيلُ وَ السَّلْسَبِيلُ» مـائـیـمـ رـاهـ رـسـیدـنـ بـهـ مـقـصـدـ وـ چـشـمـهـیـ سـیـرـابـ کـنـنـدـهـ کـهـ اـزـ آـنـ طـرـیـقـ جـامـعـهـ بـهـ سـیـرـابـیـ مـیـرـسـدـ وـ اـحـسـاسـ آـرـامـشـ مـیـکـنـدـ.

راز مدارای طبیعت با بشر

چطور شده که امروز اکثر مردم دنیا به شدت ماضطربند با اینکه زن و شوهرها همواره در تلاشاند که آرامشی به دست آورند و زندگی کنند؟ اخیراً پس از بحران مسکن در آمریکا یک مهندس با همسرش تصمیم گرفتند خود و سه فرزندشان را به قتل بر سانند که در آینده خود و فرزندانشان با چنین اضطرابهایی به سر نبرند و چنین کردند. چرا با ید جامعه به جایی بر سد که از سانها با این‌همه تلاش شباه روزی امکان ادا مهی زندگی نداشته باشد؟ نخبگان دنیا به آمریکا رفتند تا با تکیه بر استعداد و تلاشان یک زندگی خوبی داشته باشند و حالا با چنین بحرانی روبرو شده‌اند. جز این است که جهان امروز بعد از رنسانس را هی را انتخاب کرد که حاصل آن حتماً بی‌برکتی و پوچی می‌شد؟ حضرت با توجه به چنین بحران‌هایی می‌فرمایند: «وَنَحْنُ اللَّهُجُ القَوِيمُ وَالطَّرِيقُ الْمُسْتَقِيمُ» مائیم روش پایدار و مسیر مستقیم که انسان را از اضطرابها و بنیاستها می‌رهاند. «مَنْ آمَنَ بِإِلَهٖهٖ أَيْمَانَهُ بِإِلَهٖهٖ أَيْمَانَهُ» هرکس به ما ایمان آورد بینا آمن بِإِلَهٖهٖ ایمان آورد، چون از طریق آن‌ها سنت الـهی در امور بـشر جاری می‌شود. «وَمَنْ رَدَ عَلَيْنَا رَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ» هرکس ما را رد کند و نیزیرد خدا را رد کرده، چون معتقد است خداوند برنامه‌ی کاملی برای بـشر ندارد و او

را بدون یک مدیریت آسمانی رها کرده است. در این نوع اعتقاد، بشریت در واقع ربوبیت خدا را رد کرده است. در حالی که خداوند قرار گذاشته نظام هستی از طریق امامان معصومی که تمام ضوابط و قواعد و نوامیس هستی را می‌شنا سند مدیریت شود. هنوز چاهی که علی♦ در حاشیه‌ی شهر مدینه حفر کردند با آب کافی موجود است به نام «میاه عالمی». چون حضرت رابطه‌ی باطن و ظاهر را می‌شناختند. دنیای مدرن خواست با کشف قواعد تجربی بر طبیعت مسلط شود و لذا ظرائف عالم وجود را نتوانست ببینند و طبیعت را به بحران‌های موجود گرفتار کرد و نقش و تأثیر عالم معنا بر عالم ماده را از بین برد. درست است که قواعد علم مکانیک قدم‌هایی در جهت تسلط بر طبیعت برداشت اما نتوانست نقش عالم معنا بر زمین را ببینند و بر آن اساس برنامه‌ریزی کند. در حالی که در فیزیک جدید بحث بر سر آن است که روح‌یه‌ی آزمایشکنندگه بر آنچه مورد آزمایش قرار می‌گیرد مؤثر است، چه رسد تأثیر عالم ملکوت بر عالم ماده. توجه به چنین نقشی بود که مؤمنین به همدیگر توصیه می‌کردند اگر می‌خواهید کارتان نتیجه‌بخش باشد ابتدا وضو بگیرید تا رابطه‌ای روحانی بین انسان و طبیعت برقرار شود. با توجه به این امر در نظر بگیرید وقتی امام معصوم در صحنه‌ی مناسبات جامعه فعال باشد طبیعت چه مداراها که با بشریت

نمیکند! در آن حال را ب طهی ب شر با طبیعت، خصمانه نیست تا در مقابل ما مقاومت کند و برکاتش را از ما دریغ دارد و ما مجبور شویم در مقابل آن به ابزارهای خشن متولّ شویم. تا زمانی که ندانیم مدیریت امام معصوم یعنی چه عملای به نقش خدا در زندگی خود ایمان نداریم.

حضرت می‌فرمایند: «وَ مَنْ شَكَ فِينَـَا شَكًّـا فِيَ اللَّهِ» هر کس در ما و نقش الهی ما شک کند در واقع به خدا شک کرده «وَ مَنْ عَرَفَـنا عَرَفَ اللَّهِ» هر کس ما و نقش ما را در هدایت جامعه شناخت، خدا را شناخته که چگونه خداوند برای تعالی بشر امیر المؤمنین◆ را فرستاده است. بنا به فرمایش حضرت صادق◆ سه روز بعد از دفن رسول خدا^۲ سلمان خطبه‌ای خواند و در آن خطبه فرمود: «وَ الَّذِي نَفْسُ سَلْمَانَ بِيَدِهِ لَـوْ وَلَيَثْمُوهَا عَلِيَّاً لَأَكْدِثُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَ مِنْ تَحْتِ أَقْدَامِكُمْ وَ لَـوْ دَعَوْتُمُ الطَّيْرَ لَأَجَابَتُكُمْ فِي جَوَّ السَّمَاءِ وَ لَـوْ دَعَوْتُمُ الْجِيَتَانَ مِنِ الْبِحَارِ لَأَتَتُكُمْ وَ لَمَا عَالَ وَلِيُّ اللَّهِ وَ لَا طَاشَ لَكُمْ سَهْمٌ مِنْ فَرَائِضِ اللَّهِ وَ لَا اخْتَلَفَ اثْنَانٌ فِي حُكْمِ اللَّهِ»^۳ به خدایی که جان سلمان در دست او است سوگند! اگر علی را پیشوا و والی خود ساخته بودید، هر آینه برکت و نعمت از آسمان و زمین اطراف شماها را فرا می‌گرفت، تا آنجا که پرندگان آسمان دعوت شما را اجابت می‌کردند و ماهی‌های

در یا خواسته شما را می‌پذیرفتند و دیگر هیچ دوست و بنده خدایی فقیر نشده و هیچ سهم از فرائض الهی از بین نمی‌رفت و هیچ دو نفری در حکم خدا اختلاف نمی‌کردند.

وقتی آدم بفهم خدا از طریق وجود ائمه ؑ بزرگترین لطف‌ها را به بشر کرده ارادتش به خدا بیدشتراحت می‌شود و نظرش به حضرت حق شدیدتر می‌گردد و لذا رسول خدا علیه السلام در ادامه می‌فرمایند: «وَ مَنْ تَوَلَّ يَعْنَى تَوَلَّ يَعْنِي اللَّهَ» و هرکس از ما روی بگرداند از خدا روی گرداند. «وَ مَنْ أَطَاعَنَا أَطَاعَ اللَّهَ» و هرکس ما را اطاعت کند خدا را اطاعت کرده است «وَ تَحْمُنُ الْوَسِيلَةَ إِلَيَّ اللَّهُ» و مائیم و سیله‌ی سیر به سوی خدا. خدایی که جلوه نداشته باشد به عنوان حقیقت وجود، نمی‌تواند باشد. خدایی هم که جلوه دارد جلوه‌اش جز انسان کامل یعنی جان امام معصوم نخواهد بود، همان‌که اولین مخلوق است و جامع‌ترین کمالات را داراست. اگر کسی بخواهد به خدا وصل بشود حتماً نیاز دارد از جلوه‌ی کامل‌هی خداوند استفاده کند تا به خدا متصل شود، مثل این‌که اگر شما بخواهید با نور نزدیک به چراغ مرتبط گردید باید به نور و سطی نزدیک شوید. طرز تفکر و هابی‌ها که می‌گویند بدون ائمه ؑ می‌توان با خدا مرتبط بود یک فکر صدرصد انتزاعی و غیر علمی و خلاف عقل است. چون خدایی که کمال مطلق است به جهت حقیقت وجودی اش دارای تجلی است و

اولین تجلی او عالیترین کمال را دارد و برای ارتباط با خدا لامحاله باید به عالیترین کمال نزدیک شد و گرنه هرگز ارتباطی با خدا واقع نمی‌شود و قربی صورت نمی‌گیرد. به همین جهت حضرت در ادامه می‌فرمایند: «وَ الْوُصْلَةُ إِلَى رَضْوَانِ اللَّهِ» مائیم که عامل اتصال انسان‌ها به رضوان الهی هستیم. چون قلب آن‌ها ظرف اراده‌ی خداوند است و هراندمازه انسان‌ها تابع دستورات امامان باشدند تابع اراده‌ی الهی خواهند بود و به همان اندازه به رضوان الهی نزدیک می‌شوند، در نتیجه می‌فرمایند: «وَ لَنَا الْعِصْمَةُ وَ الْخِلَافَةُ وَ الْهَدَايَةُ» و مصونیت از خطا و لغزش و خلافت و هدایت را خداوند به ماداد. تا و سیله‌ی مطمئنی در اختیار مردم گذاشته باشد. و خداوند به وسیله‌ی ما انوار خود را به بشر میرساند. «وَ فِيزِنَالْتَبُوَةُ وَ الْوَلَايَةُ وَ الْإِمَامَةُ» و نبوت و ولایت و امامت در بین ماست. «وَ نَحْنُ مَعْدُنُ الْحِكْمَةِ وَ بَابُ الرَّحْمَةِ وَ شَجَرَةُ الْعِصْمَةِ وَ نَحْنُ كَلْمَةُ التَّقْوَى وَ الْمَذْلُ الْأَعْلَى وَ الْحُجَّةُ الْعَظِيمُ وَ الْعُرْزُوَةُ الْوُثْقَى الَّتِي مَنْ تَمَسَّكَ بِهَا نَجَّا» و معدن حکمت و باب رحمت و شجره‌ی عصمت مائیم. مائیم کلمه‌ی تقوا و مذل اعلا و حجت عظمی و ریسمان مورد اعتمادی که هر کس بدان چنگ زد نجات یافت.

چنانچه ملاحظه فرمودید رسول خدا در این روایت؛ سریترین مقام خود و علی◆ را بیان فرمودند و روشن کردند که

چگونه حقیقت حضرت از نور خدا شروع شده و از جلال عظمت الٰهی مشتق گشته و به طوافِ حقیقت قدرت الٰهی روی آورده تا آنکه پس از هشتادهزار سال به جلال عظمت الٰهی متصل شده، سپس در چنین روحانیتی بر «الله» سجده کرد که حاصل آن تجلی نور علی♦ شد، و حال نور رسول خدا♦ به حقیقت نور عظمت محیط شد و پس از چنین مراحلی که در عالم بالا واقع شد، عرش و لوح و سایر مخلوقات عالم مذکوت، خلق گردید. پس از طرح چنین مسئله‌ای باب مه‌می را باز کردند و فرمودند: ما اولین و آخرین و سابقین و ... هستیم و تا آخر روایت خبر از جایگاه باطنی خود در عالم دادند تا چشم‌ها و قلب‌ها را به گوهر اصلی هستی یعنی اهل‌البیت[ؑ] بیندازند. امیدوارم با توجه به مقدمه‌ی روایت بتوانیم مقام‌های بعدي را که حضرت فرمود ند تصدیق کنیم که در آن صورت چشم دل خود را به حقایقی بزرگ که در جلوات مختلف ظهور کرده، انداخته‌ایم و با نظر به اهل‌البیت[ؑ] به «کلمة‌الله» و «وجه‌الله» و «ی مین‌الله» و «ام ناء‌الله» و «خزی نهی و حی الٰهی» و سایر صفاتی که در ادا مهی روایت بر شمرده‌اند، نظر کرده و راز مه‌می را که با طرح این صفات با ما در میان می‌گذارند فهمیده‌ایم.

ایشان تأکید می‌فرمایند که ما متوجه شویم «طریق نجات» و «نفع قویم» و «طريق مستقیم» آن‌ها هستند تا با جدیت

تمام نظرها را به آنها بیندازیم و بفهمیم چرا ایمان به آنها - به عنوان مظاهر اسماء الٰھی - ایمان به خدا است و از صراف از آنها، از صراف از خداوند است و آنها وسیله‌ی نیل به رضوان الٰھی هستند. این راز عجیبی است که اگر انسان کمی به خود بیاید متوجه می‌شود و لذا:

بیش از این گر شرح زان که فهم آن و رای گویم ذالله، است آگه^{_____}، اسست لاجرم کوتاه کردم من گرت تو خواهی از دان دده^{_____} خود بخواهی و چون رسول خدا^{>Allāh} میدانند همین‌که جایگاه آسمانی خود و امامان^{Allāh} را وصف کنند روح انسان‌ها را آماده مینمایند تا به مقام نوری امامان^{Allāh} نظر نمایند و راه انس با آن ذوات مقدس را بیابند، به زیباترین شکل به توصیف آن مقام پرداختند و در آخر فرمودند: «وَ تَحْنُنْ كَلِمَةُ التَّقْوَى وَ الْمُثَلَّلُ الْأَعْدَلُي وَ الْحَجَّةُ الْعَظِيمَى وَ الْعُرْوَةُ الْوُثْقَى الْتَّرِى مَنْ تَمَسَّكَ بِهَا نَجَّا» ما کلمه‌ی تقوا و مثل اعلا و حجت عظما و عروة الوثقا ی هستیم که هرکس به آن چنگ زدن جات می‌یابد. به گفته‌ی حافظ:

کلید گنج سعادت مباد آن‌که در این قبول اهل دل است نکته شک و دید کند شبان وادی آیمن گهی که چند سال به جان رسد به مراد خدمت شعبت کند خدا یا به حقیقت اهل الْبَیْت^{Allāh} ما را به شعوری برسان که بفهمیم ارتباط با امامان معصوم یعنی چه و در آن راستا

برکات حاکمیت امام معصوم بر جامعه 65

جایگاه از قلب اسلامی و آینده‌ی آن را
نیز درک کنیم.

«السلام علیکم و رحمة الله و برکاته»

متن روایت

از جمله روایاتی که موضوع مقام قدسی ذوات مقدس حضرات ائمه هدیّة را تبیین میکند روایت زید بن الشّحام است که از حضرت صادق♦ سؤال میکند: «أَيُّمَا أَفْضَلُ الْخَسَنُ أَمِ الْحُسَيْنُ؟ فَقَالَ: «إِنَّ فَضْلَ أَوْلَذَا يَلْحَقُ بِفَضْلٍ آخَرَنَّا وَ فَضْلُ آخَرَنَا يَلْحَقُ بِفَضْلِ أَوْلَذَا وَ كُلُّ لَهُ فَضْلٌ» قَالَ: قُلْتُ لَهُ جُعْلْتُ فِيدَكَ وَسَعْ عَلَيَ فِي الْجَوَابِ فَإِنَّى وَاللهِ مَا سَأَلْتُكَ إِلَّا مُرْتَادًا فَقَالَ: «نَحْنُ مِنْ شَجَرَةِ طَيْبَةٍ بَرَآنَا اللَّهُ مِنْ طِينَةٍ وَاحِدَةٍ فَضَلَّنَا مِنْ اللَّهِ وَ عِلْمُنَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ نَحْنُ أَمْنَاؤُهُ عَلَى خَلْقِهِ وَ الدُّعَاهُ إِلَيْ دِينِهِ وَ الْحُجَّابُ فِيمَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ خَلْقِهِ، أَزِيدُكَ يَا زَيْدُ؟» قُلْتُ نَعَمْ. فَقَالَ: «خَلْقُنَا وَاحِدٌ وَ عِلْمُنَا وَاحِدٌ وَ فَضْلُنَا وَاحِدٌ وَ كُلُّنَا وَاحِدٌ عِنْدِ اللَّهِ تَعَالَى» فَقَالَ أَخِيرُنِي بِعِدَّتِكُمْ فَقَالَ: «نَحْنُ اثْنَانَا عَشَرَ هَكَذَا حَوْلَ عَرْشِ رَبِّنَا عَرْ وَ جَلَّ فِي مُبْتَدِئًا خَلْقُنَا أَوْلَذَا مُحَمَّدٌ وَ أَوْسَطُنَا مُحَمَّدٌ وَ آخِرُنَا مُحَمَّدٌ».^۱

زید بن الشّحام از حضرت صادق♦ سؤال میکند: از حسن و حسین کدامیک افضل‌اند؟ حضرت صادق♦ فرمودند: فضیلت و برتری اولین ما ملحق به برتری و فضیلت آخرين ما می‌شود و فضیلت آخرين ما به اولین ما بر می‌گردد و هر کدام را فضلی است. عرض کردم: فدایت شوم توضیح بیشتر بفرمایید؛ به خدا قسم من

1 - «الغيبة النعماني»، محمد بن ابراهیم نعمانی، ص 86 . بحار الأنوار، ج 25 ، ص 363

چون جویای فضل و منقبت شما هستم این سؤال را می‌پرسم. حضرت فرمودند: ما از شجره‌ی طیبه‌ای هستیم که خدا ما را از یک طینت به وجود آورد، فضل ما از جانب خدا و علم ما از اوست، ما امین خدا میان مردم هستیم و دعوتکنندگان به سوی دین خدائیم و نگهبانان و واسطه‌ها بین خدا و مردم می‌باشیم. ای زید! آیا کافی بود؟ عرض کردم آری. فرمود: سرشت ما یکی و علم ما یکی و فضل ما یکی است و همه در نزد خدا یکسانیم، عرض کردم بفرمائید چند نفر هستید؟ فرمود: ما دوازده نفریم در اطراف عرش پروردگار در شروع آفرینش خود، اول ما محمد، وسط ما محمد و آخر ما نیز محمد است.

جلسه‌ي سوم ، ائمه‌ي معصومین[ؑ] و مقام فنا

بسم الله الرحمن الرحيم

یک حقیقت با جلوات مختلف

برای جناب زیدبن شحام سؤال است که
با توجه به تفاوت حرکت حضرت
سید الشهداء◆ با حرکت امام حسن مجتبی◆
کدامیک از آن دو بزرگوار افضل‌اند؟
حضرت صادق◆ برای این که نگاه او و
سایر شیعیان را به ائمه[ؑ] تصحیح کنند
اندیشه ها را متوجه حقیقت نوری و
مقام قدسی آن ذوات مقدس مینمایند،
زیرا اگر بتوان از این زاویه به
امامان نظر کرد نه تنها چنین سؤالاتی
برای انسان پیش نمی‌آید بلکه حرکات و
گفتار ائمه[ؑ] برای ما معنی دیگری
پیدا می‌کند. حضرت در جواب زید
فرمودند: «إِنَّ فَضْلَ أَوْلِنَا يَلْحَقُ بِفَضْلِ
آخِرِنَا وَ فَضْلُ آخِرِنَا يَلْحَقُ بِفَضْلِ أَوْلِنَا»
یعنی این طور نسبت به ما فکر نکن که
کدامیک از دیگری افضل هستیم ، متوجه

باش آن کمالی که در او لین نفر از اهل‌البیت[ؑ] ملاحظه می‌کنی، ملحق می‌شود به کمالی که در آخرین آن‌ها می‌نگری و در واقع در هر حال با یک حقیقت رو به رویی که اولش به آخرش متصل و ملحق است و آخرش به اولش متصل و ملحق می‌باشد.

شاید این یکی از بهترین تعبیر‌هایی است که می‌توان در مورد اهل‌البیت[ؑ] داشت، چون ذهن‌ها را متوجه مقام قدسی آن‌ها می‌کند و قاعده‌ی مقام قدسی آن‌ها را گوشزد می‌نماید که آن مقام در عین آن که ظهورات مختلفی دارد ولی همه‌ی ظهورات به یک مقام متصل است و از آن مقام تجلی می‌کند و لذا کمالاتی که در اولین آن‌ها ظهور کرده متصل است به کمالاتی که در آخرین آن‌ها ظهور یافته و همه‌ی آن کمالات به حقیقت آن‌ها بر می‌گردد که یک حقیقت واحد است و این عالی‌ترین معرفتی است که انسان‌ها می‌توانند نسبت به آن چه در عالم جریان دارد پیدا کنند. در آن صورت است که در حرکات حضرت امام مجتبی◆ همان نوری را مشاهده می‌کنید که در حرکات حضرت سیدالشهداء◆ مشاهده نمودید، چون متوجه اید شخصیت آن‌ها با یک حقیقت نوری که در شرایط مختلف ظهورات مختلف دارد متوجه است. به این معنی در عین آن‌که چند شخص هستند، یک شخصیت می‌باشند. از نظر شخصیت، حقیقتی از نور و معرفت‌اند که در مقابل

مخاطب‌های متفاوت و زمان‌های مختلف، ظهور مناسی‌فهم مخاطب و ظرفیت زمانه را دارند. بر این اساس است که باید بر روی حرکات و گفتار امامان^ع تدبیر کرد، زیرا در ظاهر حرکات و گفتار آن‌ها باطنی نورانی نهفته است که با عبور از ظاهر و نظر به آن باطن، معنی گفتار و رفتار آن‌ها بهتر روشن می‌شود و آن گفتار و رفتار، ما را به حقیقت بالاتری سیر میدهند و سیر از کثرت به سوی وحدت به عالی‌ترین شکل در این امر انجام می‌گیرد، به گفته‌ی حافظ:

این‌همه عکس می و نقش یک فروغ رخ ساقی است
نگادن؛ که نمود که در حام افتاد
اگر انسان بتواند به این درجه از
معرفت بر سد که در نظام احسن الـهـی
محال است یک حجت عالیه‌ای به معنای
واسطه‌ی فیض خداوند نباشد و محال است
آن واسطه‌ی فیض ظهور نکند، موضوع ظهور
آن حقیقت در جمال مختلف ائمه^ع حل
می‌شود. چون اولاً: همچنان که گذشت از
حضرت «الله» که جامع همه‌ی کمالات است،
بدون واسطه، جز انسان کامل صادر
نمی‌شود، ثانیاً: از آنجایی که «پری رو
تاب مسطوري ندارد» حتیاً از مقام
«واسطه‌ی فیض» ظهوراتی در عالم داریم
که آن ظهورات حجت‌های خدا بر زمین‌اند.
با توجه به این امر است که کمالات و
حرکات و گفتار هر امامی، حرکات و
گفتار و کمالات امامی دیگر محسوب
می‌شود و هر کدام تمام کمالات را دارا
هستند و در این صورت است که معنی

نمید هد بپرسیم کدام افضل‌اند، بد که همان‌طور که حضرت در ادا مهی روایت می‌فرمایند: «كُلُّ لَهُ فَضْلٌ» برای هر کدام از آن‌ها هر فضلي که لازم است موجود است. راوی می‌گوید: «قُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِي أَكْوَابِ الْجَوَابِ فَإِنِّي وَاللَّهِ مَا سَأَلْتُكَ إِلَّا مُرْتَادًا» عرض کردم خداوند مرا فدای شما کند جواب را توسعه و شرح بیدشتر بدھید زیرا من اصرار نمی‌کنم جز این‌که جو یا ی فضل و منقبت شما هستم. چون متوجه بوده که می‌تواند از این طریق به معارف عالیه‌ای از قواعد عالم غیب برسد، لذا حضرت هم از او می‌پذیرند و ظرایف گران‌قدیری از معارف را برای او باز می‌کنند و در ادا مه می‌فرمایند: «تَحْنُنْ مِنْ شَجَرَةٍ طَيْبَةٍ بَرَأَنَا اللَّهُ مِنْ طِينَةٍ وَاحِدَةٍ فَضْلُنَا مِنْ اللَّهِ وَ عِلْمُنَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ» ما از شجره‌ی طیبه‌ای هستیم که خداوند همه‌ی ما را از یک طینت و زمینه‌ی واحد به وجود آورد و فضل ما و علم ما همه از طرف خدا می‌باشد.

ظاهر مشیت الهی

بعد از آن که م‌شخص فرمودند حقیقت باطنی ائمه‌ؑ یک حقیقت است، راز متفاوت بودن سیره و حرکات و گفتار خود را مانند کثرت شاخه‌های درختی معرفی می‌کنند که از یک ریشه و ساقه ظهور کرده‌اند و اشاره مینمایند به طینت و یا زمینه‌ی واحدی که آن زمینه‌ی واحد در یک چیز مشترک است و آن پذیرش

مطلق انوار الهی است.^۱ چون می‌فرمایند فضل و علم ما از طرف خدا است. به این معنی که جان خود را در اختیار خدا قرار داده‌اند تا او هرچه را خواست در آن متجلی نماید و این مهم‌ترین توصیفی است که در رابطه با مقام اهل‌البیت^ع می‌توان داشت. در جای دیگر می‌فرمایند: «قُلْوَيْنَا أَوْعِيَةٌ لِمَشِيَّةِ اللَّهِ فَإِذَا شَاءَ شِئْنَا»^۲ قلب‌های ما ظرف اراده و مشیت خداوند است، پس چون او چیزی را بخواهد، ما می‌خواهیم. به این معنی که جز خواست و میل الهی در وجود آن‌ها نیست. و این تفاوت اصلی ائمه^ع با سایر مردم است چون مردم عموماً برای خود خواست و اراده‌ای دارند ولی خواست و اراده ائمه^ع همان خواست و اراده خداوند است. وقتی معلوم شد علم و فضل آن‌ها از خدا است پس در واقع روشن می‌شود تفاوت حرکات و گفتار آن‌ها، ظهورات متفاوت مشیت الهی است در زمینه و طینتی که خود را در اختیار خدا گذاردۀ تا خداوند اراده و علم خود را به وسیله‌ی آن‌ها ظاهر کند.

1 - «طین» واژه‌ی مخصوصی است که به راحتی نمی‌توان آن را معنی کرد، همین‌طور که ما در محاوره‌های خود می‌گوئیم «فلانی گلش پاک است» منظور گل و خاک مادی نیست بلکه مذکور زمینه‌ی روحی است، در ادامه‌ی روایت که روشن می‌فرماید: علم و فضل ائمه^ع از خداوند است چون تمام وجود خود را در اختیار خداوند قرار داده‌اند، روشن می‌شود معنی طین یا گل، همان قلب آماده‌ای است که خداوند بر آن تجلی می‌کند.

2 - بحار الأنوار، ج 25، ص 337

انسان باید به جایی بررسد که فقط با خدا مرتبط شود، حال اگر عده‌ای آینه‌ی نمایش جمال و جلال الهی باشد باید خدا را در آن‌ها یافت، تا بتوانیم با خدا مرتبط شویم، چون بدون ارتباط با تجذیبات حقایق نوری نمی‌توان با آن حقایق مرتبط گشت و محال است بدون واسطه‌های نوری با ذات احادی ارتباط وجودی پیدا کرد. زیرا یا باید انسان در مقام واسطه‌ی فیض باشد و در قلبش خواست و اراده‌ی خداوند مستقر گردد که این مقام معصومین ∞ است و یا باید به واسطه‌ی تجلیات نوری معصومین ∞ با نور الهی مرتبط شود که این مقام سالکان واقعی است که با نفی خود در مقابل انسان کامل، از بهره‌های وجودی انسان کامل بر خوردار می‌شوند و نور ولايت آن‌ها را بر جان و روان خود جاری می‌نمایند. گفت:

گوید آن کس در این که تجلی نداند او ز مقام، فضول حل^۱ زو تجلی ترا مهیا^۲ مول هر چه روی دلت فاتر

این همان توحید صمدی است که اسرار جلال و اکرام حق را در آینه‌ی جمال انسان کامل مینگرد. فنا^۳ فی الله برای ائمه ∞ به این معنی است که در مقابل خدای بینهایت هیچ خودی ندارند که حدی برای خدا باشد. اگر من در مقابل خدا خودی داشته باشم و با نظر به خود در محضر خدا حاضر شوم، از آن جهت که خدا بینهایت است، دیگر خدایی برایم

نمی‌ماند، چون حضور موجود با نهایت در مقابل حقیقت بینهاست، بینهاست را از بینها یتبودن خارج می‌کند، در نتیجه هرگز خدا ای در منظر بند نمی‌ماند. پس اگر خدا از همه‌ی جهات بینهاست است، اگر کسی در محضر خدا بود و به خود نظر کرد، از آن‌جا ای که ممکن نیست یک موجود محدود در کنار وجودی نامحدود واقع شود، یا باید موجود محدود در میان نباشد، یا آن خدای نامحدود، نامحدود نماند، اگر آن موجود نامحدود، محدود شد دیگر با خدای بینهاست روبرو نیستیم. پس اگر موجود محدود نظر به خود داشته باشد، دیگر خدای بینهاست را در منظر خود ندارد، هرچند بتواند در فکر خود نامحدود بودن خدا را درک کند، ولی در بیرون و با قلب خود با خدای نامحدود مرتبط نیست، یا باید بگوییم هیچ وقت، هیچ‌کس نمی‌تواند خدا را بیابد، یا باید بگوییم عده‌ای هستند که در عین این که هستند، نیستند، ایزها می‌توانند در عین این‌که قلب خود را از هرگونه آنانیدت خالی کرده‌اند، نهایش تجلی اسماء الهی باشند. به تعبیر بهتر:

فانی به خود و این طرفه که مقامشان مقام فناست، جز مظهر اسماء الهی شخصیتی برای خود تعریف نکرده‌اند. تمام توجه را به سوی حق انداخته‌اند تا از خود فانی و به حق باقی شوند. گفت:

چو آمد روی مه رویم، چه
باشم من، جه باشم من
که من خوش آنگه‌ی باشم که
من آنگه خود کسی باشم که
در مسدادان حکیم او
نه دل باشم، نه جان باشم،
نه سر باشم، نه تن باشم

جایگاه و اسطه‌ی فیض

از خود باید پرسید و اسطه‌ی فیض الهی
چه رابطه‌ای با خدا دارد که واسطه‌ی
فیض شده است؟ جز این که باید تمام
و جودش ظهور انوار الهی باشد و خودش
را چیزی جز همان واسطه‌ی فیض بودن
احساس نکند؟ اگر واسطه‌های فیض الهی
هم به صورت استقلالی به خود بنگرند
دیگر خدا را نمی‌بندند تا راه بندگی
خدا برای سایرین باشند و اظهار
دارند: «لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْعَبْدَ إِلَّا
بِمَعْرِفَتِنَا»^۳ خداوند از هیچ‌یک از
بندگان عملی را قبول نمی‌کند مگر به
نور معرفتی که ما به خدا معرفت صحیح
تنها معرفت آن‌ها به خدا معرفت به آن‌ها
است و عمل هرکس برآساس معرفت به آن‌ها
مورد قبول خواهد بود. هرکس به همان
اندازه که خدا را با نظر به خود،
محدود می‌بیند، عمل‌اً از ارتباط با خدا
محروم است و برای او خدا در همه جا
نیست، یک مَن برای خود احساس می‌کند و
یک خدایی که در ذهن خود دارد، در

حالی که شرط ارتباط با خدای بیرونی
نـفـی هرگونه وجود استقلالی برای خود
است و این در سخن حضرت به خوبی ظاهر
است وقتی می‌فرمایند: «فَضْلُنَا مِنْ اللَّهِ» آن
کمالی که در ما هست، از ما نیست از
خدا است. نـه اینکه اکثر فضل آن‌ها از
آن‌ها نـیـسـتـ، نـه! اصلـاً فـضـلـ آنـها اـزـ آنـها
نـیـسـتـ، هـمـچـنانـکـهـ مـیـفـرـمـایـنـدـ: «عَلْمَنَا مِنْ
عِنْدِ اللَّهِ» علم ما از ما نـیـسـتـ اـزـ نـزـدـ خـداـ
است «وَ تَحْنُنُ أَمَدَنَّا وْهُ عَلَى خَلْقِهِ» ما
امیدنان خدا هـسـتـیـمـ برـخـلـقـ اوـ. یـعـنـیـ
هـیـچـ چـیـزـیـ اـزـ خـودـ نـدارـیـمـ، تـنـهاـ وـ تـنـهاـ
آنـچـهـ رـاـ خـداـوـنـدـ برـقـلـبـ ماـ مـتـجـلـیـ کـرـدـهـ
است به خـلـقـ خـداـ مـیـرـسـانـیـمـ. درـ روـایـتـ
دـیـگـرـیـ مـیـفـرـمـایـنـدـ: «لَنَا حـالـاتـ مـعـ اللـهـ، هـوـ
فـیـهـاـ تـحـنـنـ وـ تـحـنـنـ فـیـهـاـ هـوـ، وـ مـعـذـالـکـ هـوـ
هـوـ وـ تـحـنـنـ، تـحـنـنـ»^۴ برـایـ ماـ حـالـاتـ مـائـیـمـ وـ ماـ
باـ خـداـ کـهـ اوـ درـ آـنـ حـالـاتـ مـائـیـمـ وـ ماـ
درـ آـنـ حـالـاتـ اوـ هـسـتـیـمـ، مـعـذـلـکـ اوـ، اوـستـ
وـ ماـ، مـائـیـمـ. بهـ تـعـبـیرـ مـولـوـیـ:
آـبـ کـوـزـهـ چـونـ درـ آـبـ مـحـوـ درـ وـیـ گـرـددـ وـ
درـ آـنـ حـالـ وـقـتـیـ نـظـرـ بـهـ خـودـ مـیـکـنـدـ
خـودـ رـاـ تـمـاماـ غـرـقـ وـجـودـ مـیـبـيـنـدـ وـ جـزـ
وـجـودـ درـ منـظـرـ خـودـ نـمـيـيـابـنـدـ. وـقـتـیـ نـظـرـ
بـهـ حقـ مـیـکـنـدـ، خـودـ رـاـ مـخـلـوقـیـ مـیـيـابـنـدـ
تمـاماـ مـتـعـلـقـ وـ مـتـصـلـ بـهـ حـضـرـتـ حقـ. آـنـ
جاـ کـهـ مـیـفـرـمـایـنـدـ: ماـ اوـ هـسـتـیـمـ، روـشـنـ
مـیـکـنـدـ کـهـ آـنـهاـ مـظـهـرـ جـمـالـ خـداـوـنـدـ،

4 - کـلـمـاتـ مـكـنـونـهـ، فـيـضـ کـاشـانـيـ، صـ 114ـ،
انتـشـارـاتـ فـراـهـانـيـ.

در عین نظر به خداوند و آن جا که می‌فرمایند: او ما می‌باشد، روشن می‌کندند چگونه خداوند از طریق آن‌ها خود را نشان میدهد، در عین نظر به جمال ائمه[ؑ]. پس در واقع از یک جهت امین خداوند ند برای خلق در نمایش اسماء الـھی و تحلی انوار رباني به سوی حق، و از جهتی دعوت کنندگان خلق‌اند به سوی دین خداوند در نمایاندن اعمال و افعال و عقایدی که یک انسان باید داشته باشد تا بتواند به خدا رجوع کند. براین اساس حضرت در معرفی خود به زید بن شحـام در ادامه می‌فرمایند: «نَحْنُ أَمْذَأْوَهُ عَلَى خَلْقِهِ وَ الدُّعَاةُ إِلَى دِينِهِ وَ الْحُجَّابُ فِيمَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ خَلْقِهِ» ما امانتداران خداوند برای خلق او هستیم و دعوت کنندگان به دین او می‌باشیم - نه دعوت‌کننده به خود- و واسطه و حاجب بین خدا با خلقش هستیم. تا همچون حاجبی که بین سلطان و مردم واسطه است، واسطه‌ی بین خدا و خلق باشیم و خلق از طریق نظر به اعمال و گفتار ما راه انس با خدا را بیابند. در عین حال، ائمه[ؑ] خودشان عبادات الـھی را به کاملترین شکل انجام میدادند تا جذبه‌ی شخصی و فردی آن‌ها به جذبه‌ی فانی در حق بودنشان متصل بماند و در نتیجه جذبه‌ی مظہریت آن‌ها محفوظ باشد.

اسوه‌های قدسی

نکته‌ای که با دقت کامل باید مد نظر داشته باشیم، جمع بین جنبه‌ی حاجب‌بودن و واسطه‌بودن ائمه‌هم از یک طرف و جنبه‌ی شخصی آن‌ها است در انجام عبادات و فعالیت‌هایی که مربوط به بندگی آن‌ها می‌باشد از طرف دیگر. حضرت در این روایت شریف توجه‌ها را به جنبه‌ی اول اهل‌البیت‌هم جلب می‌کنند تا هرکس بفهمد مقامي که خداوند برای ائمه‌هم قرار داده و مردم می‌توانند از نور آن مقام بهره‌ی کامل بگیرند و آسمانی شوند، کدام جنبه است و از آن جایی که خود آن‌ها نیز بشری هستند که مأمور به بندگی خدا می‌باشند، برای حفظ ارتباط با جنبه‌ی قدسی خود عبادت‌ها دارند. حرکات و گفتار آن‌ها به ترین نشانه برای ارتباط هر انسانی است با عالم قدس و معنا. چون خود آن ذوات مقدس هم از جهتی مثل بقیه از پدر و مادر زاییده شده‌اند، و مثل بقیه از نظر جسمی از این دنیا می‌روند و عزراهنل◆ آن‌ها را قبض می‌کنند. پس راز عظمت آن‌ها حفظ رابطه‌ی خود با عالم قدس است و این رابطه را از طریق شریعت الهی حفظ کرده‌اند. این روشن می‌کند که اگر بقیه‌ی مسلمانان هم به طریقی که آن‌ها شریعت را تبیین نمودند و بدان عمل کردند، بپذیرند و عمل کنند راه ارتباط با عالم معنا برای شان می‌سرمی‌شود. به واقع آن‌ها امانتداران خدا

برای ما خواهند بود تا ما را به دین خدا دعوت کنند و بدین وسیله حاجب بین خدا و ما باشند. پس اگر از یک جهت مثل ما انسان‌اند و موظف به انجام اموری هستند که اقتضاي بندگی آن‌ها است، از جهت دیگر دارای جذبه‌ی خاص قدسي هستند که در حرکات و گفتار خود، آن جنبه را مينمايانند و به اين اعتبار الگوي ما و راه انس با خدا مي باشند.

آيا ميتوان گفت: چون ائمه[ؑ] الگوي ما هستند باید آدم‌هاي معمولي باشند؟ اتفاقاً اگر آدم معمولي باشند هرگز الگوي مناسي برای ما نيدستند. باید انسان‌هاي باشند که با حقiqت مرتبط باشند نه مثل آقاي کانت که الگوي اروپايی‌ها شد و کار به اينجا رسيد که شما امروز در غرب با آن روابه‌رو هستيد. چون اگر اخلاق، اخلاقی نباشد که وصل به عالم قدس است، تا آن‌جا رعایت مي‌شود که نفس امّاره اجازه ميدهد. کانت از نظر اخلاق حرف‌هاي خوبی زد ولي نه از آن جهت که انسان‌ها متصل به حقائق قدسي شوند، چون آن اخلاق از طرف کسي پيد‌شنhad مي‌شد که به عالم قدس متصل ن‌بود. شخصی که با عالم غريب مرتبط نيدست چگونه ميتواند از اخلاق سخن بگويد و انتظار داشته باشد. انسان‌ها به آن دستورات پاي‌بند باشند. در صوري[◆] که حضرت صادق در روایت مورد بحث فرمودند: «فضل و علم ما از طرف خدا است» و ما از نزد خودمان هیچ

حرفي نداريم . فرق چنین مقامي با من و شما اين است که من و شما سعي ميکنيم به کمک راهنمایي هاي امامان^ع راست بگوييم و حضور قلب داشته باشيم اما آن‌ها عين صدق و عين عبادت‌اند . همان نكته اي که قرآن در مورد امامان فرمود که : «وَجَعَلْنَا هُمْ أئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأُوحِيَنَا إِلَيْهِمْ فَعَلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةَ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ»^۵ و آنان را اماماني قرار داديم که به «امر» ما هدایت ميکنند و به اي شان فعل خير و اقامه نماز و دادن زكات را وحی کردیم و آنان پرستنده‌ی ما بودند . مستحضرید که ميفرماید : «فعل خير» و «اقامه‌ی نماز» را به آن‌ها وحی نمودیم ، نه اين که به آن‌ها وحی کردیم که فعل خير اذ جام دهند و نماز بخوانند ، لذا شخصیت آن‌ها عین فعل خير و عین اقامه‌ی نماز است . با اين دید به جمله‌ی حضرت توجه کنيد که ميفرمایند : «وَ عِلْمَنَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ» و علم ما از طرف خدا است . يعني نه اين که آن‌ها فکر کردند و فهميدند ، بل که قلب آن‌ها محل تجلی علامي خاص ميباشد که ميتوانند با حقائق غيبي عالم وجود مرتبط شوند ، همان علم غيبي که قرآن در مورداش ميفرماید : «عَالَمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا * إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولِ»^۶ خدا است که عالم به

5 - سوره‌ی انبیاء ، آيه‌ی 73.

6 - سوره‌ی جن ، آيات 26 و 27.

غیب است و آن علم برای هیچ کس آشکار نمی شود مگر برای رسولی که خداوند از او راضی است. و امام رضا ♦ فرمودند: «فَرَسُولُ اللَّهِ عِنْدَهُ مُرْتَضٰيٌ وَ نَحْنُ وَرَثَةُ ذَلِكَ الرَّسُولِ الَّذِي أَطْلَعَهُ اللَّهُ عَلَى مَا شَاءَ مِنْ غَيْرِهِ فَعَلِمْنَا مَا كَانَ وَمَا يَكُونُ إِلَّا يَوْمُ الْقِيَامَةِ»⁷ پس رسول خدا در نزد خدا مرتضی هستند و خداوند از او راضی است و ما ورثی آن رسول میباشیم که خداوند از آنچه از عالم غیب مصلحت میدانست او را مطلع کرد، پس ما را از آنچه بوده و تا قیامت خواهد بود آگاه نمود.

اساسی‌ترین موضوع در امام‌شناسی

حضرت صادق ♦ پس از آن که فرمودند: علم ما از طرف خدا است می‌فرمایند: «وَنَحْنُ أَمَنَّا وَهُنَّ عَلَى خَلْقِهِ» ما امانتداران خدا بر خلقش هستیم. تا اگر مردم می‌خواهند علمی واقعی به دست آورند به ائمه[ؑ] رجوع کنند و عقل و اندیشه‌ی خود را صرف تدبیر در علومی نمایند که امامان در اختیارشان می‌گذارند تا نه مانند اخباریون در رویارویی با روایات، عقل را تعطیل کنند و نه مانند رو شنکران سکولار، عقل را در اموری به کار گیرند که بیشتر اعتباری است تا حقیقی، بلکه چون حکیمان عمل کنند که به نور عقل بتوانند انوار

عالیه‌ی روایات را بشناسند. در آن صورت است که مردم به خوبی و به کمک راهنمایی‌های امامان به سوی فهم هرچه بیدشت دین الٰهی سوق پیدا می‌کنند و لذا در ادامه فرمودند: «وَ الدُّعَاءُ إِلَى دِينِهِ» ما کسانی هستیم که مردم را به سوی دین خدا دعوت می‌کنیم. چون همچنان که عرض شد منیّتی ندارند تا مردم را به خود بخواهند و از خدا بازدارند، در مقامی هستند که در ادامه می‌فرمایند: «وَ الْحُجَّابُ فِيمَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ خَلْقِهِ» ما واسطه‌ها و حاجب‌هایی هستیم بین خدا و خلق او. مانند رسول نور، آفتاب عالم معنویت هستند و تماماً همان عالم را مینمایانند.

مولوی از زبان رسول خدا می‌گوید: چو غلام آفتایم هم نهشیبم نه از آفتای گوئم شیء‌ستم که حدیث چو رسول آفتایم به پنهان از او بپرسم به طرسه، ترجمه‌انه، شما جهاد گوئم چو دلم زخاک‌کویش خجلم زخاک‌کویش‌که حدیث بکشیده است سویش آنگه می‌گویم حضرت صادق♦ به زید بن شحام می‌فرمایند: ما واسطه‌های بین خدا و خلق او هستیم تا در تهامت گفتار و رفتار، نمایش خواست و اراده‌ی او باشیم و مردم در پیداکردن راه ارتباط با خدا سرگردان نمانند و مجبور نباشند به برداشت‌های خود از قرآن اکتفا کنند بدون آن‌که مطمئن باشند آن برداشت‌ها درست است. سپس حضرت می‌فرمایند: ای زید آیا کافی بود و او می‌گوید: آری. گویا مطلب را به دست

آورد ولی حضرت برای آن‌که موضوع را به طور کامل روشن کرده باشد در ادامه فرمودند: «خَلْقُنَا وَاحِدٌ وَ عِلْمُنَا وَاحِدٌ وَ فَضْلُنَا وَاحِدٌ وَ كُلُّنَا وَاحِدٌ عِنْدِ اللَّهِ تَعَالَى» خلقت و علم و فضل ما واحد است و همه‌ی ما در نزد خدا یک حقیقت واحد هستیم. ملاحظه بفرمائید با این‌که ائمه‌ؑ هر کدام از نظر ظاهر و از نظر شکل عمل متفاوتند، ما را متوجه مقامي مي کنند که ماوراء این تفاوت‌ها، واحد است و در فهم مقام امامان توجه به این امر، اساسی‌ترین موضوعی است که باید فهمیده شود تا علاوه بر اطمینان کامل به سیره‌ی آن‌ها، متوجه حقیقتی در عالم اعلی بشویم و امامان را نمایانند ی قواعد آن عالم بدانیم و از این غافل نباشیم که حرکات و گفتار ائمه‌ؑ از کجا سرچشمه می‌گیرد.

جایگاه عرشي ائمه‌ؑ

بعد از آن‌که جناب زید بن شحام متوجه مقام قدسی امامان شد، از حضرت صادق◆ تعداد اما مان را سؤال کرد و حضرت فرمودند: «نَحْنُ الْأَذْنَانُ عَشَرَ» ما دوازده نفر هستیم. که این پاسخ میرساند اوصیای رسول خدا^۱ از قبل معلوم بوده و همان‌طور که عرض شد شیعه و سنی از تعداد آن آگاه بوده‌اند.^۲ عمدہ و صفوی

8 - مقام معظم رهبری«خطبۂ الله» در مورد راز دوازده نفر بودن ائمه‌ؑ و موضوع غدير، با دقت حکیمانه‌ای می‌فرمایند: «اگر این حادثه اتفاق می‌افتد که حفظ

است که حضرت صادق♦ در مورد جایگاه آن دوازده نفر فرمودند که: «هَكُذا حَوْلَ عَرْشِ رَبِّنَا عَزَّ وَ جَلَّ فِي مُبْتَدَأِ خَلْقِنَا»؛ ما از ابتدای خلقت، اطراف عرش پروردگار† قرار داشتیم. در این فراز معارف عمیدقی نهفته است و تأکید بمنه بر روی این روایت به جهت همین قسمت است. چون می‌فرمایند: از ابتدای خلقت خود حول عرش پروردگارمان قرار داشتیم. اگر معنی جایگاه عرش روشن شود عظمت موضوع روشن می‌گردد. میدانید که چون ذات الٰهی جلوه کند، صورت آن جلوه، عرش است که مقام تجلی ذات است به ظهور اسماء الٰهی. ذات فقط اوست، «هُوَ» تجلی می‌کند، می‌شود «الله». همین‌که پای تجلی به میان آمد بحث «اسم» مطرح می‌شود و لذا می‌گویی «بِسْمِ اللَّهِ يَعْلَمُ» را به عنوان اسم مطرح می‌کنید و

و گسترش کمی و گسترش کیفی در این موجود خلق شده‌ی الٰهی - یعنی جامعه‌ی اسلامی نبوی- می‌توانست به قدر ده، دوازده نسل، پی‌درپی حراست و حفاظت بشود، آن وقت مسلم بود که این حرکت در طول تاریخ بشر، شکستنا پذیر می‌ماند. معناش این نبود که بشر، دوران انتظاری نخواهد داشت و خود در طول این دوازده نسل، به نهایت مطلوب خواهد رسید. اگر آن‌طوری که پیغمبرؐ معین کرده بودند، امیر المؤمنین♦، بعد امام حسن♦، بعد امام حسین♦، بعد ائمه‌ی دیگر، یکی پس از دیگری می‌آمدند، باز به گمان بیدشت، بشر نیاز به یک دوران انتظار داشت تا بتواند آن جامعه‌ی آرمانی را تحقق ببخشد. اما در آن صورت اگر این تعاقب معصومین، این دسته‌ای امین و کارآمد، می‌توانستند این حادثه‌ی ایجاد شده‌ی در واقعیت را حفظ کنند، آن وقت مسیر بشر، مسیر دیگری می‌شد.».

(1384/10/29)

خداوند از ما انتظار دارد لااقل ما او را در مقام اسم «الله» بشناسیم و بسم الله الرحمن الرحيم را داشته بگوییم . و اگر می خواهیم کاری را شروع کنیم ، به اسم «الله» شروع کنیم ، به اسمی شروع کنیم که آن اسم «الله» است و غیر ذات است.

پس اولاً : باید متوجه بود یک مقام ، مقام «هُوَ» است که چون جلوه کند نور «الله» ظهور مینماید و شرابط انس انسان با مقام جامعیت کمالات در منظرش قرار می گیرد و می تواند با نظر به «اسم الله» راه رجوع به عالیترین درجه ممکن را بیابد ، به شرطی که بداند «الله» یعنی چه و چرا باید به اسم الله رجوع کند. اگر قلب جایگاه اسم الله را نشناشد نمی تواند «بسم الله» بگوید و چون در طول عمر خود بسم الله نگفته تمام عمر او بیبرکت و ابتر می شود.⁹ بسم الله الرحمن الرحيم به این معنی است که ما باید اسمی به نام «الله» را بشناسیم و وقتی می خواهیم کاری را انجام دهیم نور اسم «الله» را در میان بیاوریم تا به کمک آن نور کار مان محقق شود و آن کار ظهور هر اسمی که باشد ، به نور اسم جامع الله ، واقع گردد. مگر می شود بدون اسم الله راه برویم؟ راه رفتن یعنی تجلی نور اسم

9 - رسول خدا^۱ فرمودند: «كُلُّ أَمْرٍ ذي بَالٌ لَمْ يُذْكُرْ فِيهِ بِسْمِ اللَّهِ فَهُوَ أَبْتُرٌ» (بحار الأنوار، ج 73، ص 305) هر امر مهمی که با اسم الله شروع نشود ، آن کار بینتیجه خواهد بود .

قائِم در ذیل نور اسَم جامِع الله، اگر «الله» را از آن جهت که قائِم است در میان نیاورید چ طور میتوانید حقيقة تاً راه بروید و نتیجه بگیرید؟ اولین شرط راه رفتن قیام است، اگر تنها او قائِم است شما میتوانید به اسَم الله راه بروید، چون فقط الله در همهٔ هستی در صحنِه است. وقتی میخواهیم غذا بخوریم اگر او که مُطَعِّم است در میان نباشد ما در وَهْمیات خود غذا خورده‌ایم و نه در واقعیات. رجوع به مُطَعِّم موجب می‌شود تا حقيقة تاً از طعام بهره بگیریم و رجوع به مطعم واقعی در ذیل اسَم الله ممکن است و بی اسَم الله، کار ابتر و بینتیجه است. از آن جهت فرمود: «الله نُور السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»^{۱۰} نور آسمان و زمین، «الله» است، پس آسمان و زمین بی الله، آسمان و زمین بی برکت و ابتر است.

در روایت مورد بحث، حضرت صادق♦ به زید بن الشَّحام فرمودند: عدهٔ ما دوازده نفر است اطراف عرش پروردگارمان از ابتدای خلقتمان. چون وقتی اسَم «الله» جلوه کنند، عرش ظهور می‌یابد و لذَا اهل الْبَيْتَ حوال عالیترین جلوات اسَم الله قرار دارند و هم رتبه با مقام عرش می‌باشند. و این قسمت از روایت روشن می‌کند محور وجود آن ذوات مقدّس «الله» است و ایشان مستقیماً از نور «الله» بهره‌مند می‌شوند و بر سایر مخلوقات تجلی می‌کنند. آیا

ممکن است چنین سلسه‌ای که از ذات شروع می‌شود و به عرش و انسان‌های کامل ادامه می‌یابد در عالم نباشد؟ و بدون انسان‌های عرشی، بشریت از انوار عرش خداوند بهره‌مند گردد؟ حال اگر در تمام دنیا جستجو کنیم و بخواهیم یک انسان عرشی پیدا کنیم که در مقام جامعیت اسماء الہی باشد آیا کسی غیر از امیر المؤمنین◆ را پیدا می‌کنیم؟ پس ملاحظه می‌فرمایید اگر جایگاه قدسی انسان کامل را درست شناختیم، مسلمان در یافتن مصدق آن به مشکل نمی‌افتیم و به راحتی متوجه اهل‌البیت[ؑ] می‌شویم.

حضرت صادق◆ در راستای یگانه‌بودن حقیقت نوری اهل‌البیت[ؑ] در آخرین فراز از سخن خود می‌فرمایند: «أَوْلَنَا مُحَمَّدٌ وَ أَوْسَطَنَا مُحَمَّدٌ وَ آخِرُنَا مُحَمَّدٌ» اول ما محمد است، وسط ما محمد است و آخر ما محمد می‌باشد. امیدوارم از این نکته‌ی بسیار مهم به راحتی عبور نفرمایید و مسئله را به عنوان یک مسئله‌ی اعتباری قلمداد نفرمایید. زیرا مقام اهل‌البیت[ؑ] طوری است که فقط از حقایق سخن می‌گویند و از حقایق پرده برداری می‌کنند. وقتی می‌فرمایند: اول و وسط و آخر ما دوازده انسان، محمد[ؐ] است، از قاعده‌ی توحیدی خاصی خبر میدهند که در عالم ملکوت جریان دارد، قاعده‌ای که روشن می‌کند هر اندازه موجودی در درجه‌ی وجودی برتری قرار داشته باشد،

بیشتر کثرت آن در وحدتِ مستغرق است و هر اندازه آن حقیقت غیبی نزول کند و جنبه‌ی ظهوری اش بر جنبه‌ی غیبی اش بیشتر شود، کثرت آن بیشتر ظاهر می‌شود، به طوری که این دوازده نور قدسی در عالم شهادت دوازده نفرند و هر کدام ظهور خاصی دارند ولی در موطن غیبی خود، نه تنها همه یک حقیقت واحدند بلکه آن حقیقت واحد در نوری به نام نور محمدی آنچنان مستغرق است که در واقع می‌توان گفت: اول و وسط و آخر آن‌ها محمد^ع است. دوازده نفری که به هر کدام نظر کذید در همان حال به باطن شان که حقیقت محمدی^ع است، متصل‌اند. (دقیق بفرمائید)

خداآوند! از طریق نظر به ذوات مقدس ائمه^ع راه بسیار نورانی و عظیم القدری را بر روی بندگانت گشودی، مرحمتی کن که این راه به بهترین شکل گشوده بماند.

«السلام علیکم و رحمة الله و برکاته»

متن روایت

«عَنِ الرَّضَا◆ عَنْ آبَائِهِ عَنْ أَمِيرِ
الْمُؤْمِنِينَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ خَذْقًا أَفْضَلَ مِنْ ذِي وَ لَا
أَكْرَمَ عَلَيْهِ مِنْ ذِي قَالَ عَلَيُّ◆ فَقُلْتُ يَا
رَسُولَ اللَّهِ فَإِنَّ أَفْضَلَ أُوْ جَبْرِيلَ فَقَالَ◆
يَا عَلَيُّ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فَضَلَّ
أَنْبِيَاءُ الْمُرْسَلِينَ عَلَيَّ مَلَائِكَتِهِ
الْمُقَرَّبِينَ وَ فَضَلَّنِي عَلَيَّ جَمِيعِ النَّبِيِّينَ وَ
الْمُرْسَلِينَ وَ الْفَضْلُ بَعْدِي لَكَ يَا عَلَيُّ وَ
لِلْأَئِمَّةِ مِنْ بَعْدِكَ وَ إِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَخُدُّا مُنَّا
وَ خُدُّا مُحْبِبِنَا يَا عَلَيُّ الَّذِينَ يَحْمِلُونَ
الْعَرْشَ وَ مَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ . . .
وَ يَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَذُوا بِوَلَاهِتِنَا يَا
عَلَيُّ لَوْ لَا نَحْنُ مَا خَلَقَ آدَمُ وَ لَا حَوَاءُ وَ
لَا الجَنَّةُ وَ لَا النَّيْرُ وَ لَا السَّمَاءُ وَ لَا
الْأَرْضُ فَكَيْفَ لَا نَكُونُ أَفْضَلَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَ
قَدْ سَبَقْنَا هُمْ إِلَيْ مَعْرِفَةِ رَبِّنَا وَ تَسْبِيحِهِ
وَ تَهْلِيلِهِ وَ تَقْدِيسِهِ لِأَنَّ أَوْلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ
عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَ أَرْوَاحَنَا فَأَنْطَقَنَا بِتَوْحِيدِهِ
وَ تَحْمِيدِهِ ثُمَّ خَلَقَ الْمَلَائِكَةَ فَلَمَّا شَاهَدُوا
أَرْوَاحَنَا نُورًا وَاحِدًا اسْتَعْظَمُوا أَمْرَنَا
فَسَبَّحُنَا لِتَعْلَمَ الْمَلَائِكَةُ أَنَّا خَلَقَ
مَخْلوقُونَ وَ أَنَّهُ مُذَرَّهُ عَنْ صِفَاتِنَا فَسَبَّحَتِ
الْمَلَائِكَةُ بِتَسْبِيحِنَا . وَ نَزَّهَتِهُ عَنْ صِفَاتِنَا
فَلَمَّا شَاهَدُوا عَظَمَ شَأْنِنَا هَلَّنَا لِتَعْلَمَ
الْمَلَائِكَةُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّا عَبِيدُهُ وَ
لَسْنَا بِآلِهَةٍ يَجِبُ أَنْ تُعْبَدَ مَعَهُ أَوْ دُونَهُ
فَقَالُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فَلَمَّا شَاهَدُوا كَبَرَ
مَحْلَنَا كَبَرْنَا لِتَعْلَمَ الْمَلَائِكَةُ أَنَّ اللَّهَ أَكْبَرُ
مِنْ أَنْ يُنَذَّلَ عَظَمَ الْمَحَلُّ إِلَّا بِهِ فَلَمَّا
شَاهَدُوا مَا جَعَلَهُ لَنَا مِنَ الْعَزَّ وَ الْقُوَّةِ

قُلْنَا لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللهِ لِتَعْلَمَ
 الْمَلَائِكَةُ أَنْ لَا حَوْلَ لَنَا وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللهِ
 فَلَمَّا شَاهَدُوا مَا أَنْعَمَ اللَّهُ بِهِ غَلَيْدَنَا وَ
 أُوجَبَهُ لَنَا مِنْ فَرْضِ الطَّاعَةِ قُلْنَا الْحَمْدُ
 لِلَّهِ لِتَعْلَمَ الْمَلَائِكَةُ مَا يَحِقُّ اللَّهُ تَعَالَى ذِكْرُهُ
 عَلَيْنَا مِنَ الْحَمْدِ عَلَيَ نِعْمَهِ فَقَالَتِ
 الْمَلَائِكَةُ الْحَمْدُ لِلَّهِ فَيَنَّا اهْتَدَوْا إِلَيَّ
 مَعْرِفَةٍ تَوْجِيدِ اللَّهِ وَ تَسْبِيحِهِ وَ تَهْلِيلِهِ وَ
 تَحْمِيدِهِ وَ تَمْجِيدِهِ ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ
 تَعَالَى خَلَقَ آدَمَ فَأَوْدَعَنَا صُلْبَهُ وَ أَمَرَ
 الْمَلَائِكَةَ بِالسُّجُودِ لَهُ تَعْظِيْمًا لَذَنَا وَ
 إِكْرَاماً وَ كَانَ سُجُودُهُمْ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ
 غُبُودِيَّةً وَ لَآذَمَ إِكْرَاماً وَ طَاعَةً لِكُونِنَا
 فِي صُلْبِهِ فَكَيْفَ لَا نَكُونُ أَفْضَلُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ
 وَ قَدْ سَجَدُوا لِآذَمَ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ وَ إِنَّهُ
 لَمَّا عُرِجَ بِي إِلَيِّ السَّمَاءِ أَذْنَ جَبْرِيلُ
 مَثْنَيَ مَثْنَيِ وَ أَقَامَ مَثْنَيَ مَثْنَيَ ثُمَّ قَالَ
 لِي تَقَدَّمْ يَمَّا مُحَمَّدٌ فَقُلْتُ لَهُ يَمَّا جَبْرِيلُ
 أَتَقَدَّمُ عَلَيْكَ فَقَالَ نَعَمْ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ
 تَعَالَى فَضَلَّ أَنْبِيَاءُهُ عَلَيَ مَلَائِكَتِهِ أَجْمَعِينَ
 وَ فَضَلَّكَ خَاصَّةً فَتَقَدَّمْتُ فَصَلَّيْتُ بِهِمْ وَ لَا
 فَخَرَ فَلَمَّا انْتَهَيْتُ إِلَيْهِ حُجُبِ النُّورِ قَالَ
 لِي جَبْرِيلُ تَقَدَّمْ يَمَّا مُحَمَّدٌ وَ تَخَلَّفَ عَنِّي
 فَقُلْتُ يَمَّا جَبْرِيلُ فِي مِثْلِ هَذَا الْمَوْضِعِ
 ثُفَّارْقُنِي فَقَالَ يَمَّا مُحَمَّدٌ إِنَّ انْتَهَاءَ حَدِيَّ
 الْذِي، وَضَعَنِي اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِيهِ إِلَيَّ هَذَا
 الْمَكَانِ فَإِنْ تَجَا وَرَتْهُ احْتَرَقَتْ أَجْنِحَتِي
 بِتَهَدِّي حُدُودِ رَبِّي جَلَّ جَلَلُهُ . فَرَزَّ بِي فِي
 النُّورِ رَخَّهُ حَتَّى انْتَهَيْتُ إِلَيْهِ حَيْثُ مَا شَاءَ
 اللَّهُ مِنْ عُلُوٍّ مُلْكِهِ فَنُودِيَتْ يَمَّا مُحَمَّدٌ فَقُلْتُ
 لَبِيْلُكَ رَبِّي وَ سَعَدَيْكَ تَبَارَكَتْ وَ تَعَالَيْتَ
 فَنُودِيَتْ يَمَّا مُحَمَّدٌ أَنْتَ عَبْدِي وَ أَنَا رَبُّكَ

فَإِيَّا يَ فَاعْبُدْ وَ عَلَيَ فَتَوَكَّلْ فَإِنَّكَ نُورِي
 فِي عَبَادِي وَ رَسُولِي إِلَيْ خَلْقِي وَ حُجَّتِي فِي
 بَرِيَّتِي لَكَ وَ لِمَنْ اتَّبَعَكَ خَلَقْتُ جَنَّتِي وَ
 لِمَنْ خَالَفَكَ خَلَقْتُ نَارِي وَ لِأُوصِيَّاتِكَ أَوْجَبْتُ
 كَرَامَتِي وَ لِشِيعَتِهِمْ أَوْجَبْتُ شَوَّابِي فَقُدْثُ
 يَّا رَبَّ وَ مَنْ أُوصِيَّاتِي فَتَوَدِيَّتْ يَّا مُحَمَّدُ
 أَوْصِيَّاً وَكَ الْمَكْتُوبُونَ عَلَيَ سَاقِ عَرْشِي
 فَنَظَرْتُ وَ أَنَا بَيْنَ يَدِي رَبِّي جَلَ جَلَّهُ إِلَيْ
 سَاقِ الْعَرْشِ فَرَأَيْتُ اثْنَيْ عَشَرَ نُورًا فِي كُلِّ
 نُورٍ سَطْرٌ أَخْضَرٌ عَلَيْهِ اسْمُ وَصِيَّ مِنْ
 أَوْصِيَّاتِي أَوْلَاهُمْ عَلَيَ بَيْنَ أَبِي طَالِبٍ وَ
 آخِرُهُمْ مَهْدِيُّ أَمَّتِي فَقُدْثُ يَّا رَبَّ هَوْلَاءِ
 أَوْصِيَّاتِي مِنْ بَعْدِي؟ فَتَوَدِيَّتْ يَّا مُحَمَّدُ
 هَوْلَاءِ أَوْلِيَّاتِي وَ أَوْصِيَّاتِي وَ أَصْفِيَّاتِي وَ
 حُجَّجِي بَعْدَكَ عَلَيَ بَرِيَّتِي وَ هُمْ أَوْصِيَّاً وَكَ وَ
 خُلْفَ اُولَئِكَ وَ خَيْرُ خَلْقِي بَعْدَكَ وَ عِزَّتِي وَ
 جَلَالِي لَأَظْهَرَنَّ بِهِمْ دِيَنِي وَ لَأَعْلَمَنَّ بِهِمْ
 كَلْمَتِي وَ لَأَطْهَرَنَّ الْأَرْضَ بِآخِرِهِمْ مِنْ أَعْذَابِي
 وَ لَامْكِنَةُ مَشَارِقِ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبِهَا وَ
 لَاسْخَرَنَّ لَهُ الرِّيَاخَ وَ لَأَذْلَلَنَّ لَهُ السَّخَابَ
 الصَّعَابَ وَ لَأَرْقَيْنَهُ فِي الْأَسْبَابِ وَ لَأَنْصُرَنَهُ
 بِجُنْدِي وَ لَأَمْدَنَهُ بِمَلَائِكَتِي حَتَّى تَعْلُوَ
 دَعْوَتِي وَ تَحْمَعَ الْخَلْقُ عَلَيَ تَوْحِيدِي ثُمَّ
 لَأَدِيمَنَ مُلْكَهُ وَ لَأَدْاولَنَ الْأَيَّامَ بَيْنَ
 أَوْلِيَّاتِي إِلَيْ يَوْمِ الْقِيَامَةِ».^۱

جلسه‌ي چهارم ، برتری مقام پیامبرؐ از ملائکه‌ي مقرب

بسم الله الرحمن الرحيم

هرکس وظیفه دارد امام خود را بشناسد آن هم آن طور که خود امامان خود را معرفی می‌کند، به خصوص که آن ها ادعاهایی دارند که اگر درست شناخته نشوند پذیرفتن آن ادعاهای بسیار برای بشر سنگین است تا آن جا که ممکن است کار به کینه‌ورزی نسبت به ائمه[ؑ] کشیده شود. نمونه‌ی آن کینه‌ورزی را در برخورد امویان در کربلا با حضرت سید الشهداء◆ ملاحظه می‌کنید. امام حسین◆ مثل عبدالله بن زبیر مستقیماً محلی را به عنوان پایگاه مقابله با یزید قرار ندادند، مردم کوفه حضرت را دعوت کردند حضرت هم به سوی آن ها حرکت نمودند. بعد هم که حرمانع حرکت حضرت

شد، فرمودند اگر نمیخواهید
برمیگردم.¹

نهضت حضرت یک نهضت نرم با شعار امر
به معروف و نهی از منکر و برگشت به
سیره‌ی رسول خدا^۲ بود، با این‌همه
بسیار عجیب است که با حضرت آنچنان
خشن مقابله می‌کنند و در نهایت هم
ایشان را شهید مینمایند با این‌که ساز
و برگ حضرت سیدالشهداء◆ ساز و برگ
نظمی نبود. اگر موضوع را به خوبی
کمال بد شکافی و روان کاوی کنیم روشن
می‌شود امویان در عین اقرار به کمالات
حضرت از ادعای قدسی‌بودن ایشان ناراحت
بودند. وقتی سنان سر حضرت را نزد
عبدالله آورد، گفت: بهترین جایزه‌ها یست
را به من بده و رکابم را از طلا و
نقره پُر کن چون سر کسی را آوردم که
بهترین پدر و مادر را داشت. عبد الله از
این حرف ناراحت شد و دستور داد او را
کشتند و گفت اگر میدانستی بهترین فرد
است چرا او را کشتبی.² این‌ها همه نشان
میدهند که حزب اموی نسبت به
اهل‌البیت^۳ کینه داشتند و این کینه
به جهت آن بود که نمیتوانستند
ادعا‌های قدسی‌بودن آن‌ها را تحمل کنند

1 - حضرت به حز فرمودند: «إِنَّ أَهْلَ مِصْرُكُمْ كَتَبُوا
إِلَيْيَ أَنْ أَقْدِمْ عَلَيْذَا فَأَمَّا إِذَا كَرْهَتُمُونِي إِنْصَرَفْتُ
عَنْكُمْ» مردم شهر شما به من نامه نوشتند که به سوی
ما بیا، اگر آمدنم را ناخوش دارید باز می‌گردم«
(تاریخ الامم و الملوك، ج 5، ص 411- ارشاد، ج 2، ص
(84)

2 - امالی شیخ صدوق، ص 164.

و کینه بر اهل‌البیت[ؑ] به خصوص علی♦ را در بین مردم اشاعه میدادند تا آن‌جایی که وقتی حضرت سید‌الشهداء♦ از سپاهیان عمر سعد پر سیدند به چه جرمی مجہز شده‌اید که مرا به قتل برسانید؟ جواب دادند: «بُعْضًا لِأَبِيكَ» به جهت کینه‌ای که از پدرت داریم.

آفات غفلت از جایگاه قدسی اهل‌البیت[ؑ]

ما اصرار داریم که روی روایاتی که حقیقت نوری اهل‌البیت♦ را متذکر می‌شود بحث شود، چون پیامبر خدا[ؐ] این‌طور اصرار داشتند و تلاش می‌کردند این وجه از شخصیت اهل‌البیت[ؑ] مورد توجه قرار گیرد و چون از این مسئله غفلت شد اسلام و مسلمین این همه ضربه خوردند. اگر یک جوان فلسطینی بپرسد با توجه به این‌که رسول خدا[ؐ] می‌فرمایند: «اِلْسَلَامُ يَعْلُو وَ لَا يُعْلَى غَلَيْدِهِ»^۳ اسلام همچنان به برتری می‌رود و هیچ دینی بر آن برتری نمی‌یابد. چرا شخصت سال است قطعه‌ای از جهان اسلام زیر چکمه‌ی صهیونیسم اسیر و گرفتار است؟ با ید برای جواب به این سؤال به فرمایش فاطمه زهرا[ؑ] در مسجد مدینه رجوع کرد که خطاب به مسلمانان فرمودند با حذف علی♦ ذلیل می‌شوید. به جوان فلسطینی باید گفت: آیا تو

فاطمه زهرا \ddagger را قبول داری؟ - شیعه و سنی به عظمت فاطمه زهرا \ddagger اقرار دارند- فاطمه زهرا \ddagger ریشه‌ی این اسارت‌ها و عقب‌افتادگی‌ها را در این میدانند که به سفارش پیامبر \ddagger عمل نشد. سؤال اصلی این است که چرا سفارش پیامبر \ddagger عمل نشد؟ در راستای ریشه‌یابی در این موضوع متوجه می‌شویم مقام و جایگاه قدسی امیرالمؤمنین◆ مورد توجه قرار نگرفت.

وقتی چنین تصور شود که همه‌ی آدم‌ها مساوی هستند و میتوان برای سر و سامان دادن به جامعه هرکس را که مردم صلاح میدانند انتخاب کنند، موضوع حاکمیت حضرت آحد بر عالم کثرت در نظام بشری به هم می‌خورد و هرکس به میل و هوس خود اصالت میدهد. در چنین فضایی اگر ائمه $\ddot{\text{ش}}\text{ا}$ گفتند: ما اولین نور خدائیم که از خدا صادر شد، در مقابل می‌گویند این‌ها ادعاهای زیادی است و زمینه‌ی کشتن آن‌ها را فرامی‌کنند تا جایی که به صورتی وحشتناک در سرتا سر جهان هرکجا فرزندان رسول خدا \ddagger را می‌یافتند می‌کشند. باید روانکاوی کرد که چرا مسلمانان حاضرند پسر پیامبر خدا \ddagger یعنی امام حسین◆ را با آن همه توصیه که پیامبر \ddagger نسبت به امام حسن و امام حسین «علیهم السلام» داشتند، به قتل برسانند. فرازی از خطبه‌های حضرت ابا عبدالله◆ در روز عاشورا این است که

مگر شما از رسول خدا[ؐ] نشنیدید که حسن و حسین دو سرور جوانان اهل بهشت‌اند؟ علاوه بر امویان، کوفیان نیز به قتل امام حسین◆ کمر بستند که این روانکاوی جدایی دارد. کوفیان دوستدار اهل الْبَيْت[ؑ] هستند و سابقه مبارزه با معاویه و لشکر شام را که ت‌حت فرمان معاویه بود دارند. ولی باید بدانید انسان‌هایی که در مقابل انسان‌های قدسی نتوانند خود را هماهنگ کنند برای مقابله با روان خود یعنی برای فرار از عقیده‌ای که نتوانسته‌اند وارد زندگی خود کنند، به شدت با آن عقیده به مخالفت می‌پردازند. مثل بعضی از زمندگان که بعد از جنگ نتوانستند سجایای یک مجاهد را در خود شکل دهند، با این‌که جنگ کرده و مجروح هم شده‌اند اما نتوانستند بفهمند جایگاه خود و جایگاه تاریخی این جنگ در آینده‌ی تاریخ کجا است، و از ارتباط با گوهر انقلاب اسلامی خود را محروم کردند تا آن‌جا که تصور کردند با حضور در جبهه‌های جنگ فرصتها را از دست داده‌اند و در غیاب آن‌ها سرمایه‌دارها سرمایه‌دارتر شدند و این‌ها عقب افتادند و چون با عده‌ای از مسئولان هم که انقلاب از یادشان رفته رو به رو شدند، برای جبران مافات به‌کلی از مسیر انقلاب و اسلام فاصله گرفتند و سعی کردند با شخصیت گذشته‌ی خود مبارزه کنند. بر عکس آن‌ها، عده‌ای چون

جایگاه قدسی انقلاب اسلامی را فهمیده اند اگر تمام مردم ایران هم به از قلب و دفاع هشت ساله پشت کردند اینها در مسیر خودشان هستند. در مورد جریانی که در کربلا واقع شد هم این سؤال باید مد نظر باشد که چطور در جامعه اسلامی پس از 50 سال از رحلت رسول خدا^۲، پسر پیغمبر را با آن همه سفارش که قرآن و رسول خدا^۲ در مورد اهل‌البیت^۳ کرده اند، به قتل می‌رسانند. رأس‌الجالوت در دربار یزید گفته بود ما در جای پای صحابه‌ی حضرت عیسی محراب ساختیم، شما پسر پیغمبرتان را می‌کشید.

اگر خواستیم به هلاکتی نیفتیم که جامعه اسلامی با قتل پسر پیامبر^۲ در آن افتاد باید عمیقتر از گذشته مبانی فکری شیعه را بازخوانی کنیم تا برای همه - اعم از شیعه و سنی - معلوم شود شیعه بر چه چیزی تأکید می‌کند. جهان اسلام آماده است که به سخنان شیعیان گوش بدهند و لی هنوز شیعه حرف‌های مبدناًی‌اش را آن طور که شایسته است تنظیم نکرده تا بتواند به جهان اسلام ارائه بدهد. کتاب‌هایی که به زبان فارسی نوشته می‌شود خیلی سریع به زبان‌های عربی و ترکی ترجمه می‌شود و طوری مورد استقبال قرار می‌گیرد که بعضاً همان سال اول که منتشر می‌شود در بعضی از کشورهای عربی و ترکیه ترجمه و چاپ می‌شود. وقتی این‌قدر آمادگی هست

تا تفکر شیعه فهمیده شود و از طرفی هم شیعه سرمایه‌های فوق العاده‌ای در خود دارد، چرا خود شیعیان از این سرمایه غفلت دارند؟

این را بدانید تا آن نوع معارف را که در روایات ما مطرح است به عنوان فرهنگ شیعه جزء گفتمان معرفتی خود در نیاوریم نمی‌توانیم در افقی که یک شیعه باید در آن به سر ببرد وارد شویم و با نظر به آن افق تمدن اسلامی را پایه گذاری کنیم. حضرت امام خمینی^{رضوان‌الله‌علیه} فرمودند: تا مسلمانان خود را به مرز قدرت بزرگ جهان نرسانند آسوده نخواهند بود. و به مسلمانان توصیه می‌کنند باید معادلات جهان به نفع آنان تغییر کند.^۴ برای تبیین چنین انگیزه‌ای معارف مخصوصی نیاز داریم که در امثال روایاتی که مورد بحث است موجود می‌باشد و می‌تواند پشتونه معرفتی آن تمدن باشد که تفاوت اساسی با تمدنی دارد که انسان غربی بر آن تکیه کرده و بشر را در حد یک حیوان مؤدب پایین آورده است.

در راستای تبیین مبانی معرفتی تفکر شیعه باید نظرها را متوجه روایاتی کرد که نظر به حقیقت قدسی اهل البيت[ؑ] دارند مانند فرمایش رسول خدا[ؐ] که امام رضا[ؑ] به واسطه‌ی پدرانشان از امیرالمؤمنین[ؑ] نقل می‌کنند. پیامبر خدا[ؐ] در این روایت

می فرمایند: «مَا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ خَلْقًا أَفْضَلَ مِنْيَ وَ لَا أَكْرَمَ عَلَيْهِ مِنْيَ»^۵ خداوند مخلوقی برتر و بزرگوارتر از من خلق نکرد. امیرالمؤمنین◆ برای آنکه از موقعیت پیشآمده کمال استفاده را بنمایند مطلب را دنبال میکنند و سؤال میکنند: «يَا رَسُولَ اللَّهِ فَأَنْتَ أَفْضَلُ أَوْ جَبَرَئِيلُ يَلُ» ای پیامبر خدا! شما افضل هستید یا جبرئیل؟ «فَقَالَ يَا عَلِيُّ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فَضْلُ أَنْبِيَاءُ الْمُرْسَلِينَ عَلَيَّ مَلَائِكَتِهِ الْمُقَرَّبِينَ وَ فَضْلِنِي عَلَيِّ جَمِيعِ النَّبِيِّينَ وَ الْمُرْسَلِينَ وَ الْفَضْلُ بَعْدِي لَكَ يَاهَ عَلِيُّ وَ لِلْأَئِمَّةِ مِنْ بَعْدِكَ» رسول خدا^۶ فرمودند: ای علی! خداوند همه‌ی پیامبران را از همه‌ی ملائکه‌ی مقراب برتری داده و من را از جمیع انبیاء و مرسلین برتری داده و بعد از من برتری از آن تو و ائمه‌ی بعد از تو می‌باشد.

رسول خدا^۷ برای کسی مثل امیرالمؤمنین◆ رازهایی از حقایق غیبی را که در این عالم جاری است در میان میگذارند و چقدر خوب است که ذائقه‌ی مردم ما به این نوع معارف عادت کند تا گرفتار سطحی‌نگری نگردند و به کلی از ضعفی که در بشر مدرن پیدا شده خود را جدا نمایند. ممکن است سؤال شود یعنی چه که همه‌ی انبیاء از ملائکه‌ی مقربین افضل‌اند، تازه چرا

نبی اکرم[ؐ] از همه انبیاء برتر می باشد؟ در جواب باید بدانید انبیاء انسان‌های کامل و خلیفه‌ی الهی هستند، قلب انسان کامل محل تجلی همه‌ی اسماء الهی است، در حالی‌که مقام ملائکه مقامي است که یک اسم یا چند اسم بر آن تجلی می‌کند، پس انسان‌های کامل به جهت مقام جامعیت، از ملائکه افضل‌اند. در راستای محدودبودن ملائکه، قرآن از زبان ملائکه می‌فرماید: «وَ مَا مِنْ إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَعْلُومٌ»^۶ ما را نیست مگر مقامي محدود و مع‌علوم. یا می‌گویند: «نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ»^۷ ما به حمد تو تسبیح تو را می‌گوئیم و تو را تقدیس می‌کنیم. در صورتی که در رابطه با مقام انسان کامل می‌فرماید: «وَعَلَمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا»^۸ خداوند همه‌ی اسماء را به آدم آموخت. در اینجا آدم به معنی خلیفه‌الله مطرح است، چون در آیات قبل فرمود: من می‌خواهم در زمین خلیفه‌ای تعیین کنم. خلیفه‌الله، مظهر اسم الله است که جامع همه‌ی اسماء الهی می‌باشد. انبیاء الهی به عنوان انسان‌های کامل و خلیفه‌الله، همه در مقام جامعیت اسماء الهی هستند. هر چند هر مقامي در عین جامعیت اسماء، در جای خود شدت و ضعف دارد.

6 - سوره‌ی صفات، آیه‌ی 164.

7 - سوره‌ی بقره، آیه‌ی 30.

8 - سوره‌ی بقره، آیه‌ی 31.

معنی افضلیت رسول خدا

ممکن است برای عزیزان این سؤال مطرح شود که اگر همهی انبیاء از ملائکه افضل‌اند و همه در مقام علم به همهی اسماء الٰهی هستند معنی افضلیت رسول خدا^۱ به چه معنی است. برای جواب به این سؤال باید متوجه بود مقام جامعیت در عین جامعیت، تشکیکی است و دارای شدت و ضعف است و لذا در عین این‌که همهی انبیاء در مقام علم به همهی اسماء الٰهی هستند، در آن مقام شدت و ضعف هست. همین‌طور همهی مقامات نوری دارای شدت و ضعف می‌باشند. ملائکه در مقام جامعیت نیستند مثلاً جناب حضرت عزرائیل◆ دارای مقام خاصی هستند که حضرت جبرائیل◆ آن مقام را ندارند. مقام حضرت عزرائیل◆ مقام ظهور اسم قبض و نزع الٰهی است. هر نزع و قبضی که حضرت پروردگار در عالم اراده کنند به نور حضرت عزرائیل◆ انجام می‌شود، هر نوع کنند و جداکردنی، حتی جداشدن اخلاق رذیله و تعلقات دنیایی از قلب ما همه به اراده‌ی خدا و به جلوه‌ی اسم قبض به نور حضرت عزرائیل انجام می‌شود. حال توجه داشته باشید که حضرت عزرائیل یک مقام نوری و وجودی‌اند در نتیجه جلواتی دارند که دارای شدت و ضعف است. بعضی‌ها به جهت گناهانی که دارند هنگام قبض روح با جلوه‌ی عزرائیلی مادون رو به رو می‌شوند و به زحمت می‌افتنند. بعضی‌ها با جلوه‌ی

عزرائیلی متعالی روبه رو می شوند و هم چون بوئیدن گل، قبض روح می شوند. قبض عزرائیل با جلوه مادون به صورت چند گال است و به آن حالت روح را از بدن بیرون می کشد. بستگی دارد ما در کدام مقام با حضرت عزرائیل مأنوس شویم و چه اندازه گرفتار تعلقات دنیایی باشیم. معنی شدت و ضعف برای مقام جامعیت انسان کامل مثل نور بیر نگ است که در عین بیر نگبودن و جامع هفت نور بودن، دارای شدت و ضعف است. وقتی روشن شد مقام جامعیت رسول خدا ﷺ در مرتبه ای آشد و افضل است، موضوع تابع و واصل پیش می آید به این معنی که همه انبیاء با اتصال به نور رسول خدا ﷺ متصل به نور پروردگار هستند.

رسول خدا ﷺ در ادامه می فرمایند: «وَ الْفَضْلُ بَعْدِي لَكُمْ يَا عَلِيٌّ وَ لِلأَئِمَّةِ مِنْ بَعْدِكَ» بعد از من - که در جای گاه افضل انبیاء هستم - تو و ائمه می بعد از تو افضل اند. به اعتبار این که هر مقام عالیه ای ظهوری دارد، پرتو نور محمدی مسلم افضل و بالاتر است از نور جامعی که نسبت به نور رسول خدا ﷺ در درجه پایین تر قرار دارد.

در ادامه می فرمایند: «وَ إِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَخُدُّا مُنَّا وَ خُدَّا مُحَبِّنَا» ملائکه خدام ما و خدام دوستداران ما هستند «يَا عَلِي! الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَ مَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ... وَ يَسْتَغْفِرُونَ

لِلّذِينَ آمَنُوا بِوَلَيَتِنَا» ای علی! آن‌هایی که عرش و اطراف عرش را حمل می‌کنند، به حمد پروردگارشان تسبیح می‌گویند و برای کسانی که به ولايت ما ایه مان دارند استغفار می‌کنند. عنايت دارید که ملائکه مقام نازله و جلوه‌ای محدود از نور جامع انسان کامل هستند. نور بی‌رنگ وقتی از مذشور گذشت و به صورت نور زرد و سبز و آبی و نیلی و بنفش ظاهر شد، در عین این که نور سبز و زرد و غیره نور هایی هستند با رنگی محدود، کاملاً به نور بی‌رنگ متصل‌اند و هیچ استقلالی ندارند. به همین شکل ملائکه در تصرف تکوینی اهل البيت^{هم} هستند. مثل تصرف قوای نفس به وسیله‌ی نفس ناطقه، همین که انسان اراده کند تا با قوه‌ی بینائی ببینند، می‌بینند. نسبت ملائکه با مقام نوری انبیاء و اولیاء چنین نسبتی است و همین‌طور که قوه‌ی بینایی خدمتکار شما است ملائکه خدمتگذار پیامبر خدا^{هم} و ائمه^{هم} می‌باشند.

ملائکه در خدمت محبین اهل‌البيت^{هم}

رسول خدا^{هم} می‌فرمایند: «وَ إِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَخُدُّا مُّأْنَى وَ خُدُّا مُّحِبِّينَ أَيَّا عَلَيٌ» ای علی! ملائکه در خدمت ما و در خدمت دوستداران ما هستند. ظرافت و معارف عمیقی در این فراز نهفته است. میدانید که محب اهل‌البيت^{هم} کسی است که نظر به انسان کامل دارد، انسان

کاملی که در مقام جامعیت اسماء است. محب ائمه به جهت محبت، رابطه‌ای قلبی با انسان کامل دارد و مطلوب او نزدیکی هرچه بیشتر به آن مقام است. قلب شما در قیامت همین که حجاب دنیا از او برداشته شد به طرف محبوبش سیر می‌کند، اگر محبوبش امام نبود نمی‌تواند جلو برود. مثل وقتی که دل انسان در این دنیا به طرف راست و چپ می‌رود. ممکن است در آن جا متوجه شود باشد به طرف امام یعنی انسان کامل سیر کند ولی دل خود را برای حرکت به سوی مطلوب‌های دیگر تربیت کرده باشد. در همین رابطه می‌گویند بعضی‌ها در قیامت ناخواسته به طرف جهنم می‌روند. قرآن در وصف آن‌ها می‌گوید حتّماً شجره‌ی زقوم را می‌خورند. «لَا كَلُونَ مِنْ شَجَرٍ مِنْ زَقْوَمٍ»^۹ چون جنس آن‌ها شجره‌ی زقوم خوردن است. برای همین هم می‌گوید حتّماً این کار را می‌کنند. محبین اهل البيت[ؑ] یعنی کسانی که معرفت دارند این ذوات مقدس در مقام جامعیت اسماء الهی‌اند. حضرت صادق♦ در رابطه با آن مقام فرمودند: «نَحْنُ وَ اللَّهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى»^{۱۰} قسم به خدا! مائیم اسماء حسنای الهی. مگر خدا نفرمود: «وَ اللَّهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَإِذْ عُوْهُ بِهَا»^{۱۱} خدای را اسماء حسنایی است او را به آن اسماء

9 - سوره‌ی واقعه، آیه‌ی 52.

10 - مستدرک الوسائل، ج 5، ص 229.

11 - سوره‌ی اعراف، آیه‌ی 180.

بخوانید. یعنی ائمه[ؑ] را بخوانید تا خدا را خوانده باشید. افق محبین اهل البیت[ؑ] انسان‌های کامل و نزدیکی و اتحاد قلبی با آن‌ها است در حالی‌که مقام ملائکه اسمی از اسماء الـھی است. از طرفی مقام جامعیت بالاتر و افضل از مقامي است که اسمی از اسماء الـھی در آن مقام تجلی دارد. مثل بعضی از اهل کرامت که در ارتباط با یک اسم قوی شده‌اند. مثلاً دست روی سر بیمار می‌گذارد و او شفا می‌یابد. این فرد محل ظهور اسم شافی خداوند است، هرچند ممکن است نسبت به ارتباط با بقیه‌ی اسماء الـھی کامل نباشد. اهل کرامتی که نسبت به تجلی یکی از اسماء الـھی رشد کرده باشند شبیه ملائکه‌اند. حال اگر انسانی باشد که از طریق همه‌ی اسماء الـھی با خدا آنس داشته باشد ولی مثل آن فرد اهل کرامت در ارتباط با آن اسم خاص خیلی قوی نباشد، چون نسبت به همه‌ی اسماء الـھی قلب خود را نورانی کرده، به حضرت «الله» که جامع همه‌ی کمالات است، نزدیکتر است. زیرا آن فردی که مظہر یک اسم شده به تعادل انسانی نا یل نگشته است. البته اهل کرامت در شیعه نظر به انسان کامل و نظر به تعادل آنچنانی دارند ولی با این‌همه بین اهل کرامت با اهل توحید خیلی فرق است مثل تفاوت آیت‌الله سید علی قاضی طباطبائی که اهل توحید بودند با بعضی‌ها که اهل کرامت بوده و هستند. وادی این دو به‌کلی با هم فرق می‌کند.

حتی تعادل عدمایی که بیشتر در فقه مشغول اند از اهل کرامت بالاتر است. علت این که ملائکه در خدمت انسان‌های کامل هستند روشن است، اما چرا در خدمت محبین آن‌ها می‌باشند؟ عنایت داشته باشد ملائکه مثل اهل کرامت از یک جهت انجوایی از پروردگارشان گرفته‌اند و در یک اسم رشد کرده‌اند. در حالی که محب اهل البيت ﷺ نظر به جامعیت انوار الهی دارد و در مقام تعادل سیر می‌کند و مقام تعادل اسماء، بالاتر از مقام یک اسم از اسماء الهی است هرچند آن اسم در آن شخص باشد زیادی وجود داشته باشد که منجر به تصرفاتی شود. بنابراین چون قلب محبین اهل البيت ﷺ با قلب انسان‌های کامل مرتبط است در مقامی هستند که باید ملائکه خدام آن‌ها باشند.

شیطان در صعود عرفانی و ارتباط با بعضی از اسماء الهی در حدی بالا رفته بود که هم ردیف با ملائکه بود و وقتی خداوند به مقام ملائکه دستور میدهد به آدم سجده کنند شامل شیطان هم می‌شود و با این‌که فرمود: «قُلْنَا لِلملائِكَةِ اسْجُدُوا لَآدَمَ»¹² به ملائکه گفتیم به آدم سجده کنید. می‌گوید همه سجده کردند مگر شیطان و از شیطان می‌پرسد چرا سجده نکردی و شیطان هم نگفت به من نگفتی، بهانه آورد که من از آتشم و او از خاک. شیطان رحمت‌ها کشیده و شب

ز نده داری‌ها کرده تا در ارتباط با بعضی از اسماء به مقاماتی رسیده ولی خداوند به او دستور داد به کسی که در مقام جلوه‌ی همه‌ی اسماء است سجده کند و شیطان نتواند است این کار را انجام دهد، چون باید خود را از همه‌ی منیتها خالی می‌کرد. مثل بعضی از صوفی‌ها که می‌گویند شیخ ما می‌تواند فردا را پیشبینی کند یا مریض شفا بدهد و لذا بالاتر از امام خمینی^{رضوان‌الله‌علیه} است. باید متوجه باشد چه کسی به حکم جامعه بیت اسماء، به خدا نزدیکتر و در سیره و سنت به پیغمبر شبیه‌تر می‌باشد. پیامبر^ص در عین آنکه اهل شبزندۀ داری‌اند، اهل شمشیر و مبارزه با ظلم نیز می‌باشد. اگر پیامبران فقط بالای منبرها مسئله گفته بودند که این‌همه آزار و اذیت نمی‌شدند. هم مسئله گفتند، هم شمشیر کشیدند. شیطان مغدور شد که چون توانایی‌هایی در حد ملائکه دارد پس چیزی کم ندارد تا به آدم سجده کند. ملائکه مسئول رزق و حیات و مرگ انسان‌ها می‌باشند، شیطان دید حالا که از این نوع کارها می‌تواند انجام دهد چرا به آدم سجده کند؟ مثل بعضی از این صوفی‌ها که کم و زیاد از این توانایی‌ها دارند. مردم ساده حالا هم که می‌خواهند متدين بشوند می‌روند به ذنبال صوفی‌هایی که در خط شیطان هستند. عموم فرقه‌های صوفیه، فقهه را که انسان را به جامعیت می‌رساند و به قرب «الله» نایل می‌کند، قبول ندارند. هر

چند ممکن است در توانایی‌های یک بُعدی کارهای چشمگیری انجام دهند.

فراموش نکنید که خدا عبارت است از «الله» که جامع همه‌ی کمالات است و کمال مطلق اوست و هرکس به اندازه‌ای که به الله نزدیک است از کمال انسانی برخوردار می‌باشد. بنابراین نقش شیطان در اغفال انسان‌ها از صراط مستقیم که قرآن بر آن تأکید دارد، چیز ساده‌ای نیست. قرآن با طرح مسئله‌ی شیطان می‌خواهد روشن کند می‌شود کسی در ارتباط با اسمی از اسماء الہی جلو رفته باشد و از خود توانایی‌هایی نیز نشان دهد ولی در مسیر شیطان باشد. حتی بعضی از مفسرین برای سامری چنین توانایی قائل‌اند که جای پای حضرت جبرائیل◆ را می‌شناخته و تأثیر آن بر خاک را میدانسته و لذا آن خاک را برمیدارد و در غیاب حضرت موسی◆ با زینت‌های قوم بنی اسرائیل ترکیب می‌کند و گوشه‌ای می‌سازد که خوار می‌کرده، قرآن تعبیر می‌کند «عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُوارٌ»¹³ گوشه‌ای که در عین جسدبودن، خوار می‌کشد. مردم عادی هم دنبال سامری رفتند. این مثل همین حال است که بعضی از مردم می‌روند به دنبال کسانی که کار فوق العاده انجام می‌دهند. نور حضرت موسی◆ و یا نور جامع محمدی[ؐ] کجا و این حرکات شیطانی کجا! از این نکته، ساده نگذرید که حضرت می‌فرمایند: ملائکه - با

آن همه عظمت- «لَخُدَّا مُنَّا وَ خُدَّا مُحَبِّيْنَا» در خدمت ما و در خدمت دوستداران ما هستند. چون مقام اهل الْبَيْتَ مَقَام جامعیت اسماء است و محبین ائمه نیز به آن مقام نظر دارند و دل به آن سپرده اند. رسول خدا^ا در ادامه می فرمایند: «يَا عَلِيٌّ! إِنَّ ذِيْنَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَ مَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ يَسْتَغْفِرُونَ لِذِيْنَ آمَدُوا بِيَوْلَاتِنَا» ای علی! ملائکه ای که عرش و اطراف آن را حمل می کنند، به حمد پروردگارشان تسبیح می کنند و برای آن هایی که به ولایت ما ایمان دارند استغفار می نمایند. رسول خدا^ا نظرها را متوجه نقش ملائکه ای عرشی می نمایند که در نابترین درجات توحید قرار دارند و در مقام اسماء «سُبْحَانَ اللَّهِ» و «الْحَمْدُ لِلَّهِ» و «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» و «اللَّهُ أَكْبَرُ» هستند و استغفار آن ملائکه انسان را در پوششی از عالی ترین انوار الهی قرار میدهد تا به بالاترین درجه توحیدی ممکن نایل شود که شرط آن ایمان به ولایت رسول خدا^ا و ائمه[ؑ] است و در مقامي افضل از مقام همه ملائکه و پیامبران قرار دارند. چون از طریق ایمان به چنین ولایتی حجاب های بین انسان و خدا مرتفع می شود. در نتیجه، ملائکه ای مُحْبِي جلوه می کنند و دل انسان روشن می شود که تنها خدا محیی است و ملائکه ای ممیت جلوه می کنند و دل انسان روشن می شود که مرگ جلوه ای است ربانی برای خلوت بیدشتر عبد با رب. این ها همه حاصل حب

برتری مقام پیامبر ﷺ از ملائکه مقرب.... 113

اَهْلُ الْبَيْتِ است که مظہر اسم «الله» اند
و عامل نظر به حضرت «الله».
خدایا به حقیقت اولیاء الهی و
ملائکه مقربین به ما معرفتی جهت فهم
مقام نوری ائمه مان عطا بفرما.

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكَاتُهُ»

جلسه‌ي پنجم ، تبعيت ملائكه از تسبیح اهل البيت

بسم الله الرحمن الرحيم

صحبت در رابطه با مقام نبی اکرم و
اهل البيت[ؑ] بود. حضرت رضا◆
می‌فرمایند: امیرالمؤمنین◆ از قول
پیامبر[ؐ] نقل فرمودند که خداوند
مخلوقی افضل از من خلق نکرده است.
وجود مقدس امیرالمؤمنین◆ عموماً
وسیله‌ای بوده‌اند تا معارف عالیه‌ای از
طريق پیامبر[ؐ] به بشر بررسد و وقتی
ایشان در کنار پیامبر[ؐ] بودند رسول
خدائ[ؐ] آسراری از عالم را می‌گشودند.
بعض اصحاب در کنار رسول خدائ[ؐ] ساكت
می‌نشستند تا علی◆ بیاید، حال یا
علی◆ سؤال می‌کردند یا رسول خدائ[ؐ]
شروع می‌کردند. از عایشه هست که عموماً
هر روز ملاقاتی بین نبی اکرم[ؐ] و
امیرالمؤمنین◆ صورت می‌گرفت که
ساعتها طول می‌کشد. روی این اساس،
این نوع روایات که پای

امیر المؤمنین♦ در میان است یک ارزش فوق العاده‌ای دارد و تا بینش ما با این روایات سازگاری پیدا نکند نمی‌توانیم امیدوار باشیم که بستر حاکمیت الهی در جامعه فراهم شده است.

جایگاه حقیقت محمدیَّ

نبی اکرمؐ در روایت مورد بحث معارف بلندمرتبه‌ای را طرح کردند مبنی بر این که همه‌ی انبیاء از ملائکه‌ی مقرب بالاترند و آن حضرت از همه‌ی انبیاء بالاترند. در این روایت خبر از حقیقت خود میدهند که مقامی است فوق مقام نفس ناطقه‌ی آن حضرت، نفس ناطقه‌ای که از مادر متولد شده و با عزرائیل قبض گردیده است. از مقامی خبر میدهند که امروز هم به همان حالت در عالم موجود است. بندۀ و جناب عالی هر چقدر در تو صیف خود مان بگوئیم از موجود ناقص محدود سخن می‌گوئیم. ولی نبی الله وقتی از حقیقت خود سخن می‌گویند از کاملترین مخلوق در هستی سخن به میان می‌آورند که اصطلاحاً به آن حقیقت محمدیهؐ می‌گویند. این مسئله را نباید با خودمان قیاس کنیم که گفت:

کار نیکان را قیاس گرچه ماند در از خود مگیر نشتن شد، شد حقیقت محمدیهؐ مقام خاصی است که تو صیف موقعیت آن، تو صیف یک حقیقت بزرگ است. اگر حضرت به حقیقت خود نظر بیندازند، به عالیترین آیت الهی نظر انداخته‌اند ولی اگر ما به خودمان نظر

کنیم به انسان محدودی نظر کرده‌ایم که نه آینده‌اش را میداند و نه به گذشته‌اش اعتمادی هست. هر اندازه انسان به خودش نگاه کند به سیاهی نگاه کرده است و هر اندازه به حقیقت نوری رسول خدا^۰ بنگرد به عالی‌ترین آیت‌الله‌ی که محل و مجلای اسماء حسنای خداوند است، نظر کرده است. مشکل ما در فهم این نوع روایات این است که در نظر به اهل‌البیت[ؑ]، از نظر به جنبه‌ی حقیقت عالم هستی که یک جنبه‌ی حقانی است غفلت می‌کنیم. در صورتی که این نوع روایات موضوع وجود نوری آن ذوات مقدس را روشن می‌کند تا إن شاء الله آرام آرام بتوانیم از آن انوار بهره بگیریم و در عالمی دیگر زندگی کنیم. مردمی که تشخیص نمیدهند حقیقتی هست فوق مخلوقات عادی، چگونه می‌خواهند از دیواره‌های تنگ عالم ماده خود را آزاد کنند؟ حقیقتی که مرز بین امکان و وجوب است و توجه به آن مقام موجب می‌شود تا انسان وارد معارف حقانی شود. مقام بین امکان و وجوب به این معنی است که آن مقام از یک جهت تجلی اسماء‌الله‌ی است - که از شئونات عالم الوهی است - و از جهت دیگر مخلوق است و ممکن الوجود می‌باشد. طرح این مباحث این نتیجه را میدهد که می‌توان به معارف و حقایق خاصی دست پیدا کرد که ائمه‌ی مأتم[ؑ] می‌خواهند معرفت به آن حقایق را در اختیار ما بگذارند تا با

تأمل بر آن‌ها هزاران هزار دری چهی علمی در مقابل ما گشوده شود.

وقتی حضرت می‌فرمایند: «أَوْلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورِي» می‌فهمیم از آنجایی که اولین مخلوق حتی باشد تجلی اسم الله باشد و اسم الله جامع جمیع اسماء الهی است، پس اولین مخلوق جز انسان کامل نمی‌تواند باشد. او به جهت جامعیت اسماء در ذاتش، در همه‌ی عوالم هستی حاضر است، آن‌هم با حضوری انسانی، حضوری که در جمال انسانی زمینی می‌تواند محبین خود را که نحوه‌ای اتحاد با او پیدا می‌کنند، از تنگنای حباب‌های عالم برهاشد. وقتی الله جامع جمیع اسماء است - همان اسمائی که در دعای جوشن کبیر می‌خوانید - خلیفة الله، مظہر و مجلای آن اسماء و جلوه‌ی قابل انس با حضرت الله می‌باشد و رسول خدا^۱ در همین رابطه می‌فرمایند: «مَنْ رَآنِي فَقَدْ رَأَى الْحَقَّ»^۱ هر کس مرا بندگرد خدا را نگریسته است. ملاحظه می‌فرمایید اگر یک نکته از موضوعات عالم معنا روشن شد پشت سر هم معارفی دیگر برای انسان ظهور می‌کند. وقتی انسان کامل حامل اسماء الهی به جامعیت می‌باشد اگر ملکی صورت کامله‌ی اسمی را طلب کند که حقیقت او را تشکیل می‌دهد، باید آن را در مقام خلیفة الله دنبال نماید و به خلیفة الله نظر کند. یعنی اگر ملکی بخواهد خودش را به صورت کامل بیا بد، باید در مذظر

اسم جامع که حقیقت محمدیه است خود را بیابد. حضرت امام کاظم [◆] می‌فرماید: «مَنْ مِنْ مَلَكٍ يُهْبِطُهُ اللَّهُ فِي أَمْرٍ مِمَّا يَهْبِطُ لَهُ إِلَّا بَدَا بِالْأَمْام»^۳ هیچ ملکی نیست که بخواهد هبوط کند و تجلی نماید مگر این که باید از امام شروع کند. مثلاً اگر ملکی که حقیقت او اسم علیم است بخواهد موجود شود و تجلی نماید باید آن نور را از امام بگیرد و از امام شروع کند، چون از اسم جامع الله، جز اسمی جامع که همان نور انسان کامل است جلوه نمی‌کند و پس از نزول و شروع سیر و حدت به سوی کثرت، امکان ظهور اسماء متکثره در جهال ملائکه فراهم می‌شود که قرآن در آن رابطه می‌فرماید: «يُنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ بِالْأَرْوَحِ»^۴ خداوند ملائکه را به وسیله‌ی روح نازل کرد. از طرفی با توجه به آیه‌ی «وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي»^۵ حقیقت انسان همان روح است که چون آن روح نازل شود روح افراد معمولی را تشکیل میدارد. نتیجه این‌که هر ملکی و هر انسانی حقیقت خود را از مقام حقیقت انسان یا امام می‌گیرد منتها یکی به جامعیت و دیگری به محدودیت در اسم خاص. مثل قوای نفس که

2 - بحار الأنوار، ج 26، 357.

3 - سوره‌ی نحل، آیه‌ی 2.

4 - سوره‌ی حجر، آیه‌ی 29.

5 - برای توضیح بیدشتر در این مورد که چگونه حقیقت انسان همان روح است به بحث «و سمع روح انسان» از کتاب «ده نکته از معرفت نفس» صفحه‌ی 56 ، از همین مؤلف رجوع فرمایید.

از نفس تجلی می‌کنند، ملائکه از امام و پیامبر ﷺ تجلی می‌نمایند، به این معنی که جبرائیل به نور محمدی ﷺ جبرائیل می‌شود و در موقع وحی بر حضرت محمد ﷺ از مقام جامعیت اسماء الـھی در موطن انسان کامل، به نور اسم علیم، بر نفس ناطقه‌ی حضرت محمد ﷺ تجلی می‌کند و رابطه‌ی نوری بین حقیقت محمدی و نور جبرائیل و نفس ناطقه‌ی حضرت محمد ﷺ بر قرار می‌شود. وقت کذید و ببینید پیامبر خدا ﷺ و یا امیرالمؤمنین◆ در چه فضایی زندگی می‌کردند و از چه منظري همديگر را مي‌دیدند و با هم سخن مي‌گفتند. چه صفايي در آن عالم برقرار است و چقدر خوب زندگي مي‌کردند. زندگي مگر چيست؟ زندگي اين است که بفهميم فرش چه قيمت است و پرقال چند است یا زندگي عبارت است از سيرکردن از بُعد روحی به عالم نور، تا آنجا که ملائکه در خدمت انسان درآيند و پنجره‌های نور را بر قلب انسان بگشایند؟

بنده اميدوارم با بحث هايي که در جلسه‌ي قبل شد توانسته باشم روشن کنم مُحب اهل البيت ﷺ که نظرش به اسم جامع الله در جمال محمدی ﷺ است، در کجا زندگي می‌کند و چرا ملائکه در خدمت چنین کسی هستند و چرا حاملان عرش برای ايـمان آورندگان به ولایت اهل البيت ﷺ استغفار می‌کند و حجاب بین او و اسماء الـھی را رفع می‌نمایند تا بتواند به عاليـترین شکل با خداوند

مأنوس گردد؟ خدا به حق خود اهل‌البیت[ؑ] نصیب ما بکند که فرشته‌ای بالی تکان بد هد تا در اثر آن، نور کبریایی حضرت رب العالمین بر قلب ما تجلی کند.

ایمان به ولایت انسان کامل، انسان را وارد دنیایی از شور و شعف بندگی می‌کند. آری ایمان به خدا، جای خودش ولی ایمان به ولایت ائمه[ؑ] زندگی را سراسر خدایی می‌کند و انسان‌هایی وارد زندگی ما می‌شوند که به نور اسم اعظم در تهمام زوایای عالم وجود به صورت کامل و تمام حاضرند و در آن صورت تشریع مطابق تکوین می‌گردد. به ما گفته‌اند وقتی امام زمان^{علیه‌السلام} ظهور کند:

«الحجُرُ وَ الشَّجَرُ يَقُولُ: يَا مُؤْمِنَ تَحْتِي
كَافِرَ اقْتَلْهُ».⁶ سنگ و درخت می‌گویند: ای مؤمن در زیر من کافری پنهان شده او را به قتل بر سان. متاسفانه به جایگاه این نوع روایات خوب فکر نمی‌کنیم تا روشن شود که وقتی ولی‌الله ظهور کند و حاکم شوند عالم تکوین در مسیر تشریع قرار می‌گیرد. حضرت می‌فرمایند اگر به چنین ولایتی ایمان داشته باشید و قلب شما آن را تصدیق کند ملائکه‌ی حامل عرش برای شما استغفار می‌کنند و حجاب‌های بین شما و حضرت الله برطرف می‌شود و از هر منظري که بنگرید به حقیقت عالم منتقل می‌شوید. همان‌طور که یک عارف متوسط با دیدن گل

به نور نبی الله منتقل می شود، زیرا این گل، نور جمال خداوند را گرفته است و از طریق زیبایی های خود جمال خدا را نشان میدهد. کاری که قلب مبارک نبی الله^۷ با گرفتن وحی و رساندن آن به خلق، انجام میدهد. گل، شریعت نمی آورد ولی نبی الله است و حکایت از سنت نبوت دارد، چون خودی ندارد جز نمایش اسم جمال و اسم لطیف حضرت ربّ وقتی حجاب های بین انسان و خداوند مرتفع شد، گل چیزی نخواهد بود جز نمایش زیبایی های عالم معنا و این با استغفار ملکوتیان برای انسان محقق می شود. اگر انسان یک قدم بیشتر جلو برود منتقل می شود به اینکه هر چه در این عالم هست مظهر اسم «الله» است، از آن طرف اهل البيت^ت مظهر جامع اسماء الھی یعنی مظهر «الله» هستند و لذا می توان با دیدن هر آیتی از آیات الھی که در عالم هست به علی[◆] منتقل شد. در این فضا است که می بینید عالم به نور انسان های کامل ظهور دارد و در این رابطه وقتی به زیارت حضرت سید الشھداء[◆] می روید در آن فضای روحانی که به زیارت حضرت نایل شده اید عرضه میدارید: «وَ يَكُمْ ثُنِيَّثُ الْأَرْضُ أَشْجَارَهَا وَ يَكُمْ ثُخْرُجُ الْأَرْضُ ثَمَارَهَا وَ يَكُمْ ثُنْزِلُ السَّمَاءُ قَطْرَهَا وَ رِزْقَهَا»^۷ به نور شما زمین، درخت ها و میوه های خود را می رویاند و به نور شما آسمان

7 - مفاتیح الجنان، زیارت مطلقه امام حسین[◆]، زیارت اول.

قطره‌ها و رزقش را نازل می‌کند. چون می‌بینید که چنین است این‌طور می‌گوئید. پس می‌توان با نظر به میوه‌ها و درختان منتقل به علت اصلی آن‌ها یعنی ائمه‌ی اطهار[ؑ] شد.

برتری محبین ائمه[ؑ] از ملائکه

با توجه به نکات فوق باید در این مورد عمیداً فکر کرد، چرا حضرت باب این مسئله را باز می‌کند که حاملان عرش برای ایمان آورندگان به ولايت ما استغفار می‌کنند؟ می‌خواهند ما را به میهمانی کدام عالم ببرند و استغفار ملائکه تا کجا‌ها انسان را جلو می‌برد؟ ایمان به ولايت امامان معصوم و این همه نتیجه! نهی‌دانم آن ایمان مهم‌تر است یا این نتیجه؟ حضرت در واقع دارند خبر میدهند، ملائکه خادم هر کسی هستند که نظر به اسم جامع الهی دارد. چون هر مرتبه‌ای از مراتب اسم جامع در عین شدت و ضعف - حتی مرتبه‌ی نازله ولی جامع - نسبت به اسمی از اسماء الـھی هرچند در مرتبه‌ی بالاتری قرار داشته باشد، مقدم است. همین‌طور که نور سبز شدید مرتبه‌اش از نور بیرنگ نازله کم‌تر است. زیرا نور بیرنگ، هر اندازه هم که نازل باشد جامع است و همه‌ی رنگ‌ها را دارد ولی نور سبز هر اندازه هم که شدید باشد، یک نور است با یک بُعد. در عالم هستی هم قاعده از همین قرار است، انسانی که محب انسان‌ها

کامل باشد و یک نحوه اتحاد قلبی با آن‌ها داشته باشد، براساس اتحاد مُحبَّ با محبوب، در مقام جامعیت اسماء قرار دارد هرچند در مرتبه‌ی نازله‌ی آن باشد. این انسان نسبت به ملائکه که حاصل اسمی از اسماء الـھی هستند در مرتبه‌ی بالاتری است و ملائکه جهت تغذیه‌ی نوری خود در خدمت چنین انسانی هستند. بر اساس چنین قاعده‌ای است که بـندـه مـکـرـرـاً عـرـضـ کـرـدـهـ اـمـ مقـامـ حـضـرـتـ اـمـامـ خـمـیـنـیـ «رضوانـالـلهـعـلـیـهـ» در اـینـ عـالـمـ حـتـمـاًـ اـزـ مـلـائـکـهـ بـالـاتـرـ اـسـتـ،ـ بـاـ اـینـ کـهـ عـرـفـایـ عـزـیـزـیـ هـسـتـنـدـ کـهـ بـهـ آـنـهـ اـرـادـتـ دـارـیـمـ وـ لـیـ هـیـچـ وـقـتـ بـهـ دـلـیـلـ جـامـعـیـتـ حـضـرـتـ اـمـامـ «رضوانـالـلهـعـلـیـهـ»،ـ بـاـ حـضـرـتـ اـمـامـ «رضوانـالـلهـعـلـیـهـ» مقایسه شان نمی‌کنیم. زیرا در حضرت امام خمینی «رضوانـالـلهـعـلـیـهـ» آن جامعیت خاص ظاهر شد و لذا قرب ایشان به خدا در عالم هستی از آن عارفی که روی سر یک سلطانی دست می‌گذارد و شفای می‌باشد، بالاتر است. چون آن عارف در عین آن که نظر به انسان کامل دارد و از آن جهت مظہر اسم شافی شده، اما حضرت امام «رضوانـالـلهـعـلـیـهـ» در عین این که نظر به انسان کامل دارد، در عمل هم مظہر اسم جامعی شده که به نور آن اسم، اسلام با تمام ابعادش در صحنہ آمد. ملائکه خادم کسانی‌اند که به ولایت اهل البيت[ؑ] ایمان دارند و نظر خود را به مظاهر مقام جامعیت اسماء الـھی انداخته‌اند و در این راستا هر اندازه این نزدیکی

بیدشتر باشد انسان به کمال بیدشتری
نایل می‌شود.

رسول خدا^{الله} در ادامه می‌فرمایند: «يَا
عَلِيٌّ! لَوْلَا نَحْنُ مَا خُلِقَ آدَمُ وَ لَا حَوَاءُ وَ
لَا الْجَنَّةُ وَ لَا النَّارُ وَ لَا السَّمَاءُ وَ لَا
الْأَرْضُ فَكَيْفَ لَا نَكُونُ أَفْضَلَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَ
قَدْ سَبَقْنَا هُنَّ إِلَيْيِ مَعْرِفَةً رَبِّنَا» ای علی!
اگر ما نبودیم نه آدم و حواه خلق
می‌شد و نه بهشت و جهنم و نه آسمان و
زمین. چگونه ما برتر از ملائکه نباشیم
در حالی که در معرفت پروردگارمان از
آن‌ها پیشروتر هستیم. چون حضرت محمد^{الله}
و علی◆ یک نورند با دو تجلی، براساس
«الْمُؤْمِنُ مِزْأَتُ الْمُؤْمِنِ» که حضرت محمد^{الله}
در مرآت امیرالمؤمنین◆ خود را
می‌بینند و حضرت امیرالمؤمنین◆ در
مرآت محمدی^{الله} به تماشای حقیقت خود
مـشغول‌اند و هـمـدیگر را به هـمـ نـشـانـ
مـیدـهـنـد، لـذـا مـیـفـرـمـایـنـدـ اـگـرـ مـاـ نـبـوـدـیـمـ
عـالـمـ خـلـقـ نـمـیـشـدـ. دـلـیـلـ آـنـ هـمـ مـشـخـصـ اـسـتـ
زـیرـاـ هـمـهـیـ عـالـمـ مـظـهـرـ اـسـمـاءـ الـهـیـاـنـدـ وـ
بـاـ تـوـجـهـ بـهـ اـیـنـ کـهـ مـقـامـ اـنـسـانـ کـامـلـ
مـقـامـ «أَوْلُ مـاـ خـلـقـ اللـهـ» اـسـتـ وـ مـقـامـیـ اـسـتـ
کـهـ اـسـمـاءـ الـهـیـ بـهـ صـورـتـ جـامـعـ درـ آـنـ
مـقـامـ تـجـلـیـ کـرـدـ، پـسـ وـ جـوـدـ وـ حـقـيقـتـ
هـمـهـیـ عـالـمـ بـهـ مـقـامـ اـنـسـانـ کـامـلـ
بـرـمـیـگـرـدـ. کـافـیـ اـسـتـ مـاـ مـتـوـجـهـیـ رـابـطـهـیـ
وـ جـوـدـیـ خـدـاـ بـاـ صـادـرـهـیـ اـوـلـ وـ رـابـطـهـیـ
وـ جـوـدـیـ صـادـرـهـیـ اـوـلـ بـاـ سـایـرـ مـخـلـوـقـاتـ
بـاـشـیـمـ تـاـ معـنـیـ اـیـنـ رـاـ کـهـ مـیـگـوـئـیـمـ اـگـرـ
اـئـمـهـ[ؑ] بـهـ عـنـوـانـ وـ اـسـطـهـهـایـ فـیـضـ

نبودند، هیچ مخلوقی در عالم به وجود نمی‌آمد، درست بفهمیم. در چنین توجهی است که می‌فهمیم چرا عرش مذشأ خدقت کرسی است و تصور درستی از این موضوع پیدا خواهیم کرد. مشکل وقتی پیدا می‌شود که به انسان کامل و عرش و کرسی به عنوان ماهیات بذگریم و نه به عنوان حقایق وجودی. معلوم است که ماهیت به خودی خود هیچ نجوه تجلی ندارد تا منشأ وجود شود. عرش و کرسی مثل اشیائی که در اطراف خود می‌بینید نیستند، بلکه نورند. شبیه رابطه‌ی نفس ناطقه‌ی شما و صورت‌هایی است که در ذهن خود ایجاد می‌کنید. این رابطه، رابطه‌ای است وجودی. با توجه به این امر است که وقتی وجود کرسی تجلی کند ارض می‌شود. با این دید ملاحظه کنید رابطه‌ی مقام «أَوْلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ» با بقیه‌ی موجودات چه رابطه‌ای است و چرا حضرت محمد<ص> می‌فرمایند: اگر ما نبودیم نه آدم و حوا بود و نه بهشت و جهنم و نه آسمان و زمین. حضرت سعی می‌کنند اندیشه‌ی بشر را متوجه حقیقت چنین فرهنگی بنمایند. در ادامه در اثبات سخن خود می‌فرمایند: «فَكَيْفَ لَا نَكُونُ أَفْضَلَ مِنَ الْمَلائِكَةِ وَ قَدْ سَبَقْنَاهُمْ إِلَيْ مَعْرِفَةِ رَبِّنَا وَ تَسْبِيهِ وَ تَهْلِيلِهِ وَ تَقْدِيسِهِ» چطور ما افضل از ملائکه نباشیم در حالی که در معرفت و تسبیح و تهلیل و تقدیس پروردگارمان از آن‌ها سبقت داشته‌ایم؟ عنایت داشته باشید که هیچ ملکی به خودی خود نمی‌تواند حضرت

«الله» را بشنا سد چون مَلَک خالق خود را
می‌شنا سد و حضرت «الله» مستقیماً خالق او
نیست. مَلَکی که مظهر اسم حی است اگر
بخواهد خالق خود را بشناسد اسم حی را
می‌شنا سد. اسم حی اسمی از اسماء حضرت
الله است. مَلَکی که مظهر اسم رزاق است
اگر با نظر به خودش بخواهد خدا را
بشناسد اسم رزاق را می‌شنا سد که اسمی
از اسماء حضرت «الله» است. از آنجایی که
هر کس خدا را در آن حد که او را خلق
کرده می‌شنا سد، حضرت باقر♦
می‌فرمایند: مور چهی کو چک چنان گمان
می‌کند که خداوند دو شاخک دارد.⁸ چون
همان قدر که هست خدا را می‌یابد. مگر
این که خدا را به نور انسان کا مل
ببیند که ملائکه چنین هستند.

رسول خدا[؏] می‌فرمایند: ما در معرفت
به خدا از ملائکه جلوتر بودیم. یعنی
در مقام قرب، بی‌واسطه با نور «الله»
مرتبط بودیم و به اعتبار آن که وجود
ما تجلی نور کا مل خداوند است با
شناخت خود، خدا را با تهمام اسماء اش
می‌شنا سیم. سر این که می‌فرمایند چون
ما در شناخت خدا از ملائکه جلوتر
بودیم پس ما برتریم، بسیار مهم است
چون در عالم معنا جلوتر بودن،
جلوتر بودن وجودی و تکوینی است نه
اعتباری. لذا در تقدم معرفت به رب یک
نحوه قرب وجودی مطرح است، به همان

8 - قال الباقر♦: «لَعِلَ النَّفْلُ الصَّغَارَ تَثْوِيْهَ أَنَّ
الله زَبَانِيَّيْنِ». (مهجة البيضاء ج 1، ص 219)

معنایی که حضرت حق با تجلی همهی اسماء انسان کامل یا صادری اول را می‌آفریند. و از طرفی طبق قاعده‌ای که رسول خدا^۱ فرمودند: «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ»^۲ هر کس خود را شناخت پروردگار خود را می‌شناشد. تأکیدی که با «قد» کرده‌اند می‌رساند که هیچ راه دیگری نیست. پس کسی که انسان کامل است و به صورت بالفعل جامع همهی اسماء الهی است، اگر خود را بشناسد، جامع اسماء الهی یعنی الله را می‌شناشد. سبقت در شناخت خدا به این معنی است که در درجه و رتبه‌ی و جودی بالاتری هستند و با اسم جامع الهی مرتبط می‌باشند. با چنین معرفتی او را تسبيح و تقدير می‌کنند.

تسبيح مطلق خداوند و توجه به اين‌که او در مقام کمال مطلق و بینقصی کامل است، مخصوص انسان‌های کامل است. آن که خدا را فقط یعنی می‌داند نمی‌تواند بفهمد خداوند هیچ نقصی ندارد. چون او را قادر نمیداند. تسبيح خداوند یعنی خدا در بینقصی محفوظ ملاحظه شود و کسی‌که خدا را در کمال مطلق دیده باشد از عهده‌ی چنین تسبيحي بر می‌آيد و آن جز انسان کامل نیست. و نیز انسان کامل است که با نظر به کمال مطلق بودن خداوند او را در یگانگی محفوظ مشاهده می‌کند و با ذکر «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»، آن را مینمایاند. چون رابطه‌ی مستقيمي است بين وحدت و

کمال، هر جا پای وحدت است پای کمال است و هر جا پای کثرت است پای نقص در میان است و لذا آن کس که خدا را با همه‌ی اسماء و به صورت جامع دید، خدا را در کمال وحدانی اش می‌یابد و حق تهییل را اداء می‌کند و متوجه است فقط حق در صحنه است. کسانی از عهده‌ی چنین کاری بر می‌آیند که تمام وجود آن‌ها تجلی اسماء الله‌ی باشد. من و شما چگونه می‌توانیم چنین کاری را انجام دهیم با این‌همه نقص و این‌که خود مان را با نقص‌هایمان پذیرفته‌ایم؟ چطور اندسان می‌تواند فقط اسماء الله‌ی را بذکر مگر آن‌کسی که در مقام «أَوْلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ» است. حضرت در ادامه فرمودند: ما در تقدیس خداوند از ملائکه سبقت گرفته‌ایم و در درجه‌ی وجودی برتری او را تقدیس می‌کنیم. و همه‌ی پاکی‌ها و کمالات را به خدا نسبت می‌دهیم.

در ادامه می‌فرمایند: «لَأَنَّ أَوْلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَ أَرْوَاحَنَا» زیراً اولین چیزی که خداوند عزوجل خلق کرد روح‌های ما بود. و مسلم آن که از جهت خلقت مقدم از همه‌ی مخلوقات باشد از نظر رتبه و معرفت نیز مقدم است و به همان اندازه و به تبع آن در معرفت و در تسبیح و تهییل و تقدیس مقدم می‌باشد و بر همین اساس می‌فرمایند: «فَأَنْطَقَنَا يَتُوْحِيدِهِ وَ تَحْمِيدِهِ» پس ما را به توحید و تحمید او را ظاهر کنیم. آن کس که جانش مقام تجلی اسم جامع الله‌ی

است، همین که به خود نظر کند به خدا نظر کرده - چون واسطه‌ای بین او و خدا نیست - و نظر به خودش همان ارتباط با حق است. و لذا در مذظر او غیر حق در صحنه نیست. از یک طرف همین‌که نظرش به خودش است - به عنوان مظہر جامع اسماء الھی- نظرش به حق است، از طرف دیگر به عالمی نظر دارد که مظہر اسماء الھی است و هیچ دوگانگی بین خدا و مخلوقات نیست و این از یک جهت اوج توحید است و اوج تحمید است چرا که حق همان کمال مطلق است و جز کمال مطلق در صحنه نیست، همان توحید دعای سحر که به خدا می‌گویی ید: «وَ كُلُّ كَمَالٍ كَ كَامِلٍ» همهی کمالات تو همان کمال مطلق است. انسان کامل، گویا و ناطق به توحید است چون جز حق در صحنه نمی‌یابد و نیز گویا و ناطق به تحمید است چون هر چه می‌یابد کمال است و همهی کمالات در منظر او به حق منسوب می‌باشد.

اَنْمَةَ اللَّهِ وَ تَعْلِيمُ مَلَائِكَةٍ

می‌فرمایند: «ثُمَّ خَلَقَ الْمَلَائِكَةَ فَلَمَّا
شَاهَدُوا أَرْوَاحَنَا نُورًا وَاحِدًا اسْتَعْظَمُوا
أَمْرَنَا فَسَبَّحُنا لِتَعْلَمَ الْمَلَائِكَةُ أَنَّا خَلْقٌ
مَخْلُوقُونَ وَ أَنَّهُ مُنْذَرٌ عَنْ صِفَاتِنَا فَسَبَّحُتِ
الْمَلَائِكَةُ يَتَسْبِيْحَنَا» سپس خداوند ملائکه را خلق کرد و چون ملائکه روح‌های ما را به عنوان نوری واحد، مشاهده کردند امر ما را بزرگ شمردند. پس ما خدا را تسبیح کردیم تا ملائکه بدانند ما

مخلوق خدائیم و او از صفات ما منزه است، سپس ملائکه به کمک تسبیح ما خدا را تسبیح کردند.

وقتی ملائکه به روح ائمه‌الٰیٰ نظر کردند همه‌ی عظمت و یگانگی را در آن‌ها یافتند و گمان کردند آن مقام، مقام وحدانی خداوند است و خواستند آن‌ها را خدا بگیرند که آن‌ها شروع می‌کنند به تسبیح خداوند تا ملائکه بفهمند توحید خالق هستی بالاتر از توحید نور اهل الٰیٰ است. و ائمه‌الٰیٰ نیز نظر به آن بیکرانه‌ی مطلق دارند و اگر آن‌ها همه‌ی کمالات الهی را دارند به مخلوقیت دارند. «وَ أَنْهُ مُذَرِّعٌ عَنْ صِفَاتِنَا» و خداوند از صفت مخلوق یت آن‌ها منزه است. و ملائکه به تعلیم اهل الٰیٰ و از منظر آن‌ها خدا را تسبیح کردند تا به واقع «الله» را تسبیح کرده باشند و این نکته‌ی مهمی است که چرا رسول خدا می‌فرمایند: «فَسَبَّحَتِ الْمَلَائِكَةُ بِتَسْبِيحةِنَا» پس ملائکه به تسبیح ما خدا را تسبیح کردند.

این‌ها معارفی است که اگر انسان‌ها وارد آن شوند می‌توانند احوالات خود را تفسیر کنند که در چه موقعیتی هستند. این که عرفای بزرگ واقعاً در راستای انس با حقایق وجود، نتایج فوق العاده‌ای می‌گیرند به جهت این است که متوجه چنین عوالمی بودند و راحت به سوی آن عوالم نظر و سیر می‌کردند و با آن دل زلالشان می‌فهمیدند که ملائکه

در خدمت شان اند و می توان امور را از طریق آن‌ها جلو برد. آن‌ها با وزش بال ملائکه در سیر آفاقی و انفسی قرار می‌گیرند، راز کار این‌جا است. خداوند به حقیقت اولیاء و اصفیایش ما را از معارف عالیه‌ای که موجب سعادت دنیا و آخرت مان می‌شود محروم مگرد اند.

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»

جلسه‌ی ششم ، اهل‌البیت[ؑ] سرچشمه نگاه توحیدی ملائکه

بسم الله الرحمن الرحيم

بحث در رابطه با مقام نبی اکرم و اهل‌البیت[ؑ] بود. امیرالمؤمنین♦ از حضرت رسول اکرم[ؐ] سؤال کردند: مقام شما بالاتر است یا مقام ملائکه؟ رسول خدا^{آخ} با توجه به آمادگی مخاطبی چون علی♦ فرصت را غنیمت شمردند و بابی از معارف عالیه‌ی غیبی را باز کردند. ما نیز به امید آن که باب طرح آن معارف باز شود سخنان رسول خدا^{آخ} را به میان آوردیم و گرنه فرصت زیادی نیاز هست تا به تک تک فرازهای این روایت بپردازیم. واقعاً معارف عالیه‌ی پیامبر و ائمه[ؑ] به گونه ای است که اگر هزار سال فرصت طرح آن‌ها هم فراهم شود باز مطلب به انتها نمی‌رسد. حوصله‌ی مردم نسبت به این موضوعات کم شده و اگر روحانیون ما بخواهند این نوع موضوعات را طرح کنند مردم دل نمیدهند در حالی

که آرام آرام باید مردم متوجه شوند بالآخره امامان ما این معارف را برای شیعیان طرح کردند و امام رضا[◆] به قصد تعالی شیعیانشان این روایت را به نقل از امیرالمؤمنین[◆] از قول رسول خدا[▲] طرح میکنند. یقین بدانید طرح این موضوعات در دنیای مدرن که ظلمات بیارت باطی با عالم غیب همه را آزار میدهد، بسیار نجاتبخش است و بشر میفهود مشکل اش در کجا است. امروزه مردم دنیا آنچنان از حرفهای سطحی و پوج خسته شده اند که اگر بدانند چنین معارفی در شیعه مطرح است به ذنبال کسب آن حاضرند هر زحمتی را به جان بخربند. همین طور که در مورد مهدویت وقتی میفهمند ما معتقد به وجود انسان زنده‌ای هستیم که ولی خدا است، ذهن‌های خود را متوجه شنیدن حرفهای تشیع میکنند، چون متوجه اند با چنین عقیده‌ای است که میتوان به مکتبی دست یافت که به آینده نظر دارد، مکتبی که امامش حی و حاضر است و در افق آینده‌ی جهان نقش‌آفرینی اساسی خواهد کرد. با توجه به چنین اندوخته‌ای است که پرسور کربن به ایران می‌آید. جالب است که همه‌ی کارهای خود را رها میکند و سراغ یک عالم بزرگ شیعه یعنی علامه طباطبائی «رحمه‌الله علیه» می‌رود. با اینکه پروفسور کربن یک شخصیت جهانی است ولی می‌فهمد علامه طباطبائی «رحمه‌الله علیه» از چه فرهنگ و سنتی سخن می‌گوید.

به دلیل معارف بلندی که در متون دینی ما هست، باید افقی را که ائمه[ؑ] در مقابل شیعیان‌شان باز کرده‌اند با هوصله ذنبال کرد. ما در اینجا فقط طرح موضوع می‌کنیم چون معتقد‌دم این کار مقدمه می‌شود تا خود موضوع ذنبال شود و در نتیجه با دریابی از معارف عالی الهی روبه‌رو شویم.

ائمه[ؑ]: غایت خلقت

◆ رسول خدا^{>Allāh} در جواب امیرالمؤمنین فرمودند: انبیاء از ملائکه افضل‌اند، و من از همه‌ی انبیاء افضل می‌باشم و بعد از من ای علی! تو و ائمه‌ی بعد از تو از همه افضل‌اید و نه تنها ملائکه خدام ما هستند بلکه خدام مُحبین ما می‌باشند و ملائکه‌ی حامل عرش برای کسانی که مؤمن به ولايت ما می‌باشند استغفار می‌کنند. جایگاه این سخنان به لطف الهی تا حدی تبیین شد و عزیزان متوجه شدند این سخنان غلوّ نیست، یک معرفت بزرگ است. سپس فرمودند نه تنها قضیه از این قرار است، بلکه وجود ما اهل‌البیت[ؑ] موجب وجود آدم و حوا و بهشت و جهنم و ارض و سماء شد، که از زوایای مختلف باید در موردش بحث شود. ما تنها از علت موجده اش بحث کردیم و جا دارد به عنوان علت غایی نیز مورد بحث قرار گیرد.

عرض شد از آن جهت که مقام ائمه[ؑ] صادره‌ی اول است تمام عالم به واسطه‌ی

وجود نورانی آن‌ها محقق می‌شود. ولی از جهت آن که غایت خدقت، ظهور اسماء الہی به صورت کامل و جامع است، ائمۂ ۴ به عنوان آینه‌ی تمام‌نمای اسماء الہی، غایت خدقت همه‌ی هستی می‌باشد. مثل این‌که با غبان باغ را برای ظهور میوه پدید می‌آورد. در همین رابطه جهت عالم به سوی ظهور نهایی‌ترین شکل بروز انوار الہی یعنی ظهور ائمۂ ۴ می‌باشد و از این جهت که ائمۂ ۴ غایت خلقت‌اند، منشأ همه‌ی موجودات‌اند و حدیث مشهور «كُنْتُ كَذِرًا مَخْفِيًّا فَخَلَقْتُ الْخُلُقَ لَا عَرَفَ»^۱ متوجه این بُعد از خلقت است.

برکات عقل پرورشی‌افته

در آن‌جا که فرمودند ملائکه هم به تسبیح ما تسبیح می‌گویند، موضوع سبقت ذات خود را در معرفت به پروردگار و سبقت در تسبیح و تهلیل و تقدیس را به میان آوردن و فرمودند خداوند اولین چیزی که خلق کرد ارواح ما بود، پس به توحید و به تحمیدش گویایمان نمود، به همان معنی که در جلسه‌ی قبیل عرض شد. سعی بفرمائید موضوع را از آن پائین‌تر نیاورید و با همان نگاهی که عرض شد آن‌ها را یک حقیقت نوری که مظهر جامعیت اسماء الہی هستند در نظر بگیرید. باید مواطن بود آن‌ها را از

آن مقام پائین‌تر نیاورد، حالا هر چه بالاتر ببریم درستتر می‌بینیم. همان نکته‌ای که حضرت فرمودند «نَزَّلُونَا عَنِ الرَّبْوَبِيَّةِ وَ قَوْلُوا فِينَا مَا شئْنُّم۝»^۲ ما را از پروردگار بودن پائین بیاورید سپس هر کمالی در رابطه با ما بگوئید درست گفته‌اید. اگر ائمه[ؑ] را پایین‌تر از مظاهر جامع اسماء الـھی بنگرید، آن‌ها را ندیده‌اید و هرگز از این روایت چیزی نمی‌فهمید. اگر فکر کنید یک آدمی یک گوشه‌ای نشسته و در عین حال اولین مخلوقی است که خدا خلق کرده و به توحید و تحمید خودش گویایش کرده، متوجهی باطن و حقیقت ناب مقام اهل‌البیت[ؑ] نشده‌اید. واقعاً نمیدانم در آن صورت چطور خودتان را در رابطه با این نوع روایات قانع می‌کنید. دل باید برای فهم این روایات شعور خود را رشد دهد، برای فهم چنین موضوعاتی باید خود را احمق کنیم. وقتی می‌گوئیم ائمه[ؑ] واسطه‌ی رزق‌اند باید تأمل کرد این‌ها در چه مقامی هستند که واسطه‌ی رزق می‌باشند. اگر مسئله را درست دنبال کنید متوجهی مقامی می‌شوید که تمام ملائکه در قبضه‌ی آن‌ها می‌باشند در آن صورت متوجهه موضوعات علمی و معرفتی و معنوی می‌شویم. اما اگر تصور کنیم همین شخص امام با این لباس و عصا و قبا، واسطه‌ی رزق‌اند، باید به عقل خود شک کنیم که چطور پذیرفته‌ایم

کسی که خودش در یک گوشه از این عالم قرار دارد، نان می خورد و می خواهد، و اسطهی رزق عالم هستی باشد؟ متوجه نیستیم شخص امام، ظهور یک حقیقت نوری است که اولین مخلوق است و به اعتبار آن حقیقت، واسطهی فیض است. ظاهر امام را می گیریم بعد احساس می کنیم روایات با عقلمان نمی سازد و بعد نتیجه می گیریم برای پذیرش روایات باید عقل تعطیل شود. در حالی که اگر عقل خود را تعطیل کنیم به یک کلمه از حقیقت دین هم دست نمی یابیم و آنچه را با تعطیلی عقل به دست آورده ایم هیچ ربطی به دین ندارد.

اگر به کمک نور روایات عقلمان را رشد بدھیم می توانیم به پرتوی از نور اسلام نائل شویم. چون عقل باید جلو برود تا به دین و دینداری نزد یک بشود. چطور انسان موضوعی را قبول می کند در حالی که عقل او آن را تصدیق نکرده است؟ برای قبول این نوع روایات نه تنها باید عقل را تعطیل کرد بلکه با یاد آن را پرورش داد تا سیر کند. این نوع روایات نه تنها ضد عقل نیستند بلکه ائمهؑ با احترام به عقل انسانها، آنها را متوجه حقایقی بالاتر از آن چیز هایی می کنند که عقل ابتدا در مذظر خود نمی یافت. این که حافظ می گوید:

عاقلان نقطه‌ی پرگار عشق داند که در این وجودند ولی، دارند سرگردانند

نمی‌خواهد عقل را نفی کند، می‌گوید
چطور وقتی پرگار می‌خواهد بچرخد باید
پایه‌ی آن محکم باشد، عاقلان این
اندازه محکم‌اند و عقل موجب استحکام
فرد و جامعه است اما چیز‌های بالاتری
هم هست که اگر انسان به آن جان نظر
نکند سرگردان می‌ماند و از ارتباط با
موضوعات متعالی محروم می‌گردد. حافظ
چون بالاتر از عقل را می‌شناشد به عقل
هم احترام می‌گذارد. بعضی‌ها فکر
می‌کنند وقتی بخواهند خیلی بالا بروند
و منکشف به حقایق بشوند باید عقل را
زیر پا بگذارند. در حالی‌که حریم عقل
را باید در جای خود نگه داشت و به
کمک آن فهمید منظور رسول خدا^{آخ} از این
که فرمودند توحید و تحمید ملائکه به
وسیله‌ی توحید و تحمید ما است، به چه
معنی است.

اهل‌البیت[ؑ] و تعلیم توحید به ملائکه

در ادا مه فرمودند: «فَلَمَّا شَاهَدُوا
عِظَمَ شَاءُنَا هَلَّنَا لِتَعْلَمَ الْمَلَائِكَةَ أَنْ لَا
إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّا عَبْدَهُ وَلَسْنَا بِالْهَمَةِ
يَجِبُ أَنْ نُعْبَدَ مَعَهُ أَوْ ذُونَهُ فَقَالُوا لَا
إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» ملائکه در عالم قدس متوجه
عظمت ما شدند، ما تهدیل کردیم تا
ملائکه بدانند که خدایی جز خدای یگانه
نیست و ما بندگانیم و نه خدایی که
واجب باشد همراه او و یا مادون او

پرستش شویم. پس ملائکه نیز «لا إِلَهَ إِلَّا
الله» گفتند.

می‌فرمایند: چون ملائکه عظمت شان ما را مشاهده کردند که چگونه در مقام یه‌گانگی و شکوه هستیم، گمان کردند توحید حقیقی همین است، چون یک نوع وحدت و یگانگی و انسجامی در مقام واسطه‌ی فیض‌بودن هست که زمین و آسمان را به هم پیوند داده است. ملائکه از این زاویه به نور ائمه‌ؑ نگاه کردند، ائمه‌ؑ متوجه شدند ممکن است ملائکه گمان کنند آن‌ها خدا هستند. آقای یعقوبی قائلی نویسنده‌ی کتاب سفينة الصادقین می‌گویند اولین بار که با مرحوم قاضی طباطبائی «رضوان‌الله‌علی‌ه» روبرو شدم یک لحظه گفتم نکند این خود خدا است. شکوه مرحوم قاضی طوري ایشان را می‌گیرد که چنین تصور می‌کند، بعد به خودش می‌گوید این که نمی‌شود، بعد پیش خود می‌گوید پس پیغمبر است، به خود می‌گوید پیغمبر که رحلت کرده، می‌گوید گفتم پس امام است. تا بالآخره خودش خود را متذکر می‌کند که مقام روحانی و شکوه مرحوم قاضی چنین اقتضائاتی را برای او پیش آورده است. ملائکه شکوهی در نور اهل البيت‌ؑ دیدند که گمان می‌رفت تصور کنند آن‌ها خدا هستند و منشاء قدرت و تأثیرند. آقای فخر الدین حجازی «حمدالله‌علی‌ه» وقتی جهت ملاقات امام خمینی «رضوان‌الله‌علی‌ه» به پاریس می‌روند در محضر امام، خیلی سر و ساده همان دم در می‌نشینند. حضرت امام ایشان را

می‌شناشد و می‌فرمایند: تشریف بیا وردید بالا. شکوه امام موجب می‌شود ایشان دست و پایش را گم کند. آقایان می‌گفتند تا خواست برود پهلوی امام چند بار نزدیک بود زمین بخورد. فخرالدینی که چون شیری شجاع در مقابل نظام شاهنشاهی قد عَلَم کرده بود در مقابل شکوه امام خود را هیچ می‌بیند. این شکوه یک نحوه ظهور «توحید» و نفی غیر است. شما هم اگر موحد شدید، با تمام عالم یگانه می‌شوید و شکوه خاص پیدا می‌کنید.

نظر به توحید از طریق ائمه[ؑ]

رسول خدا^۲ می‌فرمایند: ملائکه چون عظمت و شکوه و شأن ما را مشاهده کردند، متوجه توحید آن مقام شدند و لذا شروع کردیم «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» گفتند. برای این که به ملائکه بگویند مقام بالاتری هم هست و آن توحید اصلی است تا یگانگی و شکوه مطلق را در توحید اصلی ببینند. شکوه آن جمیع یگانه جامع نورانی، آنچنان چشم نورانی ملائکه را گرفت که ائمه[ؑ] دیدند ملائکه ممکن است تصویر کنند حقیقت یگانه هستی آنها هستند، لذا ذکر «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» گفتند: «لِتَعْلَمُ الْمَلَائِكَةُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» تا ملائکه بدانند آن یگانه مطلق «الله» است. در اینجا این نکته پیش می‌آید که معلوم است یگانگی خاصی در نور محمد و آل محمد[ؑ] پیدا است که ملائکه تصویر می‌کنند توحید حقیقی آن

نور است. این میر ساند که می توان یگانگی پروردگار عالم را در منظر اهل **البیت** رؤیت کرد با این خصوصیت که آن ها ما را به یگانگی مطلق راهنمایی می کنند و این ملک حقانیت اهل **البیت** است.

اگر فرهنگ مذهبی اقوام را مطالعه بفرمایید از سرخپوستان بگیرید تا هندیها به خوبی می توان فهمید این دین ها تحریف شده اند چون از توحید مذخر گشته اند که نمونه‌ی ساده‌اش دین زردشت و موضوع رقابت تکوینی اهریمن و اهورامزدا است. این ها چون نتوانستند یگانگی حضرت حق را بفهمند اهریمن را کنار خدا قرار دادند، در حالی که مگر یگانگی حق در کنار خود اجازه‌ی وجود به غیر میدهد؟ این غیر از آن است که خداوند به شیطان اذن می‌دهد و می‌فرماید: «إِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ»^۳ تو فعلًا از فرصت داده شدگان باش. اما نه این که یک خدا داشته باشیم و یک شیطان مقابل خدا. ما فقط یک خدا داریم با مظاهر مختلف، حتی شیطان به اعتبار اسم **مُضْلَلٌ**، یکی از مظاهر اسماء الـهـی است تا اگر کسی شایسته قرب نبود، خداوند او را از طریق شیطان از خود دور کند و این یکی از سنن الـهـی است تا آن کس را که شایسته قرب نیست، از سایه‌ی لطف خود براند، همان‌طور که به شیطان فرمود: «فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ

رجیم»^۴ از آن مقام خارج شو زیرا تو رانده شده‌ای. حال اگر خداوند بخواهد کسی را از آستانه‌ی رحمت خود دور کند با اسم مُضیل که در ذیل اسم جلال است، دور می‌کند، همان‌طور که با اسم جمال، بندهگان را به رحمت خود نزدیک مینماید. همه در معرض اسم جمال و جلال الهی هستند. با تجلی اسم جلال، خوف ای جاد می‌شود و با تجلی اسم جمال، رجاء. اگر کسی انسان مؤمنی باشد با تجلی اسم جلال او را متوجه می‌کند که شایسته‌ی قرب الهی نشده است ولی او را رها نمی‌کند تا شیطان او را از رحمت خدا مأیوس کند بلکه اسم جمال بر قلب او تجلی می‌کند تا امیدوار شود لذا است که گفته می‌شود قلب انسان در بین دو انگشت جمال و جلال الهی قرار دارد.^۵ تا نه مأیوس شود و نه مغرور. یکی از جلوات اسم جلال برای غیر مؤمن اسم مُضیل است با مظہریت شیطان. چون ما معتقدیم «وَ مَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا»^۶ هیچ برگی فرو نمی‌افتد مگر با علم و آگاهی و اذن پروردگار. پس نمی‌شود چیزی رقیب خدا باشد. هر اندازه که ادیان از توحید منحرف شده‌اند به همان اندازه گرفتار تحریف گشته‌اند. نمونه‌ی دیگرش مسیحیت است که

4 - سوره‌ی حجر، آیه‌ی 34.

5 - امام باقر◆: «فَإِنَّ الْقُلُوبَ بَيْنَ إِصْبَاعَيْنِ مِنْ أَصَابِعِ اللَّهِ» (بحار الأنوار، ج 72، ص 48).

6 - سوره‌ی انعام، آیه‌ی 59.

برای خدا فرزند قائل شده و لذا قرآن می‌فرماید: «**لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمٍ**»⁷ محققان کافر است کسی که بگوید مسیح فرزند خدا است. غافل از این که اگر هم عیسی جلوه‌ای از توحید دارد - که دارد - آینه‌ی نهایش توحید مطلق است، نه فرزندی در عرض خداوند همین طور که مسیحیان اولیه مثل آگوستینوس و متاخرینی مثل اکهارت معتقدند، به طوری که آگوستینوس می‌گوید: روح را سیر دادم، به هر چه رسیدم یک نوع یگانگی در آن دیدم اما آن چیز می‌گفت نه! من معبد نیستم، برو جلوتر. آگوستینوس سیر توحیدی خود را می‌گوید و نه تثلیث را که متأسفانه مسیحیت تحریف شده بر آن اصرار دارد. باید متوجه بود نور امامان معصوم نهایش توحید خداوند است و به توحید مطلق اشاره دارد، و انسان با توحیدی که در آن‌ها می‌بیند متوجه می‌شود آن‌ها بندۀ‌ی واقعی خداوندند، به همین جهت حضرت محمد ﷺ را با وصف «**عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ**» می‌شنا سید، چون یک نوع یگانگی خاص در شخصیت آن حضرت می‌یابید که حکایت از رسول بودن آن حضرت از طرف یگانه‌ی مطلق می‌کند. تا یگانه‌ی مطلق را نشنا سید از حرکات و سکنات جمال محمدی ﷺ نمی‌توانید بوي یگانگی او را استشمام کنید و متوجه شوید این عبد اوست.

اَئمَّهؑ؛ مُظَهَرٌ كَبْرِيَايِيٌّ حَقٌّ

در ادامه می‌فرمایند: «فَلَمَّا شَاهَدُوا
كَبَرَ مَحْلَنَا كَبَرْنَا لِتَعْلَمَ الْمَلَائِكَةُ أَنَّ اللَّهَ
أَكْبَرُ مِنْ أَنْ يُنَالَ عَظَمَ الْمَحْلِ إِلَّا بِهِ» پس
چون بزرگی جایگاه ما را مشاهده
نمودند، ما به بزرگی خدا اقرار کردیم
تا ملائکه بدانند خداوند بزرگتر از آن
است که کسی به جایگاه بزرگی نایل شود
مگر به وسیله‌ی کبریایی خداوند. نور
کبریایی حضرت حق آنچنان در جمال آل
محمدؐ جلوه کرده بود و ملائکه متوجه
آن کبریایی شدند که گمان کردند این
همان کبریایی مطلق است. ملائکه آن
کبریایی را در آل محمدؐ دیدند و
متأسفانه بعضی‌ها از آن غافل‌اند. گفت:
تَنْكَ چ شمان نظر مَا تَما شَا كَنَان

بَا اَيْنَ كَهْ بَاغْ بَا جَمْعَيْتْ خَا صِيْ كَهْ
دارد چیزی فوق میوه است آنقدر که به
میوه‌ها چشم دوخته‌ایم به باغ و بستان
نظر نداریم. از ائمَّهؑ شفای دست و
پای خود را می‌خواهیم و لی از مذظر
آن‌ها به تماشای کبریایی حق نمی‌نشینیم
تا خودخواهی‌های ما را در مان کنند.
اگر انسان‌ها خود را از آرزو‌های محدود
دنیایی آزاد کنند با نظر به اهل
البیتؐ با نور کبریایی خداوند آشنا
می‌شوند و با کبریایی پروردگار عالم
مأنوس می‌گردند. شخصی از حضرت صادق♦
پرسید با توجه به این که «الله اکبر»
یعنی خدا بزرگتر است، بزرگتر از

چید است؟ حضرت فرمودند: «أَكْبَرُ مِنْ أَنْ يُوصَفَ»⁸ برتر از این است که تو صیف شود. کبریایی حق، کبریایی نفسی است و خود او، حقیقت کبریایی است و نه کبریایی نسبی تا بگوییم از چیزی بزرگ‌تر است. در حرکت جوهری ملاحظه کردید که ذات عالم ماده چیزی نیست که حرکت کند، بلکه خود حرکت است. کبریایی حضرت حق هم خود کبریائی است نه این که بزرگ است نسبت به بقیه‌ی چیزها. می‌گویند سقف مساجد را بلند بسازید تا نمایش کبریایی خداوند باشد و به طور کلی کراحت دارد در شهرها خانه‌ها بلندتر از مساجد باشد چون در مقابل کبریایی خانه‌ی خدا کسی نباشد برای خود و خانه‌اش کبریایی قائل باشد. با نمایان بودن خانه‌ی خدا از سایر خانه‌ها، صورت شکوه و کبریایی امور خدایی نمود می‌باشد و جذبه‌ی عبودیت و ذل بندگی ما صورت عینی پیدا می‌کند و چنین فضایی ما را به کبریایی حضرت رب العالمین منتقل مینماید. در روایات داریم اتاقی که ارتفاع سقف آن بلندتر از سه یا چهار زرع باشد شیاطین در آن جای می‌گیرند.⁹ چون روح تکبر انسان در آن تقویت می‌شود و زمینه‌ی حضور شیطان و القیات آن فراهم می‌گردد. جامعه‌ای که کبریایی حق را نشناشد به امید رسیدن به کبریایی،

8 - توحید صدوق، ص 313.

9 - بحار الانوار، ج 73، ص 154.

گرفتار انواع خودبینی‌ها و رقابت‌ها می‌شود در حالی که خداوند می‌فرماید: «اَكَبْرِيَاءُ رَذَايِيَ وَ الْعَظِيمَةُ اَرَأَيِ فَمَنْ تَأَرَّعَنِي فِي شَيْءٍ مِنْهُمَا قَصَمْتُهُ»^{۱۰} کبریایی روپوش من و عظمت پوشش من است هر کس با من در یکی از آن دو به منازعه و رقابت بپردازد، پشت او را می‌شکنم. اگر انسان نظر به کبریائی حق بیفکند نوری از کبریایی حق در قلب او تجلی می‌کند.

در همین رابطه عطار نیشابوری در ابتدای تذكرة الاولیاء در مورد امام صادق ♦ می‌گوید: «صادق را گفتند: همه‌ی هنر‌ها داری، زهد و کرام باطن و قرة العین خاندانی، ولیکن بس متکبری». گفت: «من متکبر نیام، لیکن کبر کبریائی است، که من چون از سر کبر خود برخاستم کبریایی او بیامد و به جای کبر من نشست. به کبر خود کبریایی نشاید کرد اما به کبریایی او کبر شاید کرد».^{۱۱} شما می‌توانید این نوع کبریایی را در بعضی از اهل ایمان ملاحظه کنید، این افراد خودشان خوب متوجه‌اند این کبریائی حق است که در این افراد جلوه کرده است، به همین جهت در مقابل هر حقی، بهشت در تواضع‌اند، هرچند شما در آن‌ها کبریایی می‌بینید. ملائکه کبریایی حق را در نور ائمه[ؑ] مشاهده کردند و ائمه[ؑ] کبریائی

10 - بحار الانوار، ج 70 ، ص 193 .

11 - تذكرة الاولیاء، انتشارات بهزاد، ص 17 .

حق را به آن ها نمایاندند و همیشه
ائمه[ؑ] همین طور عمل می‌کنند.

در ادامه می‌فرمایند: «فَلَمَّا شَاهَدُوا مَا جَعَلَهُ لَنَا مِنَ الْعِزَّ وَ الْقُوَّةِ قُلْنَا لَاحَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِإِلَهٍ» پس آنگاه که آنچه خداوند از عزت و قوت برای ما قرار داده بود مشاهده کردند، ما گفتیم: «لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِإِلَهٍ لِتَعْلَمُ الْمَلَائِكَةُ أَنْ لَا حَوْلَ لَنَا وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِإِلَهٍ» تا ملائکه بدانند هیچ قدرت و توانایی در هستی نیست مگر آن که از خدا است و به خدا ختم می‌شود. «فَلَمَّا شَاهَدُوا مَا أَنْعَمَ اللَّهُ بِهِ عَلَيْنَا وَ أَوْجَبَهُ لَنَا مِنْ فَرْضِ الطَّاغِيَةِ قُلْنَا الْحَمْدُ لِلَّهِ» سپس چون ملائکه آنچه را خدا به و سیله‌ی آن بر ما نعمت داد و نیز وجوب اطاعتی را که برای ما قرار داده، مشاهده کردند، گفتیم «الْحَمْدُ لِلَّهِ»، تا معلوم شود این نعمت‌ها از خدا است. «لِتَعْلَمُ الْمَلَائِكَةُ مَا يَحِقُّ لِلَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ عَلَيْنَا مِنَ الْحَمْدِ عَلَيَّ نِعْمَةٌ فَقَالَتِ الْمَلَائِكَةُ الْحَمْدُ لِلَّهِ» تا ملائکه آگاه شوند حمدی که شایسته‌ی خدا است و ذکرش بر ما واجب است، به جهت نعمت‌های اوست. پس آن ها نیز گفتند: الحمد لله.

رجوع به توحید از طریق ائمه[ؑ]

رسول خدا^{صلی الله علیه و آله و سلم} بعد از نکات فوق نتیجه می‌گیرند: «فَبِنَاءً اهْدَدُوا إِلَيَّ مَعْرِفَةٌ تُؤْحِيدُ اللَّهَ وَ تُسْبِحُهُ وَ تَهْلِيلُهُ وَ تَحْمِيدُهُ وَ تَمْجِيدُهُ» پس ملائکه از طریق ما به

معرفت توحید الهی و تسبیح و تهذیل و تحمید و تمجید خداوند هدایت شدند. توجه داشته باشید در این فراز بر نکته‌ی ظرفی تأکید دارند. عنایت دارید که سیر انسان باید یک قاعده‌ای داشته باشد تا همواره کثرت را به وحدت سیر بد هد. ولی این که انسان بتواند کثرت را در عین وحدت بنگرد و در نظر به کثرات به حقیقت یگانه‌ای که در هستی جاری است منتقل شود، یک شعور متعالی است. جامعه‌ی پریشان و تمدن‌ویران، تمدن و جامعه‌ای است که کثرت‌ها را مستقل بنگرد. اگر کسی نتواند کثرت‌ها را به وحدت رجوع دهد از توحید بهره‌ای نبرده است. همین‌طور که شما تمام وجود‌ها را به خدا برمنی‌گردانید، باید بتوانید تمام کمالات را هم به الله رجوع دهید. در چنین شرایطی تمام کمالاتِ ظاهر شده از خدا را باید به مظہری که مظہر جامع اسماء‌اللهی است ارجاع دهید، و امام، مظہر اسم «الله» است پس هر اسمی به امام برمنی‌گردد. اگر انسان نتواند هر کثرتی را به وحدت برگرداند، گرفتار شرک شده است و نتوانسته موضوعات را به سوی مبانی‌شان سیر دهد. همین‌طور که فرهنگ غرب هیچ چیزی را به حق بر نمی‌گرداند و نمی‌تواند دارو را به شافی وصل نماید. در حالی که خدای شافی، در بستر شفای خودش، وسائلی قرار داده است، اگر کسی به نور شافی از این بستر استفاده کند شفای حقیقی پیدا می‌کند و گرنه، در

صورتی هم که به سلامتی دست یابد مغرور
می شود. وقتی نظر به خدا بود و خدا
وارد زندگی شد سلامتی‌های به دست آمده
به همراه خود مصیبت بهبار نمی‌آورند.
شکسته‌بندهای قدیم چون خدا را همه‌کاره
می‌دانستند در عین اینکه سختترین
شکستگی‌ها را جا می‌انداختند، یا پولی
نمی‌گرفتند یا خیلی مختصر، هرچه مردم
می‌دادند می‌پذیرفتند. ولی از آن وقتی
که برای شفای خود، امیدمان به پزشکان
جدید افتاد اگر هم ما را درمان کنند،
سلامتی که از طریق آن‌ها به ما برسد با
خا نه خرابی همراه است، چون به نور
شافی کارها انجام نمی‌شود. وقتی روح
ارتباط با وحدت از بین رفت، کثرت به
خودی خود هدف می‌شود. وقتی کثرت، هدف
شد پزشک کثرت‌زده به بیمار می‌گوید اگر
این مقدار پول ندهی عمل را انجام
نمی‌دهم و با این روش همه چیز به هم
میریزد. چون رابطه‌ی کثرت از وحدت
منقطع شد. می‌گویند شریعت الله‌ی چه
نفعی دارد؟ شریعت الله‌ی موجب می‌شود که
شما حریص نشوید.

همین طور که اگر ما وجود هر چیزی
را به خدا نسبت ندهیم مشرک هستیم و
بدون مبنا به امور نگاه می‌کنیم، همین
طور اگر با مظہر اسم جامع الله ارتباط
برقرار نکنیم مشرک خواهیم بود و به
انواع بحران‌ها گرفتار می‌شویم. مظہر
اسم جامع الله، مقام «أَوْلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ»
است، یعنی نبی اکرم و اهل البيت ع.
هر کس بخواهد خدا را تسبیح و تمجید و

تهلیل کند اگر از مذظر مظہر جامع اسماء الـھی به خدا نذگرد با خدای جامع مرتبط نیست. اگر بخواهید خدا را تمجید و تهلیل کنید باید «الله» را که مقام جامعیت است بنگرید و آن ممکن نیست مگر از طریق مظاہر الله تا با «لا الله الا الله» گفتن، «الله» را یگانه بینیید. ملائکه یاد گرفتند که باید با نور اهل‌البیت[ؑ] که مظہر اسم جامع الـھی‌اند، تهلیل کنند.

تهلیل ملائکه به تهلیل اهل‌البیت[ؑ]، تهلیل خواهد شد، چون وقتی اهل‌البیت[ؑ] خدا را تهلیل کنند با قلبی که حامل همه‌ی اسماء الـھی است، تهلیل کرده‌اند و «لا الله الا الله» گفته‌اند یعنی به تهلیل محمدی ؐ تهلیل کرده‌اند. این است معنی این که رسول خدا ؐ می‌فرمایند: «فَيَنَّا إِلَيْنَا أَهْتَدُوا إِلَيْنَا مَعْرِفَةٌ تَوْحِيدِ الله وَ تَسْبِيحِهِ وَ تَهْلِيلِهِ وَ تَحْمِيدِهِ وَ تَمْجِيدِهِ» ملائکه از طریق ما به معرفت توحید «الله» و تسبیح و تهلیل و تحمید و تمجید حضرت «الله» هدایت شدند. می‌فرماید: «بِنَا» یعنی به نور ما معرفت حضرت «الله» برای ملائکه ممکن شد، چون باید از منظر انسان کامل که جامع همه‌ی اسماء الـھی است آن معرفت را به دست آورند، مثل آن که یک آیه را باید در همه‌ی سوره و هر سوره را در همه‌ی قرآن ببینید تا آن آیه را درست دیده باشد. اگر هر اسمی در حقیقت اسماً جامع دیده شود می‌توان گفت: «إِنَّ الله هُوَ

الرَّزَاقُ»¹² یعنی «الله» است که تنها رزاق است. در منظر اسم الله، رزاق را مینگرید. یا میگوئید: «هُوَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»¹³ یعنی او که «الله» است و جامع همهی اسماء الهی است، عزیز و حکیم است. عزیز و حکیم دو اسم از اسماء الهی است که در حقیقت اسم «الله» معنی و ظهور دارند. یا میگوئید: «وَهُوَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ»¹⁴ و او که الله است، یگانهی عالم است و جز او معبودی نیست. در تمام این آیات نظر به «الله» است و از مذظر اسم «الله» به بقیهی اسماء نظر می شود تا در هر صورت «الله» دیده شود منتها به جلوهی اسم رزاق یا عزیز یا حکیم.

تسبیح الهی یعنی تسبیحی که آن تسبیح، تسبیح انسان کامل است، در آن صورت تسبیح ما تسبیح «الله» میباشد. تا الله را نشنا سیم حمد «الله» را نمیشنا سیم. الله را کسی میشنا سد که قلبش محل تجلی نور الله باشد، یعنی تمام اسماء الهی در قلبش به صورت جامع و یگانه مستقر باشند.

هنرمندان قدیم هنر خود را از عالم قدس به دست میآوردند. امروزه این کاسه و کوزه هایی که در موزه ها میبینید، وسائل زندگی مردم قدیم بوده است. ولی چون با دلی که نظر به عالم

12 - سوره‌ی ذاریات، آیه‌ی 58.

13 - سوره‌ی سباء، آیه‌ی 27.

14 - سوره‌ی قصص، آیه‌ی 70.

غیب داشته، ساخته می‌شد، زیبایی و هماهنگی خاصی دارند. آن‌ها جلوات نور غیدبی را در کارشان اعمال می‌کردند و آن کاسه و کوزه‌ها را می‌ساختند و به همین جهت یک نحوه جامعیت یا هماهنگی در آن می‌یابید. عالم ماده هر چیزش چیزی هست و چیز‌ها نیست. این چوب، آب نیست. آن سنگ، گوشت نیست. در حالی که عالم غیب این‌طور نیست، هر چیزش همه چیز است. مثل نفس ناطقه‌ی انسان که هم گوینده است و هم شنونده و هم بیننده و هم فکر می‌کند و هم عقل دارد. حال اگر کسی برای ساختن چیزی از عالم غیب الهام بگیرد چیزی که می‌سازد یک نحوه جامعیت در آن هست و با نظر کردن به آن شیء، انسان به صورت غیدبی آن شیء منتقل می‌شود، مثل دریا که انسان را به شکوهی خاص منتقل مینماید، چون به تدبیر الهی ساخته شده است. هنرمندان گذشته هنرمند صرف نبودند، آدم‌های متدينی بودند که زندگی زیبایی داشتند و سعی می‌کردند با زیبایی‌های عالم معنا مرتبط باشند و آن زیبایی‌ها را صورت خارجی بدھند، ولذا خودشان هم که آثار خود را میدیدند به نور باطنی آن آثار منتقل می‌شدند. ما هم که نگاه می‌کردیم به همان نور منتقل می‌شدیم. برای همین یک کوزه‌گر بعد از سی سال کوزه‌اش را که می‌ساخت و به آن نگاه می‌کرد، به سی سال معاشقه با عالم غیب نگاه می‌کرد و خودش بیشتر از بقیه اثر خود لذت می‌برد و گله هم نمی‌کرد

چرا بقیه به آثار او توجهی ندارند و
مند ظر بازنشسته شدن هم نبود. در آن
نوع زندگی‌ها بازنشستگی معنی نمی‌داد،
چون زندگی‌ها با عالم قدس مرتبط بود.

عرض بندۀ این است که چون هنر، یک
نحوه ارت باط هنرمند با عالم غیر
بوده، آثار هنری نیز جامعیت داشته
است و لذا وقتی به آن نگاه می‌کردید
همه‌ی غیب را می‌دیدید. هر چند آن اثر
هنری، کوزه باشد. در حالی که در فضای
فرهنگ مدرنیته نظر هنرمند به نظر
مردم متصل است و این که چه موقع مردم
کار او را می‌پسندند، او به باطن
عالم، نظر ندارد. این یک نوع
گرفتارشدن در اهواء سرگردان و میل‌های
پر اکنده‌ی مردم است. در فضای توحیدی
اگر به کوزه هم نظر کنید به یک حقیقت
جامع معنوی منتقل می‌شوید. عین
برخوردي که با گل دارید. در فضای
توحیدی گاهی متوجه نیستید که این گل،
شما را به یک حقیقت جامع معنوی منتقل
می‌کند، ولی با این‌همه، از تماشای آن
احساس آرامش می‌کنید چون دارای کمالات
جامع عالم غیر است و شما را به آن
جامعیت منتقل می‌کند. با همین دید
ملائکه تهلیل می‌کنند اما به نور جامع
محمدی \checkmark . رسول خدا \checkmark برای روشن کردن
این حقیقت فرمودند: «فَيَنَا اهْتَدُوا» پس
به ما و از منظر ما به معرفت الهی و
تسبیح و تهلیل الهی دست یافتند.

خدایا به حقیقت اهل‌البیت[ؑ] به ما
کمک کن تا از مسیر نورانی این
خانواده به توحید تو نایل آییم.

«السلام علیکم و رحمة الله و برکاته»

جلسه‌ي هفتم ، چگونگي هدایت ملائكه از طريق اهل البيت

بسم الله الرحمن الرحيم

همان طور که مستحضرید نبی اکرم ﷺ به حضرت امیر المؤمنین♦ متذکر شدند که «ما خَدَقَ اللَّهُ عَزْ وَ جَلْ خَدْقًا أَفْضَلَ مِنْ ذَيْ» خداوند هیچ مخلوقی را برتر از من خلق نکرد. در واقع حضرت میخواهند بابی از معارف آسمانی را باز کنند تا بشر متوجه شود ذهن و فکر و قلبش را به کجا سوق دهد. امیر المؤمنین♦ خوب میفهمند این حرف به چه معنی است و از چه مقامی حکایت میکنند، با سؤالی که فرمودند نتایج بزرگی را نصیب بشریت کردند. رسول خدا ﷺ در جواب سؤال امیر المؤمنین♦ که پرسیدند: مقام شما افضل است یا ملائكة؟ فرمودند: همه‌ی انبیاء از ملائکه برترند و من از همه‌ی انبیاء برتر میباشم و روشن فرمودند ملائکه، خدام اهل البيت و خدام محبین

اهلالبیت[ؑ] هستند. مبانی معرفتی این موضوع در جلسات گذشته تا حدی بحث شد. بعد فرمودند: اگر ما خلق نشده بودیم هیچ چیزی خلق نمی‌شد که عرض شد این سخن به یک اعتبار به مقام واسطه‌ی فیض‌بودن آن ذوات مقدس نظر دارد و به یک اعتبار ناظر است به مقام غایت خلقت بودن آن‌ها. به این معنی که عالم با جلوه‌ی ناب انسان کامل معنای خود را پیدا می‌کند، همان‌طور که با غیان با نظر به میوه‌ای که به دست می‌آید، باع را احداث می‌کند. پس این‌که می‌فرمایند: اگر ما خلق نشده بودیم عالم خلقد نمی‌شد، نظر به موصومین[ؑ] دارد از آن جهت که غایت خلقتاند و همه‌ی عالم برای ظهور کمالات آن‌ها خلق شده تا بستر نمایش انسان‌هایی باشد که آینه‌ی جمال کمالات رب العالمین‌اند. در واقع خداوند با ایجاد مخلوقات می‌خواهد جمال خود را در آینه‌ی مخلوقات به تماشا بنشیند و آن آینه‌ای که به نحو کامل حق را در اسماء الله‌ی به صورت جامع مینمایاند، انسان کامل است. یک وقت خداوند خود را در نزد خود می‌بیند، یک وقت می‌خواهد خود را در آینه‌ی مخلوقاتش ببیند و از جهت دوم است که خلقت واقع می‌شود و در این رابطه انسان‌های کامل غایت خلقتاند. گفت:

چپو آدم را جمال خویش بر
.....

جمال خویش را در آدم به تماشا می‌نشینند و برای تماشای جمال خود آدم را خلق کرده است، چون کمال مطلق به غیر از کمال مطلق به چیز دیگری نظر ندارد و لذا به غیر از خودش به هیچ چیز دیگری نظر نمی‌کند.

اهمه^ه: غایت خلقت

شما این مسجد را بنا می‌کنید برای این که در آن نهاد برگزار شود. یعنی در ساختن آن به غایتی بالاتر از آجر و سیمان‌ها نظر دارید. اگر آن وقتی که آجر و سیمان‌ها را خریداری می‌کردید غایتی در نظرتان نبود هیچ قدمی برای خرید آن برنمی‌داشتید. حضرت رب العالمین خود را دوست دارد چون کامل است، کمال کامل، به دوست داشتن کمال است و لذا خود را در تمام مراتب دوست دارد و همواره خودش مطلوب خودش می‌باشد. در نتیجه مخلوقی که جمال رب العالمین را نشان میدهد مطلوب است. پس خداوند برای نظر به غیر خود خلق نمی‌کند ولی کمال او اقتضا می‌کند که خود را که عین کمال است دوست داشته باشد. این نوع دوستداشتن؛ دوستداشتن عین کمال است، مثل ما نیست که اگر خودمان را دوست داشته باشیم موجب یک نوع خودخواهی و خودبینی شود. همین‌طور که تکبر برای خدا کمال است و نظر به تکبر یا ای حق دارد ولی تکبر برای ما ضعف است، چون تکبر یا ای برای ما دروغ

است. قرآن در وصف خداوند می‌فرماید: خداوند جبار و متكبر است^۱. در آن آیه بزرگی خود را ارائه میدهد. در همین راستا چون خود را کامل می‌یابد و اقتضای موجود کامل این است که کامل را دوست داشته باشد و در مورد خداوند دوستداشتن کامل به دوستداشتن خودش است، در تمام جلوات و مراتب، رسول الله ﷺ را هم دوست دارد. چون جمال خدا ﷺ نشان میدهد. در همین رابطه رسول خدا ﷺ در روایت مورد بحث می‌فرمایند: «يَا عَلِيٌّ لَوْ لَا نَحْنُ مَا خُلِقَ آدَمُ وَ لَا حَوَاءُ وَ لَا الْجَنَّةُ وَ لَا النَّارُ وَ لَا السَّمَاءُ وَ لَا الْأَرْضُ» اگر ما نبودیم نه آدم خلق می‌شد و نه حوا و نه بهشت و نه جهنم و نه آسمان و نه زمین. چون تمام این مخلوقات مقدمه‌اند تا انسان کامل خلق شود و اسماء الهی به نمایش بیایند. همه‌ی این مخلوقات بستر است برای نمایش عالی‌ترین شکل وجود که همان ائمه‌[ؑ] هستند. رسول خدا ﷺ فرمودند: چگونه ما افضل از ملائکه نباشیم در حالی‌که «قَدْ سَبَقْنَاهُمْ إِلَيْ مَعْرِفَةٍ رَبِّنَا» ما از آن‌ها در شناخت پروردگارمان سبقت گرفتیم و در تسبیح و تهلیل و تقدير خداوند از ملائکه در رتبه و شرافت برتری قرار داشتیم. یک وقت یک نفر زودتر از دیگری وارد مکانی می‌شود، این به خودی خود کمالی برای آن فرد نیست، چون در مکانی قرار

دارند که در عرض دیگران خواهد بود.
اما در عالم مجردات سبقت، سبقت طولی
و رتبه‌ای است و در نتیجه آن که در
شناخت پروردگار خود سبقت گرفته در
قرب بیدشتی قرار دارد و بقیه در ذیل
مرتبه‌ی او قرار می‌گیرند. سپس
فرمودند: «لَأَنَّ أَوَّلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ
خَلَقَ أَرْوَاحَنَا فَأَنْطَقَنَا بِتَوْحِيدِهِ وَ
تَحْمِيدِهِ» این سبقت در معرفت پروردگار
و تسبیح و تهلیل و تقدیس او به جهت
آن بود که خداوند در ابتدای امر، روح
ما را خلق فرمود و ما را به توحید
خود گویا نمود.

عنایت دارید که این روایت از نظر
سند و محتوا روایت محکمی است و لذا
اگر با همین مضمون روایاتی داریم که
سند آن‌ها ضعیف است به اعتبار این
روایات به آن‌ها نیز اعتماد می‌کنیم.
حال اگر شخصی نظر دهد روایت «اَوَّلَ مَا
خَلَقَ اللَّهُ نُورِي» که رسول خدام[ؐ] فرموده‌اند؛
در مجتمع روایی ما از زمان مجلسی[ؓ] «جنة الله عاليه»
به بعد مطرح شده، نباید تصور کرد که
این روایت قبلًا در مجتمع روایی ما
ذبوده و در زمان مجلسی ساخته شده
است. چون این نوع روایات که از جمله‌ی
روایات اخلاقی، عرفانی و معرفتی است
بیدشت در محافل اخلاقی و معرفتی مطرح
بوده نه در محافل فقهی و لذا ضرورتی
نمیدیده‌اند که مکتوب بشود و یا
سلسله‌ی راویانش گفته شود. ولی چون
نظیر آن در روایات موثق، موجود است،
آن را قبول می‌کنیم. بعضی‌ها طوری

تحقیق میکند که اندگار اصلاً چنین مضامینی در روایات وجود نداشته است و متأسفانه نتیجه‌ی تحقیقشان موجب سستشدن اطمینان خوانندگان به این نوع روایات ارز شمند می‌شود. این‌جا حضرت رسول اکرم ﷺ می‌فرمایند: «لَأَنَّ أَوْلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَ أَرْوَاحَنَّا» برای این‌که اولین چیزی که خدا خلق کرد خلقت ارواح ما بود. ملاحظه بفرمایید این روایت با آن روایت که حضرت رسول خدا ﷺ فرمودند: «أَوْلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورِي» اولین چیزی که خدا خلق کرد نور من بود، فرقی ندارد. به جای آن‌که تحقیق کنند و شواهد تأیید روایات را پیدا نمایند، اطمینان افراد را نسبت به روایات سست می‌کنند!

نحوه‌ی وسعت نور اهل‌البیت \mathbb{a} در هستی

بحث شد که حضرت فرمودند ملائکه با رؤیت کمالات ما و با توجه به این که آن کمالات آنچنان وسیع و گسترده بود، نتوانستند بفهمند نور ما، نور مخلوقیت است. روشن می‌شود و سعت نور اهل‌البیت \mathbb{a} آنچنان گسترده است که ملائکه نمی‌تواند بین نور آن‌ها و نور خالق هستی تفکیک کنند زیرا ملائکه ملاحظه می‌کردند که آن نور منشأ همه‌ی برکات‌به عالم هستی است ولی پیامبر و ائمه \mathbb{a} کمکشان کردند تا بتوانند بین نوری که واسطه‌ی فیض عالم هستی است با

نوری که مذشأ اصلی فیض است، تفکیک کذند. مثل آن که ما در ساحل اقیانوس یا کنار دریا نمی‌توانیم تفکیک کنیم که در کنار اقیانوس هستیم یا دریا. ولذا حضرت می‌فرمایند: «فَلَمَّا شَاهُدُوا أَرْوَاحَنَا نُورًا وَاحِدًا» وقتی که ارواح ما را یک نور یگانه همه جانبه در تمام هستی دیدند و هرچه نگاه کردند حضور ما بود که عالم را پر کرده بود - مثل حضور اسم اعظم در هستی - امر ما را عظیم داشتند با این تصور که خالق هستی همین نور است ولی ما خدای را تسبیح کردیم تا ملائکه بدانند ما مخلوقی از مخلوقات خدا هستیم. جالب است که متوجه باشیم اهل‌البیت[ؑ] به عنوان حاملان اسماء الہی چه نوع حضوری در عالم دارند و چگونه خداوند با اسماء خود عالم را مدیریت می‌کند و وقتی اسم اعظم نزد اهل‌البیت[ؑ] است پس در هر جایی هر موجودی که به اسمی ظاهر است، اهل‌البیت[ؑ] در آنجا حاضرند، آن هم با جنبه‌ای اعظم از آن اسم و با حضوری که سایر اسماء الہی نیز در آن به صورت جامع حاضرند و این می‌رساند در تمام هستی، اعظم هر چیزی در نزد اهل‌البیت[ؑ] است و آن‌ها در کنار هر چیز به صورت اعظم آن چیز حاضرند.

عنایت داشته باشید که باید تمام این موضوعات را در حالت وجود نوری در نظر داشت و گرنه متوجه پیام اصلی این روایات نمی‌شویم. وجود ارواح مقدس اهل

البیت[ؐ] و نحوه‌ی حضور آن‌ها به اسم اعظم، مثل حضور «حیات» است در بدن. حیات من در هر قسمی از سلول‌های من، موجود است آن‌هم به نحوی خاص که تمام سلول‌ها را در برگرفته و به جهت حضور حیات است که سلول‌ها زنده‌اند، بدون آن که حیات در درون یا بیرون سلول باشد، تمام سلول‌ها در قبضه‌ی حیات‌اند. حامل اسم اعظم، حامل همه‌ی اسماء از جمله حامل اسم حی است، منتها به صورت حیات اعظم، در نتیجه تمام حیات من در قبضه‌ی اشراق حیات اعظم است. نور اهل‌البیت[ؐ] که حامل اسم اعظم است هر جا در هستی و در هر صحنه‌ای به صورت اعظم و در حالت یگانه با هر موجودی حاضر است. پس از این فرمایش حضرت[ؐ] ساده نگذرید که می‌فرمایند: وقتی ملائکه نور ما را به صورت واحد دیدند آن را بزرگ داشتند. واحد بودن اهل البیت[ؐ] به این معنی است که نور آن‌ها تمام هستی را پر کرده و در همه‌ی عالم ظهور نموده است. پس برای توجه ملائکه را هی جز این نبوده که می‌فرمایند: «فَسَبَّحُنا لِتَعْلَمَ الْمَلَائِكَةَ» پس ما تسبیح گفتم تا ملائکه متوجه باشند با آن‌همه حضور، باز ما در مقام مخلوقیت هستیم و از آن طریق عبودیت خود را نشان دادیم تا علاوه بر اظهار عبودیت، تعلیمی هم برای ملائکه باشد. سپس حضرت فرمودند: «فَلَمَّا شَاهَدُوا عِظَمَ شَأْنِنَا» چون ملائکه عظمت شأن ما را دیدند و آن

نحوه حضور و آن‌ها که کمال را مشاهده کردند، برای تو جه ملائکه به توحید الهی «فَلَّذَا»، «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» را اظهار کردیم تا به آن‌ها تعلیم داده باشیم که ما را مع بود ندانند. تا این‌که فرمودند: «فَلَمَّا شَاهَدُوا مَا جَعَلَهُ لَنَّا مِنْ الْعَزِّ وَ الْقُوَّةِ قُلْنَا لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِإِلَّهِ» پس چون ملائکه عزت و قوتی که خداوند برای ما قرار داده بود مشاهده کردند، گفتیم: «لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِإِلَّهِ». ملائکه در تمام صحنی هستی متوجهی حضور ائمه[ؑ] به نور عزت و قوت گشتند. نوری که همه‌ی عزت‌ها و قوت‌ها به آن ختم می‌شود. در آن حال نمی‌توانستند ما فوق آن حضور گسترده، حضوری را تصور کنند، هر چه می‌دیدند حضور عزت و قدرتی بود که تمام مراتب عالم را پر کرده بود به آن صورت که جز ائمه[ؑ] را با تجلی نور عزت و قدرت نمی‌دیدند. «قُلْنَا لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِإِلَّهِ» حضرت می‌فرمایند: ما حول و قوت را به خدا برگرداندیم. «لِتَعْلَمَ الْمَلَائِكَةُ أَنْ لَا حَوْلَ لَنَا وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِإِلَّهِ» تا ملائکه بدانند آن عزت و قوت مبدأ دیگری دارد.

«فَلَمَّا شَاهَدُوا مَا أَنْعَمَ اللَّهُ بِهِ عَلَيْنَا وَ أَوْجَبَهُ لَنَا مِنْ فَرْضِ الطَّاعَةِ قُلْنَا الْحَمْدُ لِلَّهِ لِتَعْلَمَ الْمَلَائِكَةُ مَا يَحِقُّ لِلَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ عَلَيْنَا مِنَ الْحَمْدِ عَلَيْنَا نِعْمَهُ فَقَالَتِ الْمَلَائِكَةُ الْحَمْدُ لِلَّهِ» سپس چون ملائکه آنچه را خدا به و سیله‌ی آن بر ما نعمت داد و نیز و جوب اطاعتی را که برای ما

قرار داده، مشاهده کردند، گفتیم «الْحَمْدُ لِلّٰهِ» تا ملائکه آگاه شوند حمدی که شایسته‌ی خدا است و ذکرش بر ما و اجب است، به جهت نعمت‌های او است. ملائکه نیز گفتند: «الْحَمْدُ لِلّٰهِ». می‌فرمایند: ملائکه در مذظر خود نوری از ما را دیدند که آن عبارت بود از نعمت‌وجوب اطاعت از ما. طبیعی است که تصور کنند این نوری که اقتضا می‌کنند تا مخلوقات از آن اطاعت کنند، همان نور پروردگار عالم باشد و ملائکه چنین تصور کردند که نور اهل‌البیت ؑ همان نور پروردگار است و اهل‌البیت ؑ با گفتن «الْحَمْدُ لِلّٰهِ»؛ ملائکه را متوجه کردند که اطاعت از اهل‌البیت ؑ نعمتی از طرف پروردگار عالم است برای آن که انسان‌ها بتوانند از طریق آن اطاعت به سرچشمه‌ی نعمت متصل شوند و از آن طریق نقص‌های خود را جبران کنند. اطاعت یعنی نظر به نور الـهی و پذیرفتن آن، که لازمه‌ی آن نفی منیت خود و طلب حکم معبدود است. ملائکه مشاهده کردند نوری در عالم هست که برای متصل شدن به سرچشمه‌ی کمال، اقتضا می‌کند که از آن اطاعت کنند و خود را در مقابل آن نفی نمایند. قبل از آن که فرستگان گـهان کنند نور اهل‌البیت ؑ نور پروردگار است آن نور گفت: «الْحَمْدُ لِلّٰهِ» و نظرها را متوجه کمال مطلق کرد و این از خصوصیات اصلی اهل‌البیت ؑ است که هیچ کس را به خود مشغول نمی‌کنند بلکه با تمام وجود انگشت اشاره به حق دارند.

بعد از طرح نکات فوق مبني بر اين‌كه
چگونه ائمه[ؑ] به ملائکه تعلیم دادند،
در جمع‌بندی مي‌فرمایند: «فَيَنْذَارُهُمْ أَهْلَدُوا
إِلَيْهِ مَعْرِفَةً تَوْحِيدِ اللَّهِ وَ تَسْبِيحَهُ وَ تَهْلِيلَهُ
وَ تَحْمِيدَهُ وَ تَفْجِيدَهُ» پس به وسیله‌ی ما
بود که ملائکه به معرفت توحید و تسبيح
و تهليل و تحمید و تمجید خداوند
هدایت شدند و اي علی! ملائکه از اين
طریق در مقامات خود در نور قرار
دارند. چون همان‌طور که مستحضرید حضرت
صادق◆ در رابطه با تبیین این مقام
مي‌فرمایند: «أَنْحُنْ وَ اللَّهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى»²
به خدا سوگند اسماء حسنایي که خداوند
فرموده او را به آن اسماء بخوانيد،
مائیم. چون خداوند در قرآن مي‌فرماید:
«وَ اللَّهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَإِذَا دُعُواً بِهَا»³ و
از آن خدا است اسماء حسنی، پس او را
به آن اسماء بخوانيد. وقتی حضرت
مي‌فرمایند به خدا سوگند مائیم آن
اسماء حسنایي که خداوند فرموده او را
با آن اسماء بخوانيد، يعني از طریق
ائمه[ؑ] مي‌توان به خدا رسید. به شرطی
که نظرها به سوی خداوند باشد و گرنده
آن که را روی به دیدن روی نبی
.....

شرط قبولی عمل

آن کسي که به دنبال خدا نیست و خدا
را نمی‌شناسد، مظاهر الهی را هم

2 - بحار، ج 25، ص 5.

3 - سوره‌ی اعراف، آیه‌ی 180.

نمیبیند. در دنیا پنجره هایی هست که محل نهایش اسماء الهیاند اگر کسی خداشناس باشد متوجه آنها میشود. انقلاب اسلامی یکی از آن پنجره ها است، در حالیکه بعضیها با اینکه مدعی خداشناسی هستند به دشمنان انقلاب اسلامی بیدشتر نزدیکاند تا به انقلاب اسلامی. اینها خدایی را که باید در مظاهرش بیابند در جایی جستجو میکنند که هیچ نوری از خدا در آن نیست. راز این که حضرت قسم خوردنده که «**نَحْنُ وَ اللَّهُ الْأَسْمَاءُ الْخُسْنَى**» به این جهت است که راه اصلی را نشان میدهند و روشن میکنند. وقتی باید خداوند را با تجلیات اسمائیاش شناخت پس تا امامان را نشناشید خدای واقعی را نشناخته اید و آن کس که خدا را نشناخته معلم نیست چه کسی را عبادت میکند و لذا حضرت صادق◆ در ادامه‌ی روایت میفرمایند: «**الَّتِي لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْعِبَادِ غَمَّلًا إِلَّا بِمَعْرِفَتِنَا**»⁴ آن اسماء حسنایی که باید خدا را از آن طریق بخوانید مائیم، اسماء حسنایی که خداوند از بندگانش عملی را قبول نمیکند مگر با معرفت به ما. پس اولاً: کسی که اسماء حسنای خداوند را نشناشد عبادتش قبول نیست چون به واقع خدا را عبادت نکرده است. ثانیاً: آن اسماء حسنا اهل **البیت** هستند که مظهر جامع اسماء الهی میباشد.

عرض شد تا کسی «الله» را نشناشد هیچ کدام از اسماء الهی را نمی‌شناسد، چون «الله» است که رزاق است، الله است که عزیز و حکیم است. همین‌طور که همه‌ی نور‌های هفتگانه از نور بی‌رنگ است و نور بی‌رنگ است که با عبور از منشور به صورت نور سبز و زرد و غیره در آمده است. اگر ب خواهیم رنگ پدیده‌ها را مطابق واقع ببینیم باید در منظر نور بی‌رنگ به آن‌ها نگاه کنیم. هر اسمی فقط در مقام انسان کامل، که حاصل همه‌ی اسماء الهی است، درست شناخته می‌شود. انسان‌های کامل هیچ چیزی از خود ندارند و فقط جلوه‌ی نمایش اسماء حق و اراده‌ی پروردگار هستند. همین‌طور که نور سبز به جهت محدودیت نسبت به نور بی‌رنگ، بیدتر پیدا است و لی نور بی‌رنگ محدودیتی ندارد تا پیدا باشد، اهل‌البیت[ؑ] هم خودی ندارند که مانع تجلی انوار الهی به صورت کامل باشند، می‌فرمایند: «قُلْوَبُنَا أَوْعِدَةٌ لِّمَشِيَّةِ اللَّهِ»^۵ قلوب ما ظرف اراده‌ی خداوند است. هر چقدر شما به نور بی‌رنگ نگاه کنید چیزی نمی‌بینید و لی نور سبز تا حدی قابل رویت است، چون شش نور دیگر را در خود دفن کرده است، هر کس خود را بنمایاند حق بقیه را و به خصوص خود حق را نفی کرده است. نور سبز وقتی غرق نور بی‌رنگ ب شود از محدودیت و خودیت آزاد شده، همین‌طور که قرآن

می فرماید: «وَاللهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى» یعنی حضرت «الله» اسماء حسنایی دارد و هر کس می خواهد معبد او «الله» باشد باید «الله» را با نظر به اسماء حسنایش بخواند، چون او یک حقیقت است و جامع همه کمالات است. فرمود: «هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ»، او که «الله» است، احمد است. تا کسی رابطه ی «الله» که جامع همه کمالات است و «أحادیث» را که یک حقیقت یگانه است، درک نکند خدا شناس نشده تا خدا پرست شود. وقتی انسان متوجه شد آن که «احده» است و جامع همه کمالات آن جز انسان کامل دارد و تجلی خارجی آن عملش پذیرفته می شود و نیست، حقیقتاً توانسته خدا را بپرستد و در آن صورت عملش پذیرفته می شود و می فهمیم چرا حضرت صادق♦ به قصد هدایت ما فرمودند: «نَحْنُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى الَّتِي لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْعِبَادِ عَمَلاً إِلَّا بِمَعْرِفَتِنَا»⁶ ماییم اسماء حسنایی که خداوند عمل هیچ یک از بندگانش را قبول نمی کند مگر به معرفت ما.

ابتدا باید متوجه باشیم کمال مطلق در عین دارا بودن همه کمالات، یک حقیقت واحد است که براساس شرایط ظهور، کمالی از کمالاتش ظهور می کند. آن کسی که پایش شکسته است و می گوید «یا الله»، در واقع دارد با نظر به «الله» می گوید: «یا جابر العظم الكسیر» ای پیوند زندگی شکسته ها. یعنی ای الله از آن جهت که پیوند زندگی شکسته ها هستی،

شکستگی استخوان مرا جبران کن. وقتی شما بیدمار هستید اگر معتقد باشید یک حقیقتی در این عالم هست که شما را شفا مید هد و تلاش کنید از آن نیروی شفا دهنده استفاده کنید، کار مرتفع‌ها را کرده اید، ولی اگر معتقد باشید یک «الله» است که جامع همه‌ی کمالات است و برای ساس نیاز شما به اسم شافیاش به شما نظر می‌کند، شما الله را پرستیده اید و معنی «الله الأسماء الحسنی» را فهمیده اید و به مدد الله همه‌ی عزیزان با توجه به همین قاعده عمل می‌کنند چون انسان بالفطره «الله» پرست است.

عظمت ملائکه این بود که تو ایستند از منظر جمال پر جلال انسان کامل که محل تجلی الله است خدا را بشناسند. درست است ملائکه هر کدام حامل اسمی از اسماء الله‌ی هستند ولی آن اسم را در منظر انسان کامل می‌شناشند و مینگرنند و این خدمت بزرگ ائمه[ؑ] به ملائکه است چون ملکی که حامل اسم محیی خداوند است اگر بخواهد با خودش خدا را بشناسد، «الله» را در حد اسما محیی می‌تواند بشناسد، و در واقع «عبدالله» نمی‌شود، از آن طرف ما در عالم مُحْيی نداریم، ما «الله» داریم که بر اساس شرایط خاص به صورت محیی ظهور می‌کند. پس اگر ائمه[ؑ] نبودند نه تنها انسان‌ها که ملائکه نیز معبد حقیقی را که حضرت «الله» باشد نمی‌پرستیدند و در آن صورت هیچ‌کس عبادتی انجام نمی‌داد که مورد قبول خداوند باشد.

وقتی انسان کامل که خلیفه‌الله است و قلبش محل تجلی حضرت الله می‌باشد و خداوند او را به توحید و تحمید خود منور کرد، در میان بود راه نظر به «الله» برای ملائکه ظاهر شد و پرستش معبد حقيقی برایشان ممکن گشت. ملائکه به تبع تحمید و تسبیح انسان کامل تسبیح و تحمید کردند، نه به خودشان. ائمه[ؑ] به ذات خودشان تحمید خدا را کردند چون در مقام «اول ما خلق الله»، بی‌واسطه با الله ارتباط دارند. اما اگر ملائکه به خودشان تسبیح خدا را کرده بودند. با توجه به این که ممیت و محیی جدای از «الله» وجود ندارد. پس ملائکه پرستشی صورت نداده بودند. ملاحظه بفرمایید چه معارف گرانقدیری در یک جمله از سخنان آن ذوات مقدس هست، آن‌جا که می‌فرمایند: «فَيَا اهْتَذُوا إِلَى مَعْرِفَةٍ تَوْحِيدُ اللَّهِ وَ تَسْبِيحِهِ وَ تَهْلِيلِهِ وَ تَحْمِيدِهِ وَ تَفْجِيدِهِ» ملائکه به کمک ما به توحید و تسبیح و تهلیل و تحمید و تمجید الهی راهنمایی شدند.

این فرمایشات، معارف عالم غیب است. اگر این معارف را بدانیم برای امور دنیا و آخرت مان ب صیرت فوق‌العاده ای کسب کرده‌ایم. مگر ما در روایات مان نداریم «أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ إِذْمَانُ التَّفَكُّرِ فِي اللَّهِ وَ فِي قُدْرَتِهِ»^۷ بالاترین عبادت تفکر ممتد در رابطه با خدا و قدرت

اوست. با تفکر در عوالم معنوی به این نتیجه میرسیم که بدون کمک از وجود مقدس انسان کامل هیچ عبادتی واقع نمی‌شود، چون تا «الله» پرستیده نشود، پرستشی واقع نشده و تا به «الله» از منظر انسان کامل معرفت نیابیم، به الله معرفت پیدا نکرده‌ایم. آیا این حرف‌ها غلو است یا یک حقیقت انکارنا پذیر؟ آیا از طریق تفکر، به چنین نکاتی دستیافته‌ایم یا احساساتمان غلبه کرده است؟ در اینجا ما گله داریم از بعضی‌ها که می‌گویند فلسفه‌ی ملا صدرا به چه کار می‌آید؟ آیا حکمت متعالیه به ما کمک نمی‌کند تا راحتتر مبانی این روایات را بفهمیم؟ می‌گویند: ملا صدرا فلسفه ایجاد کرده و فلسفه کاری به دین ندارد. آیا اگر بخواهیم این‌گونه روایات را بفهمیم مبانی حکمت متعالیه به ما کمک نمی‌کند که تفکر خود را در این امور به کار ببریم؟ ما نمی‌خواهیم محتوای روایات را در قالب فلسفی بریزیم بلکه می‌خواهیم از مبانی ملاصدرا در فهم روایات کمک بگیریم.

به نظرم با مقدماتی که مطرح شد تا حدی معلوم گشت چرا تا ائمه[ؑ] شناخته نشوند خداوند عبادت نمی‌شود و معلوم است اگر خدا را عبادت نکنیم قبولی عبادات معنی نمی‌هد. شیعیان امام صادق♦ باید از خود بپرسند چگونه باید به مقام امام نظر کرد که اگر آن مقام را نشناشیم عباداتمان قبول نمی‌شود؟

خدایا به حقیقت اهل الٰبیت $\ddot{\text{م}}$ معرفتی
به ما عطا کن که از طریق نور اهل
الٰبیت $\ddot{\text{م}}$ هر چه بیشتر به تو نزدیک
شویم .

«السلام علیکم و رحمة الله و برکاته»

جلسه‌ي هشتم ، راز سجده‌ي ملائكه بر آدم

بسم الله الرحمن الرحيم

همین طور که مستحضرید بحث در رابطه با مقام نبی اکرم و ائمه‌ی اطهار[ؑ] بود و این که حضرت امام رضا[ؑ] از امیر المؤمنین[ؑ] نقل می‌فرمایند رسول خدا^{الله} مقام افضلیت خود و اهل البيت[ؑ] را که از ملائکه و سایر انبیاء برترند، مطرح فرمودند و روشن شد چگونه مقام انسان کامل، توحید و تهذیل و تحمید و تمجید را به ملائکه تعلیم میدهد تا آن‌ها از منظر انسان کامل که خلیفه‌الله است، خدا را تهذیل و تحمید کنند.

آن‌چه نیاز است عزیزان بر روی آن تأمل بفرمایند این نکته است که جانشینی رسول خدا^{الله} براساس چنین مقامي که اهل البيت[ؑ] در هستی دارند به آن‌ها تعلق گرفته و اگر پیام غدیر پذیرفته شده بود، فضایی به و جود می‌آمد که در آن فضا نسبت بین انسان و عالم غیب و قیامت صورت کاملی به خود

میگرفت. این معارف نه تنها در میان اهل سنت مورد غفلت قرار گرفت، بلکه به طور کلی جهان اسلام - اعم از شیعه و سنی - از ورود این معارف به زندگی علمی شان محروم شدند و بازگشت جهان اسلام به معارف اصیل اسلامی منوط به رجوع به معارفی است که جایگاه قدسی اهل الْبَيْتَ را تبیین کند. چون ابتدا باید روشن شود بدون این معارف نمیتوان بزندگی درستی در خود ایجاد کرد، اسلام منهای این معارف یک اسلام ناقص است. مشکل ما عدم آمادگی مجتمع علمی مان است که هنوز آمادگی دقت در این نوع مطالب را در خود ایجاد نکرده‌اند و این همان خطری است که جهان اسلام را تهدید میکند، چون اگر این نوع معارف با تعمق و استمرار به تفکر تبدیل نشود نمیتوان از آن منظر به عالم و آدم نظر کرد و زندگی زمینی را با آسمان معنویت پیوند داد.

رسول خدا^۱ فرمودند: «فَبِنَا اهْتَدَوْا إِلَيْ مَعْرِفَةٍ تَوْحِيدُ اللَّهِ وَ تَسْبِيحُهُ وَ تَهْلِيلُهُ وَ تَحْمِيدُهُ وَ تَفْجِيدُهُ» از طریق ما و به نور هدایت ما ملائکه به معرفت الهی و تسبیح الهی و تهذیل و یگانه‌بودن خدا و تحمید و تمجد پرورد گار ر سیدند. امیدوارم عزیزان از این نکته‌ی بسیار مهم زود عبور نفرمایند و فراموش نکنند حمدی در این عالم حمد است که از منظر حمد انسان کامل صورت بگیرد، زیرا تسبیح و تحمید و تهدیل بدون

توجه به جذبه‌ی کمالی اش، معنی نخواهد داشت.

سجده‌ی ملائکه به اهل‌البیت[ؑ]

رسول خدا^ا در ادامه فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى خَلَقَ آدَمَ فَأَوْدَعَنَا مُلْبِهَ وَ أَمَرَ الْمَلَائِكَةَ بِالسُّجُودِ لَهُ تَعْظِيْمًا لَنَا وَ إِكْرَامًا وَ كَانَ سُجُودُهُمْ لِهِ عَزًّ وَ جَلًّ عُبُودِيَّةً وَ لِآدَمَ إِكْرَامًا وَ طَاعَةً لِكَوْنِنَا فِي مُلْبِهِ فَكَيْفَ لَا تَكُونُ أَفْضَلُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَ قَدْ سَجَدُوا لِآدَمَ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ» سپس خداوند آدم را خلق نمود و ما را در صلب او به و دیعت قرارداد و به ملائکه دستورداد تا جهت بزرگداشت و تکریم ما به او سجده نمایند و سجده‌ی آن ها برا ساس عبودیت خدا و اکرام و اطاعت از آدم، به خاطر وجود ما در صلب او بود، پس چگونه برتر از ملائکه نیستیم و حال آن که همه‌ی ملائکه بر آدم سجده کردند؟

سؤال حضرت علی♦ از رسول خدا^ا این بود که شما بالاترید یا ملائکه؟ رسول خدا^ا با جواب خود دریچه‌های عمیقی از معارف را برای آن حضرت گشودند. از جمله راز سجده‌ی ملائکه بر آدم را به میان می‌آورند و اینکه حضرت آدم♦ در صلب خود بهره‌ای از نور اهل‌البیت[ؑ] داشت. اگر این موضوع به طور دقیق روشن شود آن قدر واقعی است که آدم نمی‌تواند انکار کند. همان‌طور که اگر درست فکر کنیم به‌خوبی می‌پذیریم

و اقعيٰترين واقعيات، خداست و او اصل و اساس همه‌چيز است و همه‌چيز پرتو نور او است. موضوع خليفة الله بودن آدم به جهت گوهر انسان کامل، آنچنان حقيقت دارد که عقل هرگز انکار آن را نمي‌پذيرد، همان‌طور که وقتی به خدا فكر مي‌کنيد و احساس مي‌کنيد به وجود خدا شک داريده، مي‌گوئيد خداوند با شکي که در ما نسبت به وجود خودش ايجاد کرده مي‌خواهد ما را تنببيه کند، يعني انکار او هم يك نوع اقرار به وجود است. گفت:

بس‌که هست از همه سو در به تو برگردد اگر همه‌ده داه سه‌تنه داه‌ده، بگردد عقا يد در ست داراي چونين خصوصياتي است، زيرا «پري رو تاب مستوري ندارد» و خود را مينمایاند همان‌طور که نور جلوه دارد، آن که جلوه نمي‌کند نور نمي‌ست. هيچ وقت يك مييز به صورت ميز نازلتر تجلي نمي‌کند، اما نور جلوه دارد، حيات جلوه دارد، جلوه‌ي حيات را در دست و پاي خود مي‌بابيد که موجب حرکت آن‌ها مي‌شود. علم چون نور است جلوه دارد. بالاترین نور عالم، نور محمد و آل محمد است که جامع‌ترین و گسترده‌ترین جلوه را دارا است، اين به شرطي است که آن‌ها را شخص نگيريم، شخصيت ببينيم، چون يك حقيقت نوريه‌اند. آن حقيقت نوري در موطنی خود را جلوه مي‌دهد و حضرت رب العالمين آن نور را که در مقام

غیب‌الغیوب بود به مرتبه‌ی تتعین می‌آورد.

همیشه این قاعده هست که حقایق غیبی در صورت آمادگی مظاهر، ظهور می‌کنند، مثل ظهور قوه‌ی باصره در چشم. همین‌که زمینه‌ی حیات در بهار آماده می‌شود، نور حیات، طبیعت را فرا می‌گیرد، فقط کافی است زمینه آماده شود. از آنجایی که خداوند جواب هر تقاضا و طلبی را میدهد، طلب نور انبیا و اول‌بیان را بی‌جواب نمی‌گذارد. طلب نور آن‌ها این است که ظاهر شوند و به تعین در آیند، همین طور که حیات من در دست من به تعین در آمده است. در همین راستا حضرت محمد \downarrow می‌فرمایند: آن نور در صلب آدم به ودیعه گذاشته شد یعنی آن نور از آن مرتبه‌ی بسیار متعالی و غیبی، از جهتی به تعین در آمد، هرچند آن تعین نسبت به عالم ماده هنوز غیب است. مثل صورت‌های خیالی که جلوه و تعین معانی عقلی است، هرچند نسبت به صورت‌های خارجی در موطن غیب قرار دارند، با قرار گرفتن نور اهل‌البیت♦ در صلب آدم آن نور یک نوع تعین پیدا کرد و شما با رؤیت حرکات و سکنات آدم در برزخ نزولی متوجه نور باطنی او می‌شوید، همان‌طور که از حرکات و سکنات افراد مؤمن پی به روحیه‌ی ایمانی آن‌ها می‌برید. نور باطنی و غیب‌الغیوبی مقام «اول ما خلق الله» با تجلی در صلب آدم به تعینی خاص در آمد، خصوصیت آن

نور آن است که مظہر «الله» میباشد و خلیفۃ اللہ است.

خداوند به رسول خدا^۱ میفرماید: «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»^۲ رب تو که الله است خواست خلیفه ای در زمین جعل کند، توجه بفرمایید که میگوید: «إِنِّي جَاعِلٌ» من همواره میخواهم این جعل خلافت را داشته باشم و در این راستا آدم را انتخاب نمود و تمام اسماء را بر قلب او متجلی کرد که این همان مقام جامعیت اسماء یعنی مقام نور محمدی^۳ است. به حضرت محمد^۴ فرمود پروردگار تو خواست خلیفۃ اللہ تعیین کند تا «الله» را نشان دهد، و بر این اساس همهی اسماء الالهی را به او آموخت و به او نشان داد و او بر عکس ملائکه، توانست همهی آن اسماء را بگیرد و بروز دهد. به ملائکه که مدعی بودند میتوانند خلیفۃ اللہ با شند همان اسماء را عرضه کرد، سپس فرمود: «أَنْبِئْنِي بِاَسْمَاءِ هُؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»^۵ به من خبر دهید از این اسماء اگر به واقع معتقدید میتوانید خلیفه ای باشد. آن ها که متوجه محدودیت مرتبه بی خود شدن اظهار داشتند: «سُبْحَانَكَ لَا إِلَهَ مُلْكَ اِلَّا مَأْلَكَ اِنَّكَ أَنْتَ الْعَدِيلُ الْحَكِيمُ»^۶ خدا یا تو از هر نقصی منزه

1 - سوره بقره، آیه 30

2 - سوره بقره، آیه 31

3 - سوره بقره، آیه 32

هستی ما را همان اندازه علم به اسماء هست که تو بر جان ما آموختی و ظرفیت ما اقتضا نمی‌نمود، تو علیم و حکیمی و لذا هیچ عملی را بدون علم و حکمت انجام نمیدهی.^۴ این تعلیم چه تعلیمی است که با اینکه همان اسماء به ملائکه هم عرضه شد ملائکه به خداوند اظهار می‌دارند فقط همان تعلیمی که به ما کردي را میدانيم. معلوم است آن تعلیم تعلیمی نوري و قدسي است که جان آدم عین آن اسماء می‌شود و لی ملائکه ظرفیت تجلی آن اسماء را ندارند، همان‌طور که قوه‌ی بینایی از گوش انسان تجلی نمی‌کند و با این که قوه‌ی بینایی در همه‌ی بدن حاضر است، گوش ظرفیت پذیرش آن قوه را ندارد.

تفاوت نگاه ملائکه با نگاه شیطان

غفلت ملائکه آن بود که در ابتدای امر کمال خود را دیدند ولی نقص خود را ندیدند. آدم آن نقص را نشان داد لذا گفتند: «سُبْحَانَكَ لَا إِلَهَ مَعَكَ عَلَمْتَنَا» ولی شیطان پس از کمال محدودیت ظرفیت خود را دید باز کمال خود را برای خود عمدۀ کرد، بدون آن که نقص خود را بذگرد و بدون آن که کمال آدم را ببیند. و با گفتن «أَنَا

4 - معنی و جایگاه آیات مربوط به حیات بهشت برزخی آدم و تجلی اسماء بر او و عدم ظرفیت ملائکه نسبت به همه‌ی اسماء در کتاب «هدف حیات زمینی آدم» از همین مؤلف بحث شده است.

خَيْرُ مَذْنُونَ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ^۵ من از او بهترم چون من را از آتش خلق کردی و او را از گل، موضوع را تغییر داد و از نمایش اسماء الـهـی بـحث را خارج کرد. در حالی که اگر او بهتر از آدم بود باید میتوانست بهتر از آدم اسماء الـهـی را بنمایاند. باید پرسیده میشد ای شیطان این حرف‌ها کجا بود که این وسط زدی؟ جواب سجده نکردن را که نمیشود با این حرف‌ها داد. میگوید من از آتش هستم! خیلی خوب از هرچه میخواهی باش، بگو چرا در مقابل نوری که آدم نشان داد و نشان داد که جمالش، جمال نمایش همه‌ی اسماء الـهـی است، سجده نکردي؟ پس معلوم است تو «الله» را نمیپرسی که در مقابل خلیفة الله سجده نکردي. مگر اسماء الـهـی تجلیات نور خدا نیست؟ خداوند با تعلیم اسماء به آدم، قلب او را محل تجلی آن اسماء نمود، چطور میشود کسی مدعی خداپرسی باشد و در مقابل انوار اسماء او سجده نکند، مگر تا حال چه چیزی را میپرسیده که نمیتواند در مقابل اسماء الـهـی سجده کند؟ آیا میشود به بـهـانـهـی اـینـ کـهـ آـنـ اـسـمـاءـ اـزـ آـدـمـ تـجـلـیـ کـرـدـهـ اـزـ سـجـودـ درـ مقابلـ آـنـ هـاـ سـرـ باـزـ زـدـ؟

حرف اینجا است که خلیفه‌ی الـهـی بـودـنـ آـدـمـ بـهـ جـهـتـ پـذـيرـشـ هـمـهـیـ اسمـاءـ الـهـیـ وـ نـمـایـشـ هـمـهـیـ آـنـ اسمـاءـ اـسـتـ وـ برـ اـيـنـ

اساس نبی اکرم ﷺ می‌فرمایند حقیقت آدم، مقام ماست و آن نوری که باید در زمین به تعیین در آید از آدم شروع شد و به آل محمد ﷺ ختم می‌شود و این طبیعی است، زیرا زندگی زمینی تدریجي است و اگر شما بخواهید یک درخت میوه دهد ابتدا باید نهال آن را بکارید و شرایط رشد آن را فراهم نمائید تا به نهایت بر سد. او لین جلوه‌ای که از حضرت الله شروع شد حامل همه‌ی اسماء الہی بود و ملائکه وقتی به آدم سجده می‌کنند به جذبه‌ی نهایی اسم خود شان سجده می‌کنند، همان‌طور که از منظر نور نبی اکرم ﷺ تهلیل و تسبیح کردند تا حقیقتاً تسبیح و تحمید حضرت «الله» را که در مقام جامعیت اسماء معنی خود را پیدا می‌کند، انجام داده باشند. وقتی هم با خلید فة الله رو به رو می‌شوند برای این که نور شان برای شان منور و حقیقی باشد، باید به مظهر ااسم جامع الہی سجده کنند و گرنه از هویت می‌افتدند و نقش ملکی خود را از دست می‌دهند.

اَهْلُ الْبَيْتِ جنبه آرمانی ملائکه

رسول خدا ﷺ در راستای نشان دادن مقام نوری خود و اهل الْبَيْتِ مسئله‌ی سجود ملائکه بر آدم را مطرح می‌کنند و این که نور آن حضرت و اهل الْبَيْتِ در صلب آدم موجب سجود ملائکه بر آدم شد، این جریان حاکی از افضلیت اهل الْبَيْتِ بر ملائکه است. خداوند در موضوع آدم

مسئله‌ی خلیفۃ اللہی را در میان می‌گذارد تا خلیفۃ اللہ عامل نہایش صفات مُسْتَخِلَّ غَذْهُ یعنی اللہ باشد و به همین جهت همه‌ی اسماء خود را به او آموخت و او را محل تجلی آن اسماء نمود و به او فرمود: «یَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِإِسْمَائِهِمْ»^۶ ای آدم اسماء ملائکه را - که سراسر عالم وجود را پر کرده‌اند - به آن‌ها خیر بد. یعنی نشان بده اصل و مبنای ملکِ محیی چیست و چگونه آن اسم در مقام جامعیت اسماء معنی میدهد. و آدم مبنا و اساس سایر ملائکه را که خود شان اساس همه‌ی تهولات زمین و عوالم مادون هستند، نمایاند. بر این اساس است که بزرگان اهل معرفت می‌فرمایند از اول خلقت تا آخر خلقت، دور، دور محمدؐ بوده و هست. چون حقیقت آدم که نور محمدؐ و آل اوست، عامل سجدہ‌ی ملائکه گردید، به جهت آن‌که حقیقت محمد و آل محمدؐ به ملائکه نشان داده شد. وقتی آدم از اسماء ملائکه خبر میدهد به این معنی است که شما هر آنچه هستید به نحو جامع و کامل در نزد من می‌باشید و اصل و ریشه‌ی همه‌ی شما مقام نوری آل محمدؐ است. بر همین مبنا اساتید بزرگ می‌فرمایند: در واقع جنبه‌ی عالی‌یه‌ی آدم همان محمد و آل او هستند و ملائکه به آن ذوات مقدس سجده کردند. چون همیشه در عبادات نظرها به جنبه‌ی عالی و متعالی عبادات است، همان‌طور

که وقتی می‌گویید یا قادر، نظرتان به قادر مطلق است و نه به پهلوانان. ملائکه اگر به آدم سجده می‌کنند به آدم به جهت اسماء الهیه‌ای که دارند سجده می‌کنند، پس در واقع به مقامی از آدمیت یعنی مقام محمد و آل محمد^۱ سجده می‌کنند که به صورت کامل حامل آن اسماء می‌باشند. در همین راستا تمام انبیا و اولیا در عمق جانشان نظر به آخرین پیامبر - یعنی به جنبه‌ی کامل اسماء الهی - دارند، مثل شما که وقتی نماز می‌خوانید به جنبه‌ی کامل آن نظر دارید، و به نمازی راضی هستید که مطابق نماز انسان کامل است و با جان آن ذوات مقدس متحد می‌باشد. انبیا هم در موطن خود به جنبه‌ی کمال‌یهی انسان نظر دارند، هر چند خود شان انسان کامل‌اند و در مقام جامعیت اسماء الهی هستند ولی موضوع شدت و ضعف - در عین جامعیت - در مورد آن‌ها جاری است. مثل نور بی‌رنگ که در عین بی‌رنگ بودن و جامع هفت نوربودن، در بی‌رنگی دارای شدت و ضعف است. لذا قرآن می‌فرماید: «تَلْكُ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ»^۲ بعضی از رسولان را از بعضی دیگر برتری بخشیدیم.

اهل الْبَيْت^۳ جنبه‌ی کمال رسولان و ملائکه بودند و با توجهی که خداوند به ملائکه داد تمام جنبه‌ی کمالی خود را در باطن آدم مشاهده کردند، آن‌هم از

دو جهت، یکی از آن جهت که آن اسمی که هر کدام از ملائکه دارا بودند، در آدم به صورت شدیدتر موجود بود و دیگر آن که آن اسم در موطن انسان کامل معنی حقیقی خود را داشت. به همین جهت ملائکه خُدام محبان اهل الْبَيْتَ میباشند و همه‌ی کمالات محبان اهل الْبَيْتَ ریشه در رجوعی دارد که آن‌ها به اهل الْبَيْتَ دارند. لذا حضرت میفرمایند: امر به سجودی که خداوند به ملائکه دستور داد «تعظیماً لَنَا» جهت گرامیداشت مقام ما بود.

با توجه به این نکته که حقیقت ملائکه را به ملائکه نشان داد تا نقص خود را در رابطه با خلیفة‌الله بشناسد، تأکید میفرمایند: سجود ملائکه دو جنبه داشت: «وَ كَانَ سُجُودُهُمْ لِلَّهِ عُبُودِيَّةً وَ لِإِذْمَانٍ إِكْرَامًا وَ طَاعَةً» برای خدا سجده کردند از سر عبودیت و به آدم به جهت احترام و طاعت. «لِكُونِنَا فِي صَلَبِهِ» به جهت وجود ما در صلب آدم. ملائکه «عَبَادُ مُكَرَّمُونَ» هستند و وجود آن در مقام بندگی خدا میباشد و برای ساس همان بندگی فرمان الهی را که دستور داد به آدم سجده کنید عمل کردند و از طرف دیگر اسماء الهی را در صلب آدم دیدند یعنی نور حق را در جملوات مختلف مشاهده کردند و به احترام حق در جمال انسان کامل، سجده کردند و در همین رابطه پیامبر خدا^ع فرمودند: «مَنْ رَآنِي فَقَدْ

رَأَى الْحَقِّ^۸ هرکس مرا ببیند حق را
دیده است. ملاحظه بفرمائید این نوع
نگاه همان نگاهی است که ملائکه داشتند
و در صلب آدم در جمال اهل‌البیت[ؑ] حق
را دیدند و عملًا به حق سجده کردند.
این نگاه را شیطان نداشت، شیطان نوری
که در صلب آدم بود ندید، ظاهر آدم را
دید و گل دید.

بعضی‌ها با همان نوری که ملائکه
دارند، در صلب انقلاب اسلامی نور
مهدي^آ را مي‌بینند بعضی‌ها ظاهر امور
را مي‌بینند و انتظار دارند انقلاب
اسلامی نيز مانند فرهنگ غربي مأمور
ارضاي نفس امّاره‌شان باشد. همان‌طور که
ملائکه و شیطان دو نگاه متفاوت به آدم
داشتند، انسان‌ها نيز به انقلاب اسلامی
همين دو نگاه را دارند، ملائکه در آدم
حق را دیدند چون آدم مظهر اسماء حق
بود و رسول خدا^۲ و ائمه‌ي هدي[ؑ] در
مرتبه‌اي برتر، نمايش اسماء الهي
هستند تا ما را با حق آشنا و به حق
متصل نمایند و بر اين مبننا در وصف
رسول خدا^۲ فرمود: «عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ» چون
آن حضرت با عبوديت حق، آنائيتی برای
خود باقی نگذاشتند که مانع ظهور
اسماء الهي شود. خود را هيج کردند تا
نور اسماء الهي شود. خوش به حال آنهاي
که با اين ديد با انبیا و اولياء[ؑ]
ارتبط دارند و قبلب حضرات را مظهر

انعکاس اسماء الٰھی میبینند که به جان محبین شان منعکس می شود، آن ها غلام و بندھی آفتاب وجوداند. گفت:

چو رسول آفتابم به به نهان از او بپرسم طبیة ترجممانه، به شما حوا اب گویم چو غلام آفتابم همه نه شبم، نه شبپرستم که حدی ۱۰ آفتاب گویم ث خواهابگویم ارزش انسان کامل به آن است که جامع اسماء است و اسماء متضاد، مثل قهر و لطف را در خود جمع دارد و از آن اسماء یک شخصیت جامع ساخته و راز سجدہ ی ملائکه که هر کدام اسمی از اسماء الٰھی را حامل هستند، در جامعیت اسمائی است که در مقام آدم نهفته است. بسیار فرق است بین اینکه انسان بتواند در جمال اهل الٰبیت^۲ همه ی اسماء را - در عین تضادی که بین اسماء است- به صورت جامع و به یگانگی مشاهده کند با اینکه اسمی را در شخصیت یک صوفی و یک مرتااض به صورت منفرد مشاهده نماید. حالت دوم برای انسان ارزش ندارد، مثل عارف شب زنده داری که روح مقابله با ظلم در او نیست، در حالیکه نبی اکرم^۳ هم مظهر اسم قهار بودند - در مقابل کفر- و هم مظهر اسم رحمان بودند - در مقابل مؤمنین- و خداوند در وصفشان فرمود: «بِالْمُؤْمِنِينَ رَوْفٌ رَّحِيمٌ»^۴ لذا همان شخصیتی که مؤمنین را از آتش نجات میدهد، سختترین جنگها را با کفار دارد. مقام حفظ جامعیت با لیبرالمذشی که گاهی

چون خوک هر بد و خوبی را می‌پذیرد و گاهی مانند گرگ هر بد و خوبی را طرد می‌کند فرق دارد، چون در مقام برزخیت کبری و جامعیت الهی مستقر نیست. وقتی ما طوری عمل کنیم که با بدی بدکاران کنار بیائیم عملًا مكتب خداوند را که از طرف انبیاء آمده است دفن کرده‌ایم و اظهار خواهیم کرد ما همه را خودی می‌بینیم، حال چه انقلاب و اسلام را قبول داشته باشند، چه ضد انقلاب باشند. این به معنی آن است که پیامبر خدا^{۱۰} و ابوسفیان در یک حد ارزش دارند و در نتیجه نباید امام حسین♦ در مقابل یزید سخن خود را حق بداند و مانع اندیشه و حرکات یزید شود. این طرز فکر عملًا یک نوع اصلاحدادن به فرهنگ غربی است که از جامعیت جدا شده و یک بُعدی گشته است. جامعیت اقتضا می‌کند که در هر موقعيتی اسم خاصی از اسماء الهی با حفظ جامعیت بروز کند و هیچ اسمی به حاشیه نرود. حضرت علی♦ را متهم می‌کردند که آن حضرت خشن‌اند، پیامبر خدا^{۱۰} در دفاع از حضرت فرمودند: «عَلَيْ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَإِنَّهُ خَشِينٌ فِي ذَاتِ اللَّهِ»^{۱۰} درست است که حضرت خشن‌اند اما نه خشونت بدون حکمت، بلکه حضرت خشم الهی را مینمایاند. اقتضا جامعیت انسان کامل چنین است که در جایی که با ید خشم کند بتواند خشم

نماید، همان‌طور که در مقابل بچه‌های ی تیم ا شک‌میریزد و از آن‌ها تقاضا می‌کند اگر من در امور شما به جهت سهل‌انگاری کارگزاران کو تاهی کردم، مرا ببخشید.

رسول خدا^{آخ} فرمودند: سجود ملائکه برای خدا، در راستای عبودیت، و برای آدم، جهت اکرام و اطاعت بود. این سخن خبر از آن میدهد که ملائکه در اطاعت انسان‌های کامل می‌باشند که برگشت می‌کند به مقام جامعیت اسماء که در انسان‌های کامل هست و اسماء ملائکه همه تابع مقام جامعیت اسماء الهی است چون مطلوب ملائکه، برای ماندن در نور اسمائی خود، قرار گرفتن در ذیل نور جامع انسان کامل می‌باشد. در همین رابطه است که در روز عاشورا همه از آسمان و زمین و خاک، تا جنیان و ملائکه در پی یاری حضرت حسین♦ بودند. حضرت هم در رابطه با مأموریتشان شهادت را انتخاب کردند و مصلحت ندیدند از توانایی‌های تکوینی خود بهره بگیرند. اما در نظر بگیرید وقتی وجود مقدس مولایمان تشریف بیاورند - در حالیکه بناست از توانایی‌های تکوینی عالم نیز استفاده کنند - چه شرایطی ظهور می‌کند، شرایطی که عالم در اختیار ایشان قرار می‌گیرد. در حال حاضر که امام غایب‌اند، جهان بشري آماده‌ي نفوذ حکم حضرت نیست تا درنتیجه‌ی آن آمادگی، عالم تکوین تسلیم ما باشد و به همین جهت ملاحظه می‌کنید دنیا بیبرکت شده

است. وقتی حضرت ظهور کنند بنا به قول خداوند: «لَفَتَخْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِّن السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ»^{۱۱} برکات زمین و آسمان را بر مردم میگشائیم و معنی طاعت ملائکه به همین معنی است و این قاعده در همه‌ی زمان‌ها جاری است. یعنی اگر امروز هم مردم تقوای پیشه کردند و مسئولان تلاش کردند در ذیل نور امام زمان‌^{۱۲} و در حد توان خود حکم خدا را حاکم کنند، به همان اندازه جامعه از برکات آسمان و زمین برخوردار میشود.

هر اندازه انسان‌ها الهی شوند روحیه‌ی خدمت به سایرین در آن‌ها میتابد و موجب سرازیر شدن برکات زمین و آسمان در زندگی افراد جامعه می‌شود و اگر مردم مردانه در صدد حاکمیت اسلام به نور اهل البيت^{۱۳} نباشند آنچنان خوار می‌شوند که در زمان رضاخان با آن روبه‌رو شدیم. پیرمرد‌ها تعریف می‌کردند همین‌که نفس میکشیدیم راضی بودیم. نفت را که انگلیسی‌ها میبردند، دولتیان هم مالیات‌های سراسام آور میگرفتند و مردم را هم در مذلت و خواری نگه داشته بودند.

مبنای رعایت حقوق انسان‌ها

راز این‌که تأکید دارم فقط انبیا و اولیا و مومنین واقعی، حقوق انسان‌ها را حفظ می‌کنند به جهت آگاهی آن‌ها از گوهر انسانی انسان‌ها است و این‌که

خود شان ابتدا گوهر خود را شناخته و به سوی کمال مطلق سیر داده‌اند. یقیناً کسی که قلبش الهی نباشد نمی‌تواند حريم و حقوق مردم را رعایت کند چون گوهر انسانیت را نمی‌شناسد تا بخواهد آن را پاس بدارد. آنها به اندازه‌ای که خدا برای انسان‌ها اهمیت دارد حريم و حقوق مردم را رعایت می‌کنند و مردم را دوست دارند و بر آن اساس برکات خدا آن‌ها را فرامی‌گیرد، و ملائکه نیز به جهت گوهر انسانی انسان کامل که همان مقام جامعیت اسماء است، بر او سجده کرده‌اند و در اطاعت او در آمدند.

از آن جایی که تمام عالم در اطاعت اهل **البیت**[ؑ] است، هر جامعه‌ای به همان اندازه که به اهل **البیت**◆ نزدیک باشد، از برکات زمینی و آسمانی بر خوردار می‌شود. چون عالم بر اساس طلب آن‌ها خود را تنظیم می‌کند. ما امروز آثار جدایی از حاکمیت انسان‌های کامل و بیبرک‌تی فوق العاده را در نظام‌های غربی مشاهده می‌کنیم. آیا واقعاً زندگی انسان این‌مهه باید بیبرکت باشد که بعد از 70 سال هنوز آپارتمانی که در آن زندگی می‌کند رهن بانک باشد و اگر اقساط آن را ندهد او و فرزندانش بی‌خانمان شوند؟ ما به اندازه‌ای که به غرب نزد یک شدیم به بیبرک‌تی دچار گشته‌یم. قبل از زندگی در پهندشت طبیعت مشکلی به نام مسکن نداشتیم. بعضی‌ها می‌گویند چرا در اسلام ارشی که زن از شوهر می‌برد از زمین نمی‌برد و از

اعیانی می‌برد، غافل از این که زمین
قیده‌ت نداشته است، زن می‌توانست سهم
خود را از اعیانی بردارد و زمین را
رها کند و سایر ورثه اگر مایل بودند
از زمین استفاده می‌کردند. با این نوع
شهرنشینی که همه تصمیم گرفتند یکجا
جمع شوند، سرمایه‌داران زمین‌ها را در
اختیار گرفتند و بحران مسکن پدیدار
شد و معنی بی‌برکتی مصدق پیدا کرد،
به طوری که امروزه یک سوم عمر هر کس
باید صرف مسکن او شود.

وقتی از امام جدا شدند ملائکه که
عامل برکت عالم‌اند و در اطاعت امام
می‌باشند به جامعه مدد نمی‌رسانند و با
نور امام به عالم تجلی نمی‌کنند.

رسول خدا^{آخ} بعد از طرح سجود ملائکه
به آدم نتیجه می‌گیرند که با توجه به
این امر چگونه ما از ملائکه افضل
نباشیم؟ که ملاحظه فرمودید چه معارف
بلند مرتبه‌ای در این موضوع نهفته است.
خداوند به لطف خود و به نور اهل
البیت[ؑ] ما را متوجه معارف عالیه‌ی
این‌گونه روایات بگرداند.

«والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته»

جلسه‌ي نهم، ظهور محدودیت جبراًئیل در معراج

بسم الله الرحمن الرحيم

بحث در رابطه با جایگاه مقام غیبی پیامبر خدا^{الله} و اهل البيت^{الله} نسبت به مقام ملائکه بود که رسول خدا^{الله} با طرح این موضوع اسرار بلندی از عالم غیب را برما گشودند. از آن جمله روشن شد اولاً: علت اصلی سجده ملائکه بر آدم به جهت نور آل محمد^{الله} بود که در مورد راز اطاعت ملائکه از آدم مختصراً نکاتی عرض شد و تحقیق مفصل آن به عهده‌ی عزیزان است که اگر موضوع را ذنبال بفرمایند منشأ برکات ارزشمندی در امور سلوکی و عبادی‌شان می‌شود.

رابطه‌های نوری

توجه به امکان تماس قلب مؤمنین با نور ذوات مقدس است که نوع برخورد را جهت میدهد و قلب را آماده می‌کند تا

از جلوات نورانی آن‌ها برخوردار شود و به نور انسان کامل نزدیک گردد. حتّماً عنايت دارید که ذات انسان يعني نفس ناطقه یا قلب، دارای حقیقت نوری است و از آن طرف حقیقت اهل البيت[ؑ] نیز در ساحت خاص خود از جنس نور است، هرچند تفاوت بین آن دو فوق العاده زیاد است ولی در عین تفاوت بسیار، رابطه‌ی نفس ناطقه‌ی انسان با ذوات مقدس اهل‌البیت[ؑ] رابطه‌ای نوری است- مثل ارتباط اجمالي شما با خداوند-.

اگر بتوانیم با امامانی که عین عبودیت و ارتباط با خدا هستند، ارتباط برقرار کنیم، ساحت‌مان، ساحت عبودیت می‌شود، به همان معنایی که انسان‌ای کامل با خدا ارتباط دارند، هرچند آن ارتباط در مرتبه‌ی نازله باشد. همه‌ی ما می‌خواهیم با «سبحان الله»^۱ گفتن، نور «سبحان الله»^۱ پروردگار بر قلب‌مان تجلی کنند، با توجه به این‌که سبحان الله پروردگار یک فکر نیست، یک نور است و اگر حق در جلوه‌ی سبحان الله تجلی کرد قلب انسان منور به آن نور می‌شود. اگر بخواهیم مسیری را طی کنیم که انوار اسماء الله بر قلب‌ها تجلی نماید راهش این است که با کسانی که صاحب این اسماء هستند و خودشان فرمودند: «نَحْنُ وَ اللَّهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى»^۱ ارتباط نوری پیدا کنیم و این تنها راه ارتباط با

اسماء الـهـی است. مشکل ما کـه مـیـگـوـئـیـم فـرـهـنـگـ اـهـلـ الـبـیـتـ[ؑ]ـ منـزـوـیـ وـ فـرـامـوـشـ شـدـهـ درـ هـمـینـ موـضـوـعـ اـسـتـ کـهـ اـرـتـ بـاطـ نـورـیـ اـنـسـانـهـ باـ آـنـهـاـ اـزـ جـهـتـ نـظـرـیـ وـ عـمـلـیـ روـشـنـ نـیـسـتـ وـگـرـنـهـ اـکـثـرـ ماـ روـایـاتـیـ اـزـ اـیـنـ سـنـخـ رـاـ مـطـالـعـهـ مـیـکـنـیـم بـدـونـ آـنـ کـهـ رـاـهـیـ اـزـ مـقـامـ بـرـ جـانـ ماـ گـشـودـهـ شـوـدـ.

حـضـرـتـ فـرـمـودـ نـدـ: مـاـ رـاـ دـرـ صـلـبـ آـدـمـ گـذـاشـتـنـدـ وـ مـلـائـکـهـ باـ نـظـرـ بـهـ آـنـ نـورـ بـرـ آـدـمـ سـجـدـهـ کـرـدـنـدـ. چـطـورـ مـلـائـکـهـ توـانـسـتـنـدـ آـنـ نـورـ رـاـ بـشـنـاـ سـنـدـ، تـاـ آـنـ جـاـ کـهـ دـرـ مـقـابـلـ آـنـ سـجـدـهـ کـرـدـنـدـ وـ مـاـ اـزـ اـرـتـبـاطـ آـنـچـنـانـیـ باـ آـنـ نـورـ مـحـرـومـیـمـ؟ فـکـرـ کـنـیدـ اـگـرـ اـرـتـبـاطـ باـ اـمـاـمـانـ، اـرـتـبـاطـ نـورـیـ بـاـشـدـ، چـهـ پـیـشـ مـیـآـیـدـ؟ وـقـتـیـ درـ حـرمـیـ اـزـ حـرمـ اـمـاـمـانـ بـهـ خـدمـتـشـانـ مـشـرـفـ مـیـشـوـیدـ اـحـسـاسـ مـیـکـنـیدـ قـلـبـتـانـ آـرـامـ آـرـامـ آـمـادـهـ مـیـشـودـ تـاـ دـرـ يـکـ حـالـتـ نـورـیـ قـرـارـ گـیرـدـ وـ اـگـرـ کـسـیـ مـعـارـفـ خـوبـیـ اـزـ نـحـوـهـیـ بـودـنـ آـنـهـاـ دـرـ سـیـنـهـ دـاشـتـهـ بـاـشـدـ وـ اـیـنـ اـحـوالـاتـ رـاـ بـشـنـاـسـدـ، بـهـ نـحـوـ اـحـسـنـ اـزـ آـنـ شـرـایـطـ اـسـتـفـادـهـ مـیـکـنـدـ، وـلـیـ دـرـ هـرـ حـالـ هـرـکـسـ يـکـ نـحـوـ اـرـتـبـاطـ نـورـیـ رـاـ دـرـکـ مـیـکـنـدـ. آـنـهـایـیـ کـهـ قـوـاعـدـ نـورـیـ رـاـ بـشـنـاـسـنـدـ بـهـترـ مـورـدـ اـسـتـقـبـالـ قـرـارـ مـیـگـیرـنـدـ وـ بـهـ قـلـبـشـانـ جـهـتـ مـیـدـهـنـدـ. اـیـنـکـهـ اـمـاـمـانـ[ؑ]ـ تـوـصـیـهـ مـیـکـنـنـدـ نـسـبـتـ بـهـ حقـ مـاـ مـعـرـفـتـ دـاشـتـهـ بـاـشـیدـ بـرـایـ اـیـنـ اـسـتـ کـهـ دـرـ آـنـ مـوـقـعـیـ کـهـ آـنـ اـنـوـارـ مـیـآـیـدـ آـدـمـ بـفـهـمـدـ مـعـنـیـ وـ جـایـگـاهـ اـیـنـ حـالـاتـ کـجاـ اـسـتـ. هـمـینـ طـورـ کـهـ بـایـدـ

جایگاه و نقش و چگونگی ملائکه را بشناسیم. به فرمایش شهید مطهری «رحمۃ اللہ علیہ» معرفت و اعتقاد به ملائکه باید جزء اصول دین باشد. میفرمایند این اصول دینی که ما فعلًاً داریم در مقابل اشعری‌ها و معتزلی‌ها بوده است. میفرمایند: چه کسی گفته امر به معروف و نهی از منکر از فروع دین است، این چیز‌ها را ابدًا نمی‌شود پای قرآن و اسلام گذاشت که ایمان به ملائکه و امر به معروف جزء اصول دین نباشد. صریح قرآن است که «لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُؤَلِّ وَأُجُوْهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرُّ مَنْ آمَنَ بِإِلَهٍ وَآلِيَّوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ»² نیکی آن نیست که نظرها را به طرف مغرب و مشرق بیندازید و لیکن نیکوکار کسی است که به خدا و آخرت و ملائکه و کتاب و پیامبران ایمان آورده باشد. یعنی اگر کسی نتوانست انوار ملائکه را کشف کند، وارد حوزه‌ی ایمان نشده تا مسیر نوری خود را به سوی اسماء الهی بگشايد و این نشان میدهد ایمان به ملائکه از اصول دین است.

رسول خدا در رابطه با مقام افضلیت اهل‌البیت[ؑ] از ملائکه، موضوع معراج خود را شاهد آوردند که «وَإِنَّهُ لَمَّا عُرِجَ بِرِّي إِلَيِ السَّمَاءِ أَذْنَ جَبْرِئِيلُ مَثْنَى مَثْنَى وَأَقَامَ مَثْنَى مَثْنَى ثُمَّ قَالَ لِرِّي تَقَدَّمْ يَا مُحَمَّدْ فَقُلْتُ لَهُ يَا جَبْرِئِيلُ

أَتَقَدَّمُ عَلَيْكَ فَقَالَ نَعَمْ لَآنَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فَضَلَّ أَنْبِيَاءُ عَلَيْ مَلَائِكَتِهِ أَجْمَعِينَ وَ فَضَلَّكَ خَاصَّةً فَتَقَدَّمْتُ فَصَلَّيْتُ بِهِمْ وَ لَا فَخْرَ» در آن هنگامی که من به آسمان عروج داده شدم جبرائیل اذان گفت، در حالی که دو به دو بودیم و اقامه گفت، در حالی که دو به دو بودیم . سپس گفت: جلو بیا ای محمد! پس گفتم: بر تو مقدم شوم؟³ گفت: بله، زیرا خدا ای تبارک و تعالی انبیاء اش را بر همه‌ی ملائکه بر تری بخشیده و تو را بر تری خاص بخشیده . پس بر آن‌ها مقدم شدم و همراه‌شان نهاد خواندم و البته این فخری نیست.

تفاوت مقام نوری اهل‌البیتؑ با مرتبه‌ی نفس ناطقه‌شان

ملاحظه می‌فرمایید که امکان سیر انسان کامل در قوس صعود تا مرتبه‌ی محدودی همراه با ملائکه خواهد بود، پس از آن شرایطی فراهم می‌شود که آن همراهی تبدیل می‌شود به تقدّم پیامبر خدا^۱ بر جبرائیل که آن مرحله، مرحله‌ی ظهور غلبه‌ی جنبه‌ی حقیقت محمدی^۲ بر

3 - رسول خدا^۱ در آن مقام نظر به شخص خود که جسمانیه الحدوث و روحانیه البقاء است می‌اندازند و ملاحظه می‌کنند در آن مرتبه از وحی جبرائیل می‌باشد می‌گیرند، در این رابطه است که مایل نیستند بر جبرائیل مقدم شوند. ولی خداوند و جبرائیل نظر به حقیقت «أَوْلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ» بودن حضرت دارند و جایگاهی که فوق همه‌ی مخلوقات است و بر این اساس جبرائیل◆ از حضرت درخواست می‌کند جلو بروند.

نفس ناطقه‌ی آن حضرت است. چون هر انسانی وجوهی دارد، نبی الله هم از وجهی مثل بقیه انسان‌ها از مادر زاید شده‌اند و مثل همه‌ی انسان‌ها یک جسم و یک روح دارند، در عین این که حقیقتی دارند فوق همه عالم و آدم. جسمشان در عین این که جسم است ولی چون متأثر از نور مقدس حقیقت محمدی است با نورانیت خاص همراه است. همین‌طور که نفس ناطقه‌ی حضرت طبق قاعده‌ی «الْتَّفُّسُ جِسْمَانِيَّةُ الْحَدُوثُ وَ رُوحَانِيَّةُ الْبَقَا» به عنوان شخص خاص از مادرشان شروع شده است.

این‌که شنیده‌اید در عهد آلسُّتْ همه به ربوبيت خداوند اقرار کردند مربوط به وجود علمی افراد در علم خداوند است. هرکس به اعتبار انسانیتش در آن عالم اقرار به ربوبيت خداوند نموده است. هرکس قبل از این‌که به وجود بیاید در علم خدا بوده و این‌که در چه سالی در کجا به دنیا می‌آید همه معلوم بوده ولی آن وجود، وجود علمی است. این شخص قبل از به وجود آمدن در رحم مادر به عنوان یک موجود، در هیچ جا نبوده، در علم خدا بوده و چون علم خدا انفعالی نیست و فعلى است لازم نمی‌آید که چیزی باشد تا خدا از آن آگاهی بیابد، همین که خدا هست امکان بودن هر چیزی، یعنی جنبه‌ی امکانی آن چیز، در علم خدا هست ولی به عنوان شخص خاص از رحم مادرش همراه با جسمش شروع می‌شود. رسول خدا اخ از جهت جسمانیّة الْحَدُوث بودن نفسشان،

نفس ناطقه دارند و مثل بقیه‌ی انسان‌ها عبادت می‌کنند تا آن نفس را عا بد و بنده نگه دارند ولی و جه و جذبه‌ی دیگری دارند به عنوان حقیقت نوری که آن فوق ملائکه است و ائمه[ؑ] نیز از جهت نفس ناطقه شان از مادرشان متولد می‌شوند و وجود شان در عالم جسم با حضور در رحم مادرشان شروع می‌گردد و از طرف دیگر حقیقتی فوق نفس ناطقه دارند. آن وقتی که در دنیا در اوج بندگی، عبادات طاقتفرسا دارند، جذبه‌ی نفس ناطقه شان را با حقیقت خود متوجه نگه می‌دارند ولی آن وقتی که مقدم از جبرائیل قرار می‌گیرند، شرایط ظهور جذبه‌ی حقیقت‌شان است که فوق جبرائیل است.

رسول خدا^۲ در آن مرحله نیز انتظار دارند حضرت جبرائیل جلو بروند، تا نفس ناطقه‌ی خود را با مدد جبرائیل جلو ببرند. به همان اعتبار که جبرائیل بر حضرت وحی می‌کرد، ولی در آن مقام معراجی بنا است حقیقت محمدی^۳ ظاهر شود که مقام فوق جبرائیل و مقام برزخیت کبری است.^۴ به گفته‌ی محبی‌الدین

4 - امام خمینی «رحمۃ‌الله‌علیہ» در مورد مقام جامعیت یا برزخیت کبراپی نبی اکرم[ؐ] می‌فرمایند: هر یک از موجودات صراطی خاص و هدایتی مخصوص به خود دارند ولذا رسول خدا^۲ فرمود: «وَ الْطَّرُقُ إِلَى اللَّهِ يَعْلَمُ أَنْ فَاسِ الْخَلَابِيَّق». و چون در تهیین و انانیت، حجابی است ظلمانی و در هر وجود و اندیت، حجابی است نورانی، و انسان از آن جهت که مجمع تعینات و جامع وجودات است، محجوبترین موجودات از حق تعالی

بن عربی و قیصیری، مقام نبی اکرم $\hat{\text{خ}}$ ، مقام اعتدال و حاکمیت بر تمدن عالم غیب و شهد است چون وقتی اولین مخلوق خداوند انسانی است که جلوه‌ی جامع اسم الله است، پس حتما آن حقیقت، فوق جبرائیل و میکایل و هر ملک مقرر بی می‌باشد. منت‌ها در مراجعت باشد این حقیقت برای شخص نبی اکرم $\hat{\text{خ}}$ ظهور کند تا از این جهت جایگاه تکوینی و تشریعی حضرت به اتحاد خاصی تحقق یابد و پیامبر خدا $\hat{\text{خ}}$ در مسیر رسیدن به حقایق عالیتر وجود خود، در باطنی‌ترین مراتب هستی حاضر شوند. جبرائیل یک ملک مقرب است مثل بقیه‌ی ملائکه که کمک می‌کند تا انسان به مبادی عالم غیب

است. و شاید اشاره به این معنی باشد آیه‌ی کریمه‌ی «ثُمَّ رَدَدْنَاهُ اسْفَلَ سَافِلِينَ» و از این جهت، صراط انسانی طولانی‌ترین و ظلمانی‌ترین صراط‌ها است. و چون «رب» انسان حضرت اسم الله اعظم است، که ظاهر و باطن و اول و آخر و رحمت و قهر و بالآخره اسماء متقابله نسبت به او علی السواء است، از برای خود انسان در منتهای سیر، باشد مقام برزخیت کبری حاصل شود، و از این جهت صراط او ادق از همه‌ی صراط‌ها است. پس باشد انسانی که در مقام تعیین برزخیت کبری است همواره مذ نظر انسان‌ها باشد تا بتوانند از جذبه‌ی انجراف به بعضی از اسماء و غفلت از بعضی دیگر مصون بمانند. ممکن است انسان از حجاب غلو یا کثرت خارج شده باشد ولی این رسیدن به برزخیت و تعادل کبری نیست و به همین جهت معصوم می‌فرماید: «نَحْنُ آلُّ مُحَمَّدٍ، الْأَنْمَطُ الْأَوْسَطُ الَّذِي لَا يُؤْدِرُكُنَا إِلَى الْغَالِيِّ وَ لَا يَسْبِقُنَا إِلَى التَّالِيِّ». (کافی، ج 1، ص 136) ما آل محمد گروهی هستیم میانه رو، آنکس که از حق جلو افتاده و آن که تغیریت پیشه کرده و کوتاهی نموده، ما را درنیابد. (آداب الصلواة، ص 289).

متصل شود و به باطنی‌ترین ابعاد خودش برگردد، از این جهت خُدام انسان‌هایی هستند که نظر به مقام جامعیت اسماء یعنی انسان‌های کامل دارند.

مرتبه‌ی امکان حضور جبرائیل◆

حضرت می‌فرمایند در آن سفر معراجی جبرائیل از یک مرتبه‌ای بالاتر نیامد و عرض کرد این انتها ی حد من است، چون جبرائیل تا آن جا کمک می‌کند که انسان به حقیقت خودش که مقام انس با حقیقت اسماء به نحو جامعیت است، برسد، وقتی مقام، مقام تجلی همه اسماء شد جبرائیلی که در مقام جامعیت نیست، امکان حضور ندارد. ملاحظه فرمود ید چگونه ملائکه‌ای که حامل اسمی از اسماء الٰهی هستند به مقامي که حامل همه اسماء است اقتدا می‌کنند. چه خوش است این اقتدا، خدا رزق همه‌مان بکند که ما بتوانیم به کسانی که جامعیت دارند اقتدا کنیم.

ملت ایران چون به حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌علیه» اقتدا کردند این قدر جلو رفته‌ند. مردم تبت به آقای دالایی‌لاما اقتدا کردند و ملت ایران به حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌علیه»، ملاحظه کنید تفاوت چه اندازه است. یکی مثل دالایی‌لاما می‌خواهد زیر سایه‌ی آمریکا زندگی صوفیانه‌ی خود را ادامه دهد و یکی مثل امام خمینی «رضوان‌الله‌علیه» با شناختی که از راز تجلی اسماء الٰهی در زندگی بشر

دارد، آمریکا را حجاب حقیقت می‌بیند و سعی بر نفی روح استکباری آن دارد. در آن نوع زندگی که امام خمینی^{رضوان‌الله‌علیه} برای انسان‌ها می‌شناشد هر چه آمریکا به ما بد هد یک دام محسوب می‌شود و لذا هرگز در مسیر خود از ترس محرومیت‌هایی که آمریکا بر ما تحمیل می‌کند کو چکترین فشاری را نمی‌پذیریم. درست است که عده‌ای از رو شنفکران از این گردونه بیرون‌اند و آرزو دارند شرایطی پدید آید که در بازار و خیابان با تحریم‌های آمریکایی روبرو نشوند، ولی مسیر اصلی که انسان را تا معراج صعود می‌دهد و ملائکه را به اطاعت خود می‌کشاند، چشم دوختن به افق دیگری است غیر از افقی که زندگی آمریکایی در مقابل ما قرار می‌دهد.

کسانی که جامع اسماء الہی‌اند یعنی ائمه[ؑ] فوق آنچه اهل دنیا به آن دل بسته‌اند، عالم را در خدمت بشر قرار می‌دهند و بشریت را جلو می‌برند، ولی نه پیشرفت با ملاک‌های غرب که پیشرفت و همی است و نه حقیقی. در راستای پیشرفت حقیقی، امام حسین♦ مدیریت جامعه را در زمان غیبت امام معصوم به عهده‌ی عالман دین گذاشتند، علمایی که نوش اسماء الہی را می‌شنا سند. حضرت فرمودند: «مَجَارِيُ الْأُمُورِ وَ الْحُكَّامِ عَلَى أَيْدِيِ الْعُلَمَاءِ بِيَأْلَهٖ»^۵ مجاری امور و احکام باید به دست علمایی باشد که

عالمند به الله اند. بعضی علما عالمند به وجهی از اسماء الله هي این ها غیر از آن هایی اند که به «الله» عالم میباشند. آن نوع ترقی و جهشی که ملت مسلمان بتواند از یک خفت تاریخی نجات پیدا کند وقتی صورت میگیرد که «الله» به میان بیاید و قرآن هم فرمود: «إِنَّ الْعَزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا»^۶ تمام عزت نزد خداوند است و هر کس به هر اندازه به خدا نزدیک شود از عزت بهره مند میگردد. با تدبیر در این آیه باید عزتمند نبودن مسلمانان را در جدایی از انسان کاملی دانست که خلیفه «الله» است و عالمند بالله در همان مسیر قدم میزنند و گرنه تا وقتی که به دنبال یک آقایی راه میافتدیم که در عین مؤمن و متدين بودن، به قول حضرت امام خمینی «رضوان الله عليه» در سیاست هیچ دخالتی نمیکرد، نمازش را میخواند و عبایش را روی سرش میکشید و به خانه میرفت که یک حرف سیاسی نزند، نتیجه اش این شد که در زمان رضاخان خوار شدیم، چون به علما بالله مثل مرحوم مدرس پشت کردیم و راز عزت را که همان «الله» یعنی اسم جامع بود پشت سر انداختیم. در حالی که جبرائیل میفهمد باید به نبی الله ﷺ اقتدا کند تا هویتش برایش باقی بماند. چقدر خوب بود اگر زندگی زمینی خود را در رابطه با آسمان تحلیل میکردیم و از خود میپرسیدیم در آن شب قدری که تقدیر ما رضاخان شد نسبت ما

با «الله» چگونه بود؟ و چرا حضرت زهراء^۶ پیش‌بینی کردند با حذف علی♦ جهان اسلام به خواری فرو می‌افتد؟ چرا از اقتداءٰی جبرائیل♦ به رسول خدا^۷ درس‌های بزرگی نیاموختیم؟ و نفهمیدیم گوهري در اند سان‌های کامل هست که اگر جامعه امامت آن‌ها را بپذیرد، گوهري جامعه را احیاء و شکوفا می‌کنند. لا أقل زمینیان از ملکوت‌یان می‌آموختند که چرا باید به اند سان‌های کامل اقتدا کرد و در زمان غیدبت امام معصوم به عالمانی رجوع نمود که عالم بمالله هستند. حضرت جبرائیل♦ که مثل بعضی از مقدسان «عباد مکرم» و اهل عبادت بود^۷ ولی چرا آن را کافی ندانست و به حضرت محمد^۸ اقتدا کرد و فهمید ملک مقرب خدابودن او را از اقتدا به پیامبر خدا^۹ که جامع اسماء الهی است، کفايت نمی‌کند؟

جبرائیل در جواب رسول خدا^۹ که سؤال فرمود ند آیا من مقدم بر تو قرار گیرم؟ عرض کرد: علاوه بر این‌که همه‌ی انبیاء از ملائکه افضل‌اند، تازه «فضلک خاصه» برتری تو برتری خاصی است، چون در عین داشتن مقام جامعیت اسماء، مقام «أَوْلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ» را نیز دارا هستید و لذا در جمعیت اسمایی در شدیت کامل قرار دارید. رسول خدا^۹ فرمودند: جلو ایستادم و نماز خواندم و آن فخری

7 - قرآن در مورد ملائکه می‌فرماید: «عباد مُكْرَمُون» (سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی 26).

برايم ن بود. چون حضرت با نظر به حقیقت خود، احساس نکردن کمالی بالاتر به دست آورده‌اند. فخر یعنی انسان احساس کند در مرتبه‌ی بالاتری از آنچه هست، قرار گرفته است. رسول خدا در خود نظر کردند و دیدند نسبت به حقیقت خود جلوتر نرفته‌اند، مثل قهرمانی که توان بلند کردن وزنه‌ی سیصد کیلوئی را دارد و حالا وزنه‌ی دویست کیلوئی بلند کند.

«فَلَمَّا أَنْتَهَيْتُ إِلَيْهِ حُجُبَ النُّورِ قَالَ لِي جَبْرِيلُ تَقَدَّمْ يَا مُحَمَّدُ وَ تَخَلَّفَ عَنِي فَقُلْتُ يَا جَبْرِيلُ فِي مِثْلِ هَذَا الْمَوْضِعِ تُفَارِقُنِي فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ أَنْتَهَا مَاءٌ حَمْدَى الَّذِي وَضَعَنِي اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِيهِ إِلَيْهِ هَذَا الْمَكَانِ» وقتی به حجب نور رسیدم جبرائیل به من گفت: اي محمد! پیش برو و خودش از من عقب افتاد. به او گفتم اي جبرائیل در چنین موقعیتی از من جدا می‌شوی؟ گفت اي محمد! پا یان محدوده‌ای که خداوند مرا در آن قرار داده تا اینجا است.

حجاب‌های نوری که حضرت به آن رسیدند، از جهتی نوراند و محل تجلی باطنی‌ترین حقایق و از جهتی - به جهت حجاب‌بودن - مانع رؤیت باطن خود می‌باشد، مثل نور خورشید که در عین آن که نور خورشید است مانع دیدن خورشید می‌باشد. حضرت به نوری رسیده بودند که مانع سیر بیشتر بود. معلوم است آن مقام در عین آن که هرکس در آنس با جبرائیل است برایش حجاب به حساب می‌آید ولی اگر نظر را از جبرائیل برکنَد، امکان

جلو رفتن دارد. مقام جبرائیلی تا آن حد بود. با توجه به این که در عالم مجردات حقیقت هر چیز با رتبه‌ی آن یکی است حضرت جبرائیل در ادامه عرض می‌کند: «فَإِنْ تَجَوَّرْتُمْ إِحْتَرَقْتُ أَجْنَحَتِي بِتَعَدَّيْتِي حُدُودِ رَبَّيْ جَلَّ جَلَالُهُ» اگر از اینجا چلوتر بیایم بالهایم به جهت تعدادی به حدود پروردگارم، آتش می‌گیرد. ارزش این مباحثت به آن جهت است که متوجه می‌شویم مگر مقام نوری جبرائیلی چیست و تا کجاست که از آن مرز چلوتر رفتن معنی ندارد و چرا نور نبی الله امکان ادامه‌ی سیر در آن عوالم را دارد. بنده معتقدم این روایات را برای ما نقل فرمودند تا دست ما را بگیرند و وارد این معارف و آن عالم بگذند که عین سلوک است، چون معرفت به معنی ورود به عالمی است که آن معارف در آن جا تحقق یافته است. تدبیر و تأمل بر این امور طوری است که اگر ممارست کنید می‌یابید که سلوک انجام داده‌اید. وقتی دل متوجه مقام نبی الله و ملائکه شد، به سوی آن مقام سیر می‌کند.

رسول خدا می‌فرمایند: چون به حجب نوری ر سیدم جبرائیل همرا هی نکرد و گفت این نهایت حد من است که خداوند برای من تعیین کرده. این یعنی مشخص‌شدن مرز هویت حضرت جبرائیل. حضرت جبرائیل در آن حال حقیقت تکوینی خود را بیان کرد و رسول خدا آن را به زبان تشريع شرح میدهند تا معلوم شود رابطه‌ی مرتبه‌ی تکوینی هر موجود با

هویت آن چگونه است. مثال ساده اش نور سبز است اگر در مرتبه‌ی نور بیرونگ نفوذ کند، در آن صورت همه‌ی هویت سبز بودن خود را از دست میدهد و از آن جهت هیچ می‌شود، چون در مرتبه‌ای که نور بیرونگ هست، هر نوری در هر رنگی باشد از هویت خود می‌سوزد و مقهور مرتبه‌ی نور بیرونگ می‌گردد. اگر جبرائیل بخواهد خودش باشد و تعین داشته باشد، باید مرز خود را حفظ کند، لذا می‌گوید این حدی است که خداوند برای من تعیین کرده یعنی اگر از این جلوتر بیایم دیگر هویت جبرائیلی‌ام را از دست میدهم. همین‌طور که صورت‌های ذهنی تا وقتی در نفس شما ظهور دارند که در موطن ذهن باشند، اگر به موطن عقل آمدند دیگر از هویت خود خارج می‌گردند و به معنا تبدیل می‌شوند. سالک در مسیر توحیدی خود به جایی می‌رسد که دیگر از نظر به عدد و رقم و صورت، به سوی حقیقت سیر می‌کند و در آن موطن عدد و رقم و صورت می‌سوزند. در ابتدا حساب تعداد فرش‌هایش را هم داشت ولی همین که نور به قلبش رسید دیگر عددها می‌رود و نظرش از کثرت به وحدت سیر می‌کند. در زندگی بزرخی، آرام‌آرام همه‌ی هویت‌های اعتباری می‌روند، تعداد فرش و سکه بی‌معنی می‌شود، فقط نور در میان است، هر چه می‌گردد چیزی از آن زندگی دنیا ای در آنجا پیدا نمی‌کند. انسان‌های مؤمن که در زندگی دنیا ای در

سیر نوری قرار دارند آرام آرام از
کثرتها و تعددها آزاد می‌شوند.

توحید انسان کامل

جبرائیل در عین آن که در مقام
وحدانی است و کثرت در ذات او راه
ندارد ولی وحدت او به معنی جامعیت
اسماء نیست که توانسته باشد مانند
انسان‌های کامل اسماء متضادی مثل اول
و آخر و ظاهر و باطن را در خود به
وحدة برساند و لذا سیر او در توحید،
مرز خامّ خود را دارد ولی توحید انسان
کامل طوری است که امکان قرب بیدشتري
را به او میدهد.

سعی بر این است که روشن شود معنی
عدم امکان صعود بیدشترا حضرت جبرائیل
در عالم غیب به چه معنی است. در
روایت دیگری جبرائیل♦ می‌گوید: «لَوْ
ذَنَوْتُ أَنْمَلَةً لَا حَتَّرَقْتُ»⁸ اگر بند انگشتی
نزدیکتر شوم آتش می‌گیرم. یا در روایت
دیگری از رسول خدا^۹ هست که جبرائیل
به حضرت عرض می‌کند: «إِنَّ بَيْنِي وَ بَيْنَ
الرَّبِّ لَسْبَعِينَ حَجَابًا مِنْ نَارٍ أَوْ نُورٍ لَوْ
رَأَيْتُ أَدْنَاهَا لَا حَتَّرَقْتَ» میان من و
پروردگارم هفتاد حجاب از نور و نار
هست، اگر نزد یکترین آن‌ها را بدینم
آتش می‌گیرم. همه‌ی این روایات خبر از
آن میدهد که مرتبه‌ی و جودی حقایق،

8 - احتجاج، نظام الدین احمد غفاری، ج 1، ص .175

9 - بحار، ج 55، ص 44

همان هویت آن‌ها است و امکان صعود بیشتر رسول خدا^۱ در عالم نور حکایت از آن دارد که هویت رسول خدا^۲ تا کجا‌ها وسعت دارد و انسان‌ها با هدایت چنین پیامبری به چه مراتب عالیه‌ای نزدیک می‌شوند.

بعضی مواقع انسان‌ها و سمعت خود را فراموش می‌کنند، روایات معراجی متذکر انسان‌ها است که ظرفیت وجودی شان تا کجا است. ملاصدرا معتقد است ابن سینا در فلسفه ظرفیت وجودی زیادتی را از آن‌چه گفته است داشته و با استغفال به علم طب آن طور که باید استعداد خود را در فلسفه توسعه نداده است در حالی که سایرین می‌توانستند آن‌چه را او در طب انجام داد، انجام دهند. به گفته‌ی ملاصدرا حیف نبود ابن سینا وقت خود را صرف دیدن قاروره کند؟ در حالی‌که هنوز هم حوزه‌های علمیه‌ی ما با آن‌همه عظمت که در مکتب فلسفی ملاصدرا هست باز نیازمند اندیشه‌ی شیخ الرئیس هستند.

معنی شناخت و سمعت انسان آن است که نظرها را به مقامی فوق مقام ملائکه‌ی مقرب بیندازیم، مقامی که انوار جبرائیل را پشت سر می‌گذارد و به حقایق بالاتر میرسد. با این که در میانه‌ی این مسیر إن شاء الله از مدهای جبرائیل♦ بهره‌مند خواهید شد و با نسیم بال‌های او سرمیست می‌شوید، همان بال ملائکه که در روایت آمده، صورت ظهور جسمانی حقایقی است که هر ملک با خود دارد. در مورد جبرائیل آن بال‌ها

جلوه‌ی اسم علیم الهی است و با تجلی آن نور به آن صورت، جان را منور به نور علم می‌کند، نه اینکه بادش به شما بخورد مثل بادی که از طریق هوا پیش می‌آید. آجنبه‌ی ملائکه مظاهر آن اسمایی می‌باشند که آن‌ها حامل آن هستند. گاهی جبرائیل - که مقام ظهور اسم علیم خداوند برای رسول خدا^{۱۰} با تمام ابعاد علم الهی است- به صورتی ظهور می‌کند که رسول خدا^{۱۰} در توصیف آن می‌فرمایند: «رَأَيْتُ فِي السَّدْرَةِ وَلَهُ سِتْمَأْةً جَنَاحاً»^{۱۰} جبرائیل را در سدره دیدم و او دارای ششصد بال بود. یعنی تمام علومی که ممکن بود در عالم ظاهر شود از طریق جبرائیل به من رسید. فراموش نفرمایید وقتی ملائکه با کسی تماس می‌گیرند قلب آن شخص عین حقیقت آن مملکت می‌شود. چون دیدن او دیدن باطنی است و اتحاد روحانی با جان انسان به وجود می‌آورد. حضرت^{۱۰} در ادامه‌ی روایت، گزارش خود در مورد مراجع را شرح میدهند که به جلسه‌ی آینده موكول می‌کنیم.

خدا إن شالله به نور خودش قلب ما را آماده کند تا از این معارف عالی بهره‌ی لازم را ببریم.

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكَاتُهُ»

10 - رساله‌ی نوریه در عالم مثال، حکیم بهایی لا هیجی، ص 60.

جلسه‌ي دهم، معني معراج رسول خدا

بسم الله الرحمن الرحيم

بحث در رابطه با فرمایش رسول خدا^{آخ}
بود که حضرت در جواب سؤال
امیرالمؤمنین◆، جایگاه و مقام انسان
کامل در عالم را تبدیلین فرمودند و از
آنجایی که سؤالکننده انسان بزرگی است
رسول خدا^{آخ} اسرار زیادی را برای آن
حضرت می‌گشايند تا آنجایی که سخن را
به سفر معراجی خود کشانند و فرمودند
در آن سفر به جایی رسیدم که جناب
جبرائیل◆ دیگر نتوانست صعود را
ادامه دهد و به رسول خدا^{آخ} عرض کرد
اگر من از این مرز جلوتر بیایم
«اخترقتْ أجنحةي بـتَعْدِي حُدُودِ زَبَّي جَلَّ
جلالُه» بالهایم به جهت تجاوز از آن
حدی که پروردگار برایم معین فرموده،
آتش می‌گیرد. که عرض شد در این نگاه
نکات عمیق عرفانی مطرح است و به همین
جهت این نوع معارف را در کتاب های
عرفا بیشتر ملاحظه می‌کنید. در واقع با
طرح این موضوع مسلمانان را دعوت

می‌کنند که به راه و رسم سیر به عالم غیب بیندیشند و متوجه باشند با این‌که ملائکه از جنس نور ند چگونه بال‌های آن‌ها که مجلای اسماء الـهـی است، آتش می‌گیرد و در سیر صعود به سوی حق و غل‌بهی شدیت توحید، کثرت اسمائی به وحدت حقّانی تغییر می‌کند.

◆ حقیقتاً شما در جمال حضرت جبرائیل◆
بال می‌بینید اما از جنس نور و با محتوای معنوی. همین‌طور که اگر خودتان را در خواب با بال سبزی احساس کردید، مُعَبَّر که آن خواب را تعبیر می‌کند می‌گوید گشایشی - مثل تولد فرزند صالح عالم - برای شما پیش می‌آید. حقیقتاً در آن حال شما بال می‌بینید اما آن بال و آن صورت، باطنی دارد که از جهت زندگی زمینی یک معنی میدهد و از جهت سیر معنوی معنی دیگری دارد. رسول خدا^ا در جمال بال‌های جبرائیل◆ به حقایق اسماء الـهـی منتقل می‌شوند، آن بال‌ها برای رسول خدا^ا صورت عالمی است فوق عالم خیال منفصل. معبر با نظر به صورتی که شما در خواب می‌بینید، متوجه می‌شود آن صورت در عالم مادون چه حکمی دارد ولی انبیاء و اولیاء و اصفیاء با نظر به صورتی که در خیال آن‌ها تجلی می‌کند متوجه می‌شوند آن صورت در عالم مافوق، چه حکمی دارد و از چه مقامی نازل شده و چه حکایتی در عالم مافوق جاری است که این صورت بر اساس آن جلوه کرده است.

چگونگی نظر به حضرت جبرائیل◆

همین قدر بدانید اسراری در موضوع بالداشتن جبرائیل و آتشگرفتن آن بالها نهفته است که جای مطالعه دارد. با توجه به اینکه جبرائیل◆ و بالهای او همه نوراند، معنی صعودنکردن بیدستر او در رابطه با عدم جامعیت و عدم توحید شدیدتر است. دائمًا باید این نکته در ذهن عزیزان باشد تا بتوانند جای گاه معرفتی این نوع روايات را بفهمند. همین طور که اگر کسی متوجه اصالت وجود شد باید همیشه تشکیک وجود مذکورش باشد و به ماهیات اصالت ندهد تا گرفتار صورت‌های متکثره و مستقل نشود. گاهی دیده می‌شود طرف ادعا دارد که معتقد به اصالت وجود است و دلایلی بر اثبات اصالت وجود نقل می‌کند اما در منظرش اصالت را به موجود یا ماهیت میدهد. یعنی دائمًا وجود را در منظر خود به عنوان یک حقیقت مشکک نمی‌بیند. از این مفهم تر نظر به روايات نوري است، اگر کسی درست به روايات نوري نذگرد هرگز آن معارف قدسي، او را در خود راه نمی‌دهند. اگر نتوانیم جذبه‌ي نوري عالم را بذگریم و همین که گفتمن جبرائیل، یک نور خاص و با یک جلوه خاص مذکورمان نبود، هر چقدر هم در رابطه با جبرائیل بحث شود قلب انسان یک قدم هم جلو نمی‌رود تا بتواند چنین صفاتی مثل بالداشتن و سوختن بال را بر جبرائیل حمل کند.

عنایت داشته باشد که روایت مورد بحث، نویری به نام حضرت جبرائیل را با آن کمالات عجیب و غریب و چگونگی وجود او در عالم هستی، وصف میکند و خبر از قاعده‌ای در مورد آن میدهد که اگر از حد خود به اندازه‌ی یک بند انگشت جلوتر برود نفی میشود. آتش گرفتن بال جبرائیلی به معنی بیرون رفتن از عالم وجود است به طوری که دیگر هیچ حضوری نخواهد داشت و این غیر از فنازی است که عارف کامل بدان دست میباشد. در فنا منیت و انانیت از میان میروند و سالک به بقای الهی باقی میگردد و از وسعت بیکرانه‌ای برخوردار میشود، در حالیکه در اینجا حضرت جبرائیل◆ از هیچ‌شدن خود خبر میدهد.

رسول خدا^{الله} در گزارش سفر معراجی خود در ادامه میفرمایند: «فَرَّأَ زَخْرَفَ بِرَّيْ فَرَّيْ النُّورَ زَخَّةً حَتَّى اِنْتَهَى إِلَى حَيْثُ مَا شَاءَ اللَّهُ مِنْ عُلُوٍّ مُّلْكِهِ فَتَوَدَّيْتُ يَمَّا مُحَمَّدُ فَقُلْتُ لَبِيدُكَ رَبِّيْ وَ سَعْدِيْكَ تَبَارَكْتُ وَ تَعَالَيْتُ فَتَوَدَّيْتُ يَمَّا مُحَمَّدُ أَنْتَ عَبْدِيْ وَ أَنَا رَبُّكَ فَإِيَّاِيْ فَاعْبُدْنَا وَ عَلَيْ فَتَوَكَّلْ فَإِنَّكَ نُورِي بِرَيْتِي لَكَ وَ لِمَنْ أَتَبَعَكَ خَلَقْتُ جَنَّتِي وَ لِمَنْ خَالَفَكَ خَلَقْتُ نَارِي وَ لِأُوْصِيَائِكَ أَوْجَبْتُ كَرَامَتِي وَ لِشِيعَتِهِمْ أَوْجَبْتُ ثَوَابِي» پس آنچنان در نور انداخته شدم تا که رسیدم به آنچه خدا میخواست، از علوک مُلک الهی. پس نداشدم ای محمد! عرض کردم لبیک ای پروردگار من، متعالی و با برکت هستی! نداشدم ای محمد! تو

عبد من و من پروردگار تو هستم. مرا
بندگی کن و بر من توکل نما. تو نور
من در بین بندگانم و فرستاده‌ی من به
سوی خلق و حجت من در بین آن‌ها هستی.
بهشت خود را برای کسانی خلق کردم که
از تو پیروی کنند و آتش خود را برای
کسانی خلق کردم که با تو مخالفت
می‌ورزند و کرامت خویش را برای اوصیای
تو بر خود واجب کردم و ثوابم را برای
شیعیانشان بر خود واجب نمودم.

حقیقتاً الْفَاظُ عالمِ جسمانی برای
گزارش حالات روحانی کافی نیست. راستی
بر رسول خدا^۲ در آن عالمِ معراجی چه
گذشته که تعبیر می‌کنند در نور
انداخته شدم. عرفاً برای انس با انوار
ربانی که قلب‌ها آن‌ها را می‌چشند،
تعبدیر شراب را به کار می‌برند چون آن
احوالات با هیچ لفظی از الْفَاظِ معمولی
توصیف نمی‌شوند. در مسیر انس با انوار
عالی معنوی، یک مرتبه سالک در حالتی
روحانی رها می‌شود که تنها توصیفی که
می‌توان از آن کرد همان است که
بگویند: در نور انداخته شدم. به لطف
اللهی در زیر بقعه‌ی مبارک حضرت
ابا عبدالله◆ وارد حالتی می‌شود که اولین
خا صیتش آن است که از دست خود آزاد
می‌گردید. رسول خدا^۲ می‌فرمایند: در
نور به سوی علوّ مُلک اللهی آن طور که
خدا می‌خواست، رها شدم. معلوم است
مشیت خاص اللهی در آن حالت ظهور کرده
و سیر به سوی علوّ مُلک اللهی برای آن
حضرت رقم خورده. گفت:

تا دیده و دل خون از قال تو را ره نکنے، بنجاه سال ننمایند ته حال گاهی به لطف الٰهی بعد از این که انسان مدتی خون دل خورد و نظر خود را از مظاهر دنیا به سوی پروردگار خود مذ صرف نمود و آن چه را دل می‌طلبید پیروی نکرد، یک مرتبه از قال به حال وارد می‌شود و روحانیتی نصیب او می‌گردد که قلب او علوٰ حاکمیت پروردگار خود را احساس می‌کند و می‌فهمد معنی تجلی علوٰ مُلک الٰهی در حرکت معراجی رسول خدا^۲ به چه معنی است، آری فقط می‌فهمد معنی سیر به سوی علوٰ مُلک الٰهی یعنی چه وگرنه حالاتی که سالک در مسیر سلوک تجربه می‌کند با آن حالات معراجی قابل مقایسه نیست. رسول خدا^۲ حالات خود را به این جهت گزارش می‌دهند تا معلوم شود در مسیر شریعت محمدی^۲ راه تا کجا باز است. به فرمایش آیت الله جوادی ختم نسبوت داریم ولی ختم ولایت و انس و قرب با حق که نداریم، پس راه قرب بسته نیست تا انسان نتواند ولی الله شود.

نهایی‌ترین صعود

می‌فرمایند: در آن حالت و در آن مقام ندا آمد که ای محمد! - چه خطابی بوده و چه غوغایی به پا کرده- و حضرت با گفتن «لَبَّيْكَ رَبَّيْ وَ سَعْدِيْكَ، تَبَارَكْتَ وَ تَعَالَيْتَ» بدون هیچ واسطه ای با پروردگار عالم هم کلام شدند و او را ستایش کردند. می‌فرمایند: من هم گفتم:

گوش به فرمانم ای پروردگارم، در
حالتي که همه‌ي خوبی از جانب تو است،
سراسر برکت و بزرگی هستي. همه‌ي مراج
و اوجي که باید حضرت به دست آورند، در
این مکالمه محقق شده است. «فَتُوَدِّيْثُ يَأْمَرُكُمُ الْمُحَمَّدُ أَنْتَ عَبْدِيْ وَ أَنَا رَبُّكُمْ فَإِيَّاِيْ فَاعْبُدْ
وَ عَلَيْ فَتَوَكُّلْ فَإِنَّكَ نُورٍ فِي عَبَادِيْ وَ
رَسُولِيْ إِلَيْ خَلْقِيْ وَ حُجَّتِيْ فِي بَرِيَّتِيْ لَكَ»
ندا آمد ای محمد! تو بندھي من هستي و
من پروردگار تو، پس فقط مرا بندگي کن
و تزها بر من تو کل نما و بر من
اعتماد کن، زира که در حقيقت، تو نور
من در بندگانم و رسول من در بین
خلق‌ام و حاجت من در بین آفریدگانم
هستي. ملاحظه کنيد چه راه عجیبی جلوی
بشریت گشوده شده تا انسان در شرایطی
واقع شود که به او بگویند: «أَنْتَ
عبدِيْ» و تمام وجودش فقط نسبتی شود با
پروردگارش^۱ و تمام ابعادش در مدیريت
و احاطه‌ي حضرت رب العالمين قرارگيرد،
به طوري که همه‌ي حقيقت - يعني خدا -
متکفل همه‌ي وجود انسان بشود. معلوم
است که همه‌ي انسان‌ها به دنبال چنین
حالتي هستند و به واقع چنین موقعیتی
مراجع است و عالي‌ترین کمال ممکن است
که يك انسان میتواند به آن نايل شود.
خداوند، بي واسطه‌ي نور جبرائيل با
انسان صحبت کند و ربوبيت خود را و

۱ - همان حالتي که در نظام تکوين تحت عنوان «هويت تعليقي» معلول نسبت به علت حقيقی مطرح است.

عبدیت انسان را به میان آورد و
انسان چنین حالتی را تجربه کند!
گاهی یک گرفتاری برایتان پیش می‌آید
و حضرت رب العالمین به الهمام قلبی
ربوبیت خود را به شما متذکر می‌شود،
در آن حال انسان امیدوار می‌گردد که
خداآنده او را رها نکرده است. درست
است در آن الهمام قلبی حضرت رب ا
لعالمین ربوبیت خود را تا حدی و به
اندازه‌ی ظرفیت ما، متذکر می‌شود اما
ما در آن الهمام قلبی عبدیت‌مان را
نمی‌یابیم، باز نظرمان به برنامه‌هایی
است که برای رفع مشکل خود ترتیب
داده‌ایم و به غیر خدا نظر داریم و
عبدیتی را که تمام ابعاد وجود خود
را در قبضه‌ی حق ببینیم و تمام نظرمان
به حق باشد در خود احساس نمی‌کنیم.
آری گاهی ربوبیت حق جلوه می‌کند بدون
آن که ما نیز عبدیت خود را در صحنه
بیاوریم و گاهی حضرت رب العالمین
ربوبیت خود را در حجاب می‌برد و ما را
به خود و امیگذارد و بندگی ما را
نمی‌پذیرد. آن وقتی انسان در تعادل
است که از یک طرف ربوبیت حق در میان
باشد و از طرف دیگر عبدیت عبد. به
قول معروف:

من آنگه خودکسی باشم که در
مد دان حکم اوه

نه دل باشم، نه جان باشم نه
سر باشم نه تن باشم
در عالم معراجی تمام ربوبیت از طرف
خداآنده و تمام عبدیت - به لطف الهی-
از طرف رسول خدا^{الله} به ظهور آمد و این

نهایی‌ترین مرتبه‌ی صعود یک انسان است، چون در آن مرحله ربوبیت رب و عبودیت عید بدون هیچ واسطه و با تجلی کامل به صحنه آمده. با توجه به این امر هر کس با نظر به حالات خودش میتواند بفهمد در کدام مرتبه از حقیقت قرار دارد. از آن جایی که خداوند همواره نظر به بنده‌ی خود دارد همواره شرایط معراجی هر کسی را در حد ظرفیتش فراهم میکند و به هر عبدي در حد وسعش میفرماید: «أَنْتَ عَبْدِي وَ أَنَا رَبُّك» تو بنده‌ی من هستی و من رب تو. در ازاء چنین پیامی است که انسان از انحراف دست بر میدارد و از یأس آزاد می‌شود و امیدوار حیات نوری می‌گردد و به اندازه‌ی عبودیتی که در خود احساس می‌کند و به اندازه‌ی ربوبیتی که از طرف پروردگارش می‌باشد، در صحنه‌ی مراجع به سوی پروردگارش قرار می‌گیرد و این عالی‌ترین معرفتی است که انسان می‌تواند به آن نایل شود، معرفتی که با جان خود عبودیت خود و ربوبیت رب را بیابد. به عهده‌ی ماست که مواطن باشیم در حجاب‌های انانیت فرو نرویم و از چنین گشايش بزرگی محروم نگردیم. انسان گاهی از ربوبیت رب غفلت می‌کند و گاهی از عبودیت خود، و البته گاهی به لطف الهی به ربوبیت رب رشد می‌کند و گاهی به عبودیت خود. امیدوارم از این نکته غافل نشویم که می‌توان در جایی قرار گرفت که تمام مناسبات خود را در قبضه‌ی پروردگار عالم بیابیم.

وقتی به درستی انسان حس کند «عبد» است، به خوبی در منظرش رب مطلق جلوه مینماید و تمام دلو اپسی هایش نسبت به امور ذنیا چون دود به هوا می رود. گاهی تجربه کرده اید که چگونه با تجلی نور ربویت رب العالمین برای هیچ چیز نقشی مستقل قائل نیستید و تمام اعتمادتان به پروردگاری است که در اوج قدرت و بقاء و رحمت است، حال با تو جه به این حالت در نظر بگیرید ائمه ؑ در چه احوالاتی هستند. انسانها تا در این حالات نیستند نمی فهمند اولیاء الهی در چه افقی زندگی می کنند. عمر سعد «لعت الله علیه» فکر می کرده امام حسین♦ مثل خودش است، او پیش نماز مردم کوفه است و حضرت ابا عبدالله♦ هم پیش نماز قبیله‌ی بنی هاشم. اما وقتی آدم یک قدم وارد عالم معنویات شد تازه می‌فهود معنی مراجعت و انس با حقایق عالی چیست و به عظمت صاحبان اصلی این مقامات پی می‌برد و روشن می‌شود آن ذوات مقدس از چه منظري با ما سخن گفته‌اند و سخنانشان اشاره به کدام حالت دارد. انسان اگر به بصیرتی بررسد که با تمام جانش درک کند تمام مناسبات وجودی اش در قبضه‌ی رب العالمین است، دیگر هیچ چیزی در منظرش به عنوان حجاب ارتباط با حقیقت باقی نمی‌ماند. در زیارت امام معصوم با آن همه تعلق و حجابی که در همان لحظه با خود داریم، احساس می‌کنیم با نورانیتی خاص با حقیقت مرتبط شده‌ایم.

با توجه به این امر در نظر بگیرید معراج رسول خدا^۲ در آن شرایطی که حتی جبرائیل هم حجاب بین آن حضرت و خداوند نیست، چه شرایطی است! محال است بتوانیم درک کنیم. همین قدر میدانیم در راستای مأموریتِ نبوت، به انسانی که هیچ چیزی از حجاب‌های خودی ندارد و همه چیزش حقانی است می‌گویند برو به طرف مردم و پیام خدا را به آن‌ها برسان. بر من توکل کن و تو رسول و حجت من در بین خلق هستی.

پیامبر^۲: نور خدا در زمین

در سفر معراجی طوری همه‌ی حجاب‌ها برطرف شده که رسول خدا^۲ به حقیقت‌ترین معنی می‌بینند فقط خدا را دارند. خداوند! به حق نبی الله^۲ بالی از حضرت جبرائیل◆ به قلب ما بوزان و به ما نیز تذکر بده که: «عَلَيْ فَتَوَكَّلْ» بر من توکل کن! میدانید این پیام با جان ما چه می‌کند و چه بهشت‌هایی بر جان ما گشوده می‌شود؟ راستی جمله‌ی «عَلَيْ فَتَوَكَّلْ» در آن شرایط بی‌واسطه با جان پیامبر^۲ چه کرد؟ خدا میداند. خداوند به حضرت فرمود: «فَإِنَّكَ نُورِي فِي عِبَادِي» تو نور من در بین بندگانم هستی و این همان سیر «مِنَ الْحَقِّ بِالْحَقِّ إِلَيَ الْخَدْقَ» است، تا خلق را به نور حق منور کند و به عنوان رسول خدا پیام پرورد گار عالم را به آدمیان برساند تا پرورش یابند و حضرت به عنوان حجت خدا در

بین خلق، نمونه‌ی کامل بندگی باشد.
وقتی خطاب به حضرت امام زمان^ع عرضه میداری: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا نُورَ اللَّهِ الَّذِي يُهْتَدِي بِهِ الْمُهْتَدِونَ»^۲ سلام بر تو ای نور خدایی که هدایت‌یافتگان به کمک آن هدایت یافتند. متوجه این قاعده هستی که خداوند عده‌ای را به نور خود منور کرده و از طریق آن‌ها مردم به سوی خدا هدایت می‌شوند.

پیامبر خدا^ص به عنوان انسان کامل واسطه‌ی نور خدا در عالم است و عالم به کمک آن نور می‌تواند حیات داشته باشد و با طراوت تمام ادامه یابد و ایشان به عنوان حجت خدا مانع تزلزل زمین و زندگی زمینی می‌گردد. زیرا زمین بدون حجت خدا آرامش ندارد و ویران می‌شود.^۳ همین‌طور که روح ما بدنمان را حفظ می‌کند، با این تفاوت که روح ما ایجادکنده‌ی بدن نیست و اگر از بدن مذصرف شود، بدن ویران می‌شود، ولی چون حجت خدا واسطه‌ی فیض بین خدا و مخلوقات است اگر از عالم برگرفته شود وجود عالم از میان می‌رود.

خداوند به رسول خدا^ص فرمود: تو نور من در بین بندگانم هستی. بندگان

2 - مفاتیح الجنان، زیارت حضرت ولی عصر^ع در روز جمعه.

3 - در روایت داریم: «لَوْ بَقِيَتِ الْأَرْضُ يَوْمًا بِلَا إِمَامٍ مِنْ أَنْسَاخُ بِأَهْلِهَا» اگر یک روز حجت خدایی از ما در عالم نباشد زمین بر ساکنانش ویران می‌شود. (بحار الأنوار، ج 23، ص 37)

هو شیار، نور الـهی را در جـمال رسـول خـدا^۳ دیدند و با رـعایت شـریعت پـیامبر^۴ اتصـال خـود با نور خـدا را برـای خـود رقم زـدن و نـگاهشـان به شـریعت مـحمدی^۵ از آـن زـاویه بـود کـه به وسـیلهـی آـن به نور خـدا متـصل شـوند. فـرق عـرفان با اـخلاق هـمین است کـه در نـگاه اـخلاقی دـستورات شـرعی عمل مـیـشود تـا اـنسان جـهـنم نـزود ولـی در نـگاه عـرفانی دـستورات شـرعی عمل مـیـشود تـا حـجـای بـین اـنسان و خـدا و نـد مرـتفع گـردد و نور الـهی از آـینهـی جـمال پـیامبر خـدا^۶ بر قـلب سـالک تـجلی کـند و نور خـدا را بـینـد و بـه دـنبـال آـن رـاه بـیـفتـد. هـمان طـور کـه آـن نور بـه عنـوان رسـول خـدا، عـقل عملـی اـنسان را تـغـذـیه مـیـکـند و بـایـدـها و نـبـایـدـها را مـیـنـمـایـانـد. رـوح اـنسان یـک وجـهـی دـارد کـه حق رـا مـیـیـابـد و هـستـها و نـیـستـها رـا مـیـشـناـد و یـک وجـهـی دـارد کـه بـایـدـها و نـبـایـدـها رـا در مـیـیـابـد، عـالم هـستـی هـم بـه نور پـروردـگـار، اـین دـو نور رـا اـز نـبـی اللـهـ^۷ دـارد. آـن حـجـت بـه عنـوان حـجـت خـدا، نـسبـت اـنسـانـها رـا با خـدا پـشت بـکـند هـیـچ و لـذا هـرـکـس بـه حـجـت خـدا پـشت بـکـند صـادـق◆ مـیـفـرمـایـند: «نـحـن أـصـل كـلـ خـیـر و مـنْ فـرـوعـنـا كـلـ بـیـر»^۸ ما رـیـشهـی هـر گـونـه خـیـر هـسـتـیـم و اـز شـاخـهـهـایـما هـر خـوبـی مـذـشـعـبـ مـیـشـود. در هـمـین رـابـطـه هـرـکـس بـه

امیرالمؤمنین ♦ نزدیک شود تو انسنته نسبتش را با خدا تنظیم کند. به راستی اگر سیره و سخن حجت‌های خدا نبود چگونه ما میتوانستیم نسبت خود را با خدا تعیین کنیم و مطمئن باشیم آن نسبت، نسبت درستی است؟ بدترین زندگی‌ها آن زندگی است که حجت‌های الهی مذکور افراد نباشند چون در آن صورت همه به خود نمره‌ی بیست میدهند و هر کس خود را بهترین افسان میداند و به تعییر قرآن «يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا»^۵ گمان میکنند آن‌ها بهترین عمل را انجام میدهند. زیرا در چنین شرایطی، شیطان زمینه‌ی زینت‌دادن اعمال انسان‌ها را برای خودشان فراهم می‌بیند و در همین رابطه است که قرآن می‌فرماید: «رَبَّنَا لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ». ^۶ شیطان برای آن‌ها آنچه را انجام میدادند زیبا جلوه میدهد. وقتی خدا به رسولش خبر میدهد که تو حجت خدا در میان مخلوقات هستی، در واقع نمونه‌ی عینی راه رسیدن به خدا را به مردم نشان داده تا فقط دین در حدّ تئوري باقی نماند و مؤمنین گرفتار انواع برداشتها نشوند.

شیاطین امروز نمی‌توانند به جوان‌های ما توصیه کنند بیدین شوند، چون آن‌ها آنقدر اثرات مثبت دین را دیده‌اند که از آن دست برنمی‌دارند. آن‌ها در دفاع

5 - سوره‌ی کهف، آیه‌ی 104.

6 - سوره‌ی انعام، آیه‌ی 43.

قدس هشت ساله و در زندگی اطرافیان ملاحظه کرده‌اند چه اندازه دین خدا مشکل‌گشا است، ولذا شیاطین سعی می‌کنند آن‌ها را از حجت‌های خدا منصرف کنند. کارشنا سان جهان استکبار متوجه شده‌اند آینده‌ی خاورمیانه به شدت، دینی و مذهبی است، از طرفی استکبار اثر دین را دیده و دید که چگونه حزب الله با نور ایمان، سی و سه روز پیروزمندانه رو بمه روی اسراپل ایستادگی کرد. از طرفی میدانند وقتی دین زنده و با طراوت خواهد بود که نظرها به حجت‌های خدا باشد، همان‌طور که جوانان بسیجی و حزب الله ایران در دفاع قدس هشتساله به امام حسین♦ به عنوان حجت خدا اقتدار کردند، پس با یاد به نحوی نگاه‌ها از حجت الهی برداشته شود و لذا تلاش می‌کنند برای سلیقه‌های مختلف، دین بسازند و خودشان برای آن دین‌ها حجت تعیین کنند و در این رویارویی تنها راه شناخت انحراف، به صحنه آوردن حجت‌های الهی است تا بتوان از حراف را با سیره و سخن حجت خدا تعیین نمود. وقتی حجت الهی در میان نباشد حتی دین واقعی خداوند هم موجب سرگردانی می‌شود. به قول اساتید اگر از اهل سنت پرسیده شود تشهیدی که پیامبر خدا^۲ انجام میدادند چطور بود هیچ‌کس نمیداند. چون نه تنها رسول خدا^۲ را علاوه بر پیامبر خدابودن، به عنوان حجت الهی نپذیرفتند بلکه بعد از رسول

خدالخ هم متوجه حجت‌های الهی نشدند. هیچ روایتی در اهل سنت نیست که بگوید پیامبر خdalx چطور وضو می‌گرفتند، برای وضوی هم که می‌گیرند سند فقهی ندارند فقط طبق برداشت‌شان از ظاهر آیات وضو می‌گیرند که همراه با اختلاف زیاد بین خودشان است. خلیفه‌ی دوم گفت بهتر است پا‌های مان را شست شود هیم و دست به سینه بایستیم و بقیه بر طبق قول او عمل کرده‌اند چون حجتی را نیافتدند تا نسبت‌شان را با خدا در عقیده و عمل تعیین کند. هشام بن حکم به آن مرد شامي گفت: این دین آمده است که اختلاف در عمل و عقیده را از بین مردم رفع کنند در حالی که ما هر دو مسلمانیم ولی با هم اختلاف داریم، پس یا باید اذ عان کنیم دین اسلام ناقص است یا بپذیریم در کنار قرآن باید حجتی باشد تا بتوانیم از اسلام نتیجه‌ی درستی بگیریم.⁷ ما اگر آن نوری را که خداوند به عنوان حجت خدا در این عالم قرار داده و امروز وجود مقدس حضرت صاحب الامر^۷ است، گم کنیم رابطه‌مان با خدا از بین می‌رود و رابطه‌مان با اسلام در حد نسبت صوری و قالبی باقی می‌ماند، بدون آن که مبادی میل ما در مسیر صحیح قرب إلى الله قرار گیرد. خدا ایا به حقیقت حجت‌های خودت ما را حجتشناس بگردان.

معنی معراج رسول خدا^۱ 229

«السلام علیکم و رحمة الله و برکاته»

جلسه‌ی یازدهم ، بهشت محمدی؛ آرمانی‌ترین سیر مسلمانی

بسم الله الرحمن الرحيم

قواعد قلب و غیب

در شرح فرمایش رسول خدا^ا رسیدیم تا آن جایی که حضرت از مراج خود سخن گفتند و این که در آن حالت خداوند بر حضرت ندا داد که «آنث عَبْدِي» تو بندی من هستی. خواجه عبدالله انصاری می‌گوید: «الله اگر یک بار گویی بندی من از عرش بگذرد خندی من». در عالم قرب و در آن حالت بی‌واسطه، وقتی رب انسان به انسان بگوید تو در مسیر بندگی من هستی و آن را ادامه بده، تمام بهشت‌های عالم وجود بر جانش گشوده می‌شوند چون او را در بستره بودیتی قرار داده‌اند که حقیقت انسان است. به قول حضرت آیت‌الله بهجت^(رحمه‌الله علیہ) اگر سلاطین عالم مزه‌ی بندگی و نهاد را بچشند تمام کارها را رها می‌کنند و به عبادت خدا می‌پردازند. چون انسان در عبادت

خدا به اصل خود که بندگی است بر می‌گردد. وقتی حضرت رب‌العالمن در آن عالم به رسول خود امر می‌فرماید: «فَإِيَايِ فَاعْبُدُ» پس مرا عبادت کن. یک حالت تکوینی در جان رسول خدا^{۲۸} واقع می‌شود که در اثر آن تمام وجود رسول خدا^{۲۹} در راستای آن امر قرار می‌گیرد که بر همین اساس در ادامه می‌فرماید: «وَ عَلَيْ فَتَوَكَّل» و بر من توکل نما. تا تمام شخصیت پیامبر^{۳۰} توكل بر خدا گردد. چنان دستورات تکوینی با جان پیامبر^{۳۱} آنچنان کرد که دیگر هیچ مانعی نمی‌توانست او را از مسیر توحیدی خارج کند. چون در آن عالم گفتن لفظی وجود ندارد، آن‌چه هست تجلیات قلبی است.

در عالم غیب و معنا قلب آنچنان آماده می‌شود که تمام پیام‌های معنوی را به راحتی می‌گیرد و به تبع آن گوش هم می‌شنود، بر عکس این دنیا که ابتداء انسان صوت را از بیرون می‌شنود و سپس نفس ناطقه آن را درک می‌کند ولی در آن عالم ابتداء نفس ناطقه با نور حقیقت مأنسوس می‌شود و تحت تأثیر قرار می‌گیرد و سپس در قوه‌ی سامعه تجلی می‌کند و انسان از درون می‌شنود، یعنی آنچه را قلب کشف می‌کند، در مرتبه‌ی قوه‌ی سامعه آن را می‌شنود، آن هم به عالی ترین صوت، همچون نسیمی که جان را آرا مش می‌بخشد. در مرتبه‌ی قوه‌ی بینایی نیز قوه‌ی بینایی صورت غیبی آن حقیقت را

از درون نفس ناطقه می‌بینند، آن هم به عالی‌ترین صورت. در همین رابطه رسول خدا^۱ می‌فرمایند: «رَأَيْتُ رَبِّي فِي أَحْسَنِ صُورَةٍ»^۱ پروردگارم را در زیباترین صورت دیدم. وقتی قلب آماده است تا در صعود معراجی خود با عالی‌ترین حقایق مأنوس شود، مطابق آن حقایق، صورتی تجلی می‌کند که قوه‌ی بینایی می‌بینند و آنقدر آن صورت زیبا و نورانی است که هرگز عالم ماده ظرفیت ظهور آن صورت را ندارد. درست است که صورت است اما صورتی که با تجلیات امور قلبی ظاهر شده است.

چگونگی بهشت پیروان رسول خدا^۱

حضرت می‌فرمایند: خداوند دستور فرمود: «وَ عَلَيَ فَتَوَكَّلْ» بر من توکل کن. لذا جان حضرت تا آخر عمر سرمست این دستور است. خداوند در ادامه فرمود: تو نور من در بین بندگانم هستی و فرستاده و حیث من در بین مخلوقاتم می‌باشی. وقتی می‌فرماید: ای پیامبر تو نور من در بین بندگان هستی خبر میدهد که اگر بندگان من نور من را بخواهند با ید به تو متصل بشوند. اولین شرط اتصال به نور خدا آن است که انسان کبر نداشته باشد، آدم متکبر حتی دروغ می‌گوید، زیرا در عالم وجود هیچ‌کس در شرایط طبیعی بالاتر از دیگری نیست، وقتی انسان متکبر می‌خواهد خود

را بالاتر از بقیه بداند، یک کار غیر واقعی باید انجام دهد لذا یا باید دروغ بگوید و یا اعمالی انجام دهد که بیرون از واقعیت است به طوری که ظاهرش می‌شود دروغ. اگر کسی نور صدق خواست باید به سوی تواضع و بندگی قدم بزند، در آن حالت است که نور به سراغش می‌آید. اگر کسی نور محمد^آ را بخواهد که جامع همهٔ انوار الهی است، اگر در واقع نور خدا را بخواهد باید از طریق کسی نور خدا را بخواهد باید از شریعت الهی به نور رسول خدا^آ نزدیک شود، به همین جهت فرمود: تو فرستادهٔ من به سوی خلق هستی.

در ادامه فرمود: بهشت من برای تو و برای کسی است که از تو پیروی کند و آتش من برای کسی است که با تو مخالفت نماید. می‌فرمایند: من بهشت را برای تو و برای آنها یی گذاشتم که از تو تبعیت کندند. و چون انتها ی هر چیزی برگشت به خداست و همیشه غایت هر چیزی کمال نهایی آن چیز است، کمال نهایی عالم، خالق عالم یعنی خداست و لذا غایت هر چیزی برگشت به خداست. می‌فرما ید بهشت را برای تو و برای کسانی که از تو پیروی کندند خلق کردم یعنی مقصد خلقت، بهشت است که محل انس با خداوند و اسماء الهی اوست. تا انسان بدون هر حجابی با نور پروردگار عالم مأنوس گردد. در واقع بهشت برای مؤمنین همان معراج نبی الله^آ است، چون

مؤمنین در دنیا به توحید رسیده‌اند و در نتیجه‌ی آن توحید برای غیر حق اصلتی قائل نبوده‌اند، حاصل چنین بصریتی در آن عالم تجلی حق است بر جان مؤمنین، و این است آن بهشتی که خداوند برای رسول خدا^۱ و پیروان او قرار داده است.

امام خمینی^۲ «رسوان‌الله‌علیه» با نور توحید فهمیدند شاه رفتني است. چون حق اجازه نمیدهد رضاخان و پسرش حاکم بر سرنوشت موحدین باشند. نور توحید که به قلب شما خورد مطمئن می‌شود اگر یک روز هم از این دنیا باقی باشد آنقدر آن روز طولانی می‌شود تا همه‌ی حجاب‌های بین خلق و خالق در جمال انسان کامل در زندگی زمینی مرتفع شود و جهان منور به جمال حضرت صاحب الزمان^۳ گردد. حقیقت توحید که همان‌نفی غیر است بالآخره در این عالم محقق می‌شود و ممکن نیست دنیا حجاب تجلی توحید در این عالم گردد و جمال توحیدی خداوند در همه‌ی مnasبات بشري حاکم ن‌گردد. لذا حضرت باقر♦ که می‌فرماید: «وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ»^۴ عاقبت از آن متقین است، فرمودند: ماییم اهل عاقبت،^۵ چون متقین خود را نفی می‌کنند تا حق را ظاهر نمایند و لذا توحید به نور آن‌ها در عالم محقق می‌شود و هر کس توحید را بفهمد

2 - سوره‌ی اعراف، آیه‌ی 128.

3 - بحار الأنوار، ج 46، ص 264.

جایگاه تمام دستورات و وعده‌های شریعت
الله‌ی را درست درک می‌کند، چه و عده‌ی
ظهور حضرت صاحب الامر^۶ را و چه و عده‌ی
خداآند به رسویش را که می‌فرماید:
بهشت را برای تو و پیروان خلق کردم.
اگر بهشت طبق قاعده‌ی «إِنَّا إِلَيْهِ
رَاجِعُونَ»^۴ محل رجوع به «الله» است، پس
بهشت برای کسی است که در زندگی
ذنیایی به «الله» برگشته و هیچ منیتی
برای خود باقی نگذارده و خلیفة الله شده
تا به الله برگردد و تمام وجودش پذیرایی
تجلى نور «الله» شود و این فقط با اسلام
ممکن است. بنابراین بهشت را برای
پیامبر اسلام^۵ و پیروان او خلق فرموده
و از آنجایی که همه‌ی پیامبران نظر به
عالیترین مرتبه‌ی نبوت، یعنی نبوت
حضرت محمد^۶ دارند، همه‌ی آن‌ها
مسلمان‌اند و واقعاً هم آن‌ها می‌انستند
که همه‌ی ادیان توحیدی به توحید اصلی
که در اسلام است برمی‌گردد.^۵ قبل عرض
شد چرا گفته می‌شود فقط آخرین دین،
دین اصلی است و بقیه‌ی ادیان پرتو آن
هستند، در این رابطه به این موضوع
فکر کنید که چرا خداوند به حضرت
محمد^۶ می‌فرماید برای تو و هرکس از تو
پیروی کند بهشت خود را خلق کردم. این
یک خبر نیست، حقیقتی است مطابق سنت
هستی. اگر بناست طبق قاعده‌ی «إِنَّا

4 - سوره‌ی بقره، آیه‌ی 156.

5 - در روایت داریم سوره‌ی «قل هو الله احد» و ذکر
«لا اله الا الله» مخصوص دین اسلام است.

«إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» نوری که از پروردگار می‌آید به طرف او برگردد یعنی به طرف «الله» برگردد باید آن نور، نور توحیدی باشد آن هم در عین جامعیت همه‌ی اسماء، تا برگ شت به سوی «الله» ممکن گردد. ما ندن بر صراط و سختی کشیدن، برای توحیدی‌شدن انسان و شایسته‌شدن جهت برگ شت به حضرت «الله» است. اگر کسی جهت‌گیری توحیدی نداشت به صراط نمیرسد تا بخواهد آن را طی کند. اگر کسی در زندگی دنیا ایشان به دنبال «الله» بود در آن عالم در صراط قرار می‌گیرد که بسته به شدت و ضعف شخصیت توحیدی ایش دارای سرعت متفاوت است.

موانع سرعت به سوی بهشت

حضرت صادق◆ فرمودند: «النَّاسُ يَمْرُونَ عَلَى الصَّرَاطِ طَبَقَاتٍ وَ الصَّرَاطُ أَدْقُ مِنِ الشَّعْرِ وَ أَحَدُ مِنَ السَّيِّفِ فَمِنْهُمْ مَنْ يَمْرُ مِذْلَلَ الْبَرْقِ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَمْرُ مِذْلَلَ عَدْوِ الْفَرَسِ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَمْرُ حَبْوَاً وَ مِنْهُمْ مَنْ يَمْرُ مُتَعَلِّقاً قَدْ تَأْخُذُ النَّارُ مِنْهُ شَيْئاً وَ تَذْرُكُ شَيْئاً»⁶ مردم بر صراط با طبقات مختلف می‌گذرند، صراطی که از مو باریک تر و از شمشیر برنده‌تر است، بعضی چون برق از آن می‌گذرند و برخی چون اسب تندر و بعضی بر سر و دست و بعضی چون پیاده و برخی بر آن آویزان باشند و آتش مقداری از آن‌ها را گرفته و مقداری از آن‌ها را رها می‌کنند. آن‌ها ای

که به کندي از صراط ميگذرند به جهت آن است که از نظر عقیدتي و اخلاقی ضعفهاي با خود دارند، هر چقدر ميخواهند به سرعت به سوي الله بروند نميتوانند، برعكس آن هايي که به جهت اخلاق فاضله و عقайд پاک، شوق الى الله در جانشان شعله ور است و همان عقайд و اخلاق آن ها را به سرعت جلو ميبرد. کسي که ميخواهد به بهشت برگرد باید الهي شود، براي اين که الهي باشد با يد ظلمتی که مانع تجلی نور الله است با خود نداشته باشد و مصادق کامل چنین شخصيتی حضرت محمد^۷ است که بهشت را بالاصاله براي آن حضرت آفریده اند و به تبع براي پيروان آن حضرت.

کسي که در توحيد ضعيف باشد آن قدر بر صراط ميماند و آتش قیامتی ضعفهاي او را ميسوزاند تا نقصهايش برطرف شود و بتواند به نور توحيد جلو برود. بعضی ها باید سال ها در برزخ بمانند تا آماده ي شنیدن يك نكته ي توحيدی شوند. مثلًا کسي که اهل مقايسه است و حقiqت افراد را نميبيند و فقط مقايسه ميکند، نميتواند به سوي بهشت که حقiqت همه ي حقائق است سير کند⁷ سال ها باید در برزخ بماند و آزاد از مقايسه هاي دنيا يايي به سر ببرد تا آماده ي حرکت شود و نظرش به حق برگرد و نسبت خود را فقط با حق مشخص کند و

7 - در روایت داریم کسي که کبر دارد بوي بهشت به مشامش نمي خورد.

نه با غیر حق که ظلمت است. در عالم برزخ در ظلمت می‌ماند تا آرام آرام مقایسه‌ها از صفحه‌ی ذهنش پاک شود، حساب کنید چقدر باید در برزخ بماند تا مقایسه‌ها از ذهنش پاک شود و نسبت او به الله ظهرور کند. چون هر نسبتی به جز نسبت انسان با خدا نسبت‌های پوچ و ظلمانی است و واقعیتی ندارد مگر آن که به حق برگردد و برای آن که به حق برگردد باید به شریعت محمدی^{۱۰} رجوع نماید و به همین جهت خداوند به حضرت محمد^{۱۱} فرمود: بهشت را فقط برای تو و کسانی که از تو پیروی می‌کند خلق کردم و همه‌ی انبیا به تبع نبوت محمدی^{۱۲} در این وادی قرار می‌گیرند. زیرا بهشت یعنی محل تجلی کامل ترین اسماء الهی و کامل‌ترین اسماء الهی در جان کامل ترین انسان‌های کامل یعنی حضرت محمد^{۱۳} قرار دارد که تعین توحید کامل در عالم مخلوقات می‌باشد و لذا کامل ترین رجوع به سوی حق چه در دنیا با مراجعت و چه در قیامت و از طریق بهشتی که خداوند برای او خلق کرده، اسلام حضرت محمد^{۱۴} است.

همه‌ی انبیاء متوجه چنین مسئله‌ای می‌باشند به طوری که حضرت ابراهیم♦ نیز از خدا تقاضا می‌کنند: «رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ»^{۱۵} خداوند از عین این که به من حکمت را عطا می‌کنی به صالحین ملحقم گردان. و این

می‌رساند که صالحینی در عالم هستند که آن حضرت تقاضای الْحَاق به آن‌ها را دارند. یا از حضرت باقر◆ نقل شده که حضرت موسی◆ در سفر⁹ اول نگاه کرد و آنچه را به قائم آل محمد داده می‌شود دید. عرض کرد؛ «پروردگارا مرا قائم آل محمد قرار بده». پیام آمد: «او از نسل احمد است»، آنگاه موسی◆ در سفر دوم نظر انداخت و درست همان چیزی را که در سفر اول دیده بود در آن نیز همان را یافت و همان درخواست را کرد و همان جواب را شنید، سپس سفر سوم نیز همان را دید و همان را گفت و همان را شنید».¹⁰ ملاحظه می‌فرمایید که همه انبیاء به جهت نهایت محبتی که به خدا دارند، تمایل دارند که زیباترین سنن الٰهی و حقایق عالم الوهی از طریق آن‌ها ظهور کند تا از آن طریق کاملاً ترین شکل ظهور حق به وسیله آن‌ها انجام گیرد.

خداؤند به حقیقت آخرین پیامبرش ما را مـ تذکر توحیدی بگرداند که عـ مـلـ کـاملـتـرـینـ قـربـ به پـیـشـگـاـهـشـ باـشـدـ.

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكَاتُهُ»

9 - سفرهای تورات مانند جزء‌های قرآن است.

10 - اثبات‌اللهی، ج 3، ص 541.

جلسه‌ي دوازدهم ، مقام عرشي ائمه

بسم الله الرحمن الرحيم

غايت خلقت بهشت

بحث در رابطه با روایتی بود که نبی اکرم ﷺ مقام خود را در منظر وجود مقدس امیر المؤمنین ♦ قرار دادند تا آنجا که نظر آن حضرت را متوجه مقام معراجی خود نمودند و اینکه حضرت رب العالمین در مقام معراج به رسولش فرمود: بهشت را برای تو و برای کسانی که از تو پیروی می‌کنند خلق کردم و آتش را برای کسانی که با تو مخالفت می‌کنند. با توجه به اینکه غایت هر چیز و فلسفه‌ی خلقت هر مخلوقی به بهره‌ای است که در بر دارد، غایت خلقت بهشت سُکنی‌گزیدن حضرت محمد ﷺ و پیروان ایشان در آن است. غایت ساختن مسجد این است که مؤمنین در آن نه مازی خدا پسندانه بخوانند، حال اگر عده‌ای هم در مسجد استراحت کردند معنایش این نیست که غایت آن تغییر کند. مسجد را برای اقامه نماز

خداپسندانه می‌سازند و در ساختن مسجد جذبه‌ی نهایی نماز را اراده می‌کنند، به این امید که نمازگزاران عالی‌ترین نمازها را در آن اقامه نمایند. در عین این که در مسیر اقامه‌ی عالی‌ترین شکل نماز، اقامه‌ی نماز‌های متوسط هم مورد اراده‌ی واقف هست، اما همیشه در ایجاد هر چیز ابتدا جذبه‌ی نهایی آن مطرح است. اگر هم می‌گویند آن‌هایی که نماز‌های متوسط می‌خوانند حق دارند در این‌جا نماز بخوانند، به اعتبار این است که نماز‌های متوسط رویکرد شان به عالی‌ترین شکل نماز است. بر این اساس خداوند می‌فرمایند: غایت خلقت بهشت اختصاص آن به حضرت محمد ﷺ و پیروان ایشان است. این از نکاتی است که در بسیاری از مسائل معرفتی راهگشا است. به طوری که می‌توان نتیجه گرفت اگر مقصد عده‌ای تبعیت از نبی اکرم ﷺ نباشد، کارشان به بهشت ختم نمی‌شود و مسیری به سوی مقام قرب ناب الهی در مقابلشان نیست. و ارزش اعمال عبادی متوسط به آن است که رویکرد اصلی آن‌ها به جذبه‌ی نهایی آن اعمال باشد و گرن‌هی هیچ ارزشی ندارند و چون بهشت برای حضرت محمد ﷺ که نهایی‌ترین شکل بندگی را دارند خلق شده، اگر عملی سمت و سوی محمدی ﷺ ندارد، آن عمل، عامل خود را بهشتی نمی‌کند. همیشه اگر در کار متوسط به جذبه‌ی غایی آن کار نظر نشود آن کار بی‌جهت و بی‌غايت است. موقعی نماز متوسط شما قبول است که به نماز

نبی اکرمؐ و با تبعیت از آن حضرت نهاد بخوانید. در همین راستا تمام پیامبران از همه جهات به طرف آخرین پیامبر جهتگیری میکنند و در این راستا خداوند به آخرین پیامبر میفرماید: بهشت را برای تو و آن هایی که از تو پیروی میکنند آفریدم. دیگر معنی نمیدهد سؤال شود پس پیروان حضرت موسی و حضرت عیسی نسبتشان به بهشت چه میشود. یقیناً همه‌ی پیامبران پیرو نبی اکرمؐ بودند.

این‌که عرض کردم این بحث در تدبیین بسیاری از مسائل معرفتی راه گشا است از این جهت است که در تجزیه و تحلیل همه‌ی امور باید آن جهت نهایی مشخص شود تا جهتگیری‌های متوسط از هویت خود خارج نشوند و معنی خود را با توجه به آن هدف نهایی بیابند. چیزی که از هدف نهایی خارج شد سرگردان میماند. خیلی‌ها ممکن است از بعضی جهات اخلاقی خوب باشند ولی اگر جهت نهایی شخصیت آن‌ها معلوم نگردد آن صفات به خودی خود به کارشان نمی‌آید و آن‌ها به جایی ره‌مون نمی‌شوند تا نجات یابند. در جهات اخلاقی هدفدار است که انسان می‌فهمد کجا ایستاده و به کجا باید سیر کند و گرنم چنانچه خوبی‌های خودمان مدد نظرمان آمد گرفتار عجب می‌شویم.

غایت خلق‌ت جهنم

در ادا مه خداوند به رسول مکرمش می‌فرماید: «وَ لِمَنْ خَالَفَكَ خَلَقْتُ نَارِي»^۱ برای کسی که مخالف تو است آتش را خلق کردم. همه‌ی خوبی‌ها مخصوص آخرین پیامبر است و مقابل همه‌ی خوبی‌ها همه بدبی‌ها قرار دارد و لذا اصل جهنم برای مخالفان حضرت محمد[ؐ] خلق شده و در همین راستا علی♦ می‌فرمایند: «أَحَسْنُ الْخَسَنَاتِ حُبُّنَا وَ أَسْوءُ السَّيَّنَاتِ بُعْضُنَا»^۲ بهترین حسنات دوستی ما و بدترین سینات دشمنی با ما است. وقتی بدترین گناهان و انحراف‌ها مخالفت با اهل‌البیت[ؑ] است مسلم جهنم را با ا Lace بالله برای دشمنان اهل‌البیت[ؑ] خلق کرده‌اند و بقیه به اندازه‌ای که با دشمنان آن‌ها همراهی کنند به آتش نزدیک می‌شوند. نهایت خباثت آن است که کسی با نهایت خوبی‌ها دشمنی کند. حضرت صادق♦ می‌فرمایند: «نَحْنُ أَصْلُ كُلَّ حَيْرٍ وَ مِنْ فُرُوعِنَا كُلُّ بِرٌّ»^۳ ما ریشه‌ی هرگونه خیر و خوبی هستیم و همه‌ی نیکی‌ها از شاخه‌های ماست. غایت اصلی خلق‌ت جهنم برای کسانی است که اصل کل شر هستند. پس روی این نکته فکر کنید که چرا خداوند به رسولش می‌فرماید: آتش خود را برای مخالفان تو آفریدم و به تبع

1 - بحار الأنوار، ج 26، ص 337.

2 - تصنیف غرر الحكم و درر الكلم، ص 117.

3 - بحار الأنوار، ج 24، ص 303.

آن مخالفان سایر پیامبران اصحاب آتش
میشوند و هرگز به هیچ پیامبری
نمیفرماید: آتش را برای مخالفان تو
آفریدم. هر چند دشمنان سایر انبیاء
نیز در آتش هستند. دشمنی با اهل بیت
ع صمت و طهارت دشمنی با حق است و
اصلتاً آتش مخصوص دشمنان آن‌ها است و
آتش به تبع آن، دشمنان سایر انبیاء
را نیز در بر می‌گیرد. لذا به راحتی
میتوان نظر داد محل است دشمنی بدتر
از دشمنان امیرالمؤمنین◆ و دشمنان
ذریه حضرت وجود داشته باشد و در
همین رابطه رسول خدا^۱ می‌فرماید: «إِنَّ
اللَّهَ جَلَّ جَلَلُهُ جَعَلَ عَلِيًّا عَلَيْهَا بَيْنَ الْإِيمَانِ
وَ النُّفَاقِ فَمَنْ أَحَبَهُ كَانَ مُؤْمِنًا وَ مَنْ
أَبْغَضَهُ كَانَ مُنَافِقًا»^۲ خداوند جل جلاله
علی◆ را نشانه‌ی ایمان و نفاق قرار
داد، هرکس مُحب او باشد مؤمن است و
هرکس دشمن او باشد منافق است. دشمنی
با علی◆ را با نفاق همراه دانست چون
نفاق شدیدترین شکل کفر است. این‌که
سید الشهداء◆ سعی می‌کند در کربلا
خود را معرفی کرده و مردم را متوجه
کمالات اهل^ت نمایند، برای این
است که طرف بفهود دارد با چه کسی
مقابله می‌کند. با این‌همه باز حضرت
را به شهادت رسانند.

کار حضرت سید الشهداء◆ پیام بزرگی
در بردارد و آن‌که اسلام بدون

امام کار را تا کجا ها می برد. حضرت نتیجه‌ی جداسدن از غدیر را نشان می دهند تا حقانیت غدیر روشن شود و معلوم گردد چگونه در جدایی از غدیر با چیزی روبرو می‌شویم که ظاهرش اسلام است و باطنش کفر و این بدتر از آن عقیده‌ای است که ظاهر و باطنش کفر است. آری کربلا را عصیت به وجود آورد و نه کفر و خداوند آتش را بالا صاله برای چنین افرادی خلق کرد. در همین رابطه کسانی که آگاهانه با اهل البیت[ؑ] و فرهنگ امامت مقابله می‌کنند بسیار به آتش نزدیکترند از آن‌ها یی که در یک گوشه‌ای از این جهان پهناور و تحت تأثیر تبلیغات دشمنان اسلام با اسلام مخالفت می‌کنند. بسیاری از مخالفان اسلام، اسلام را نمی‌شناسند و اگر می‌شناختند از آن طرفداری می‌کردند و به آن ایمان می‌آوردند. حجت برای کسانی تمام است که اسلام و امام را می‌شناسند. این‌ها به اندازه‌ای که مخالفت می‌کنند بدتر از سایر بدان عالم هستند. بسیاری از مردم دنیا با ظهور حضرت صاحب الامر^ع و شنیدن پیام حضرت، به ایشان می‌پیوندند، چون وقتی با حقیقت به معنی واقعی آن رو به رو شدند آن را می‌پذیرند.

کرامتِ اهل البیت[ؑ]

خداوند بعد از آنکه به رسول خدا[ؐ] فرمود: آتش را برای کسانی خلق کردم

كه با تو مخالفت ميکند، ميفرماید:
 «وَ لَا وُصْبَائِكَ أَوْجَدْتُ كَرَامَتِي وَ لِشَيْعَتِهِمْ
 أَوْجَدْتُ ثَوَابِي»^۵ و کرامت خود را برای
 اوصیاء تو و ثوابم را برای شیعیانشان
 واجب نمودم. کرامت خدا آن عزت
 عالیهای است که موجب غلبهی رحمت
 واسعهی او میگردد. «کرامت» یک حقیقت
 بسیار متعالی است که به اوصیاء رسول
 خدا^{آخ} یعنی ائمه‌ی هدی[ؑ] مرحمت فرموده
 و براساس چنین کرامتی است که ائمه[ؑ]
 همواره و در هر شرایطی در عزت و
 تعالی خاصی قرار دارند و با آن همه
 ظلمی که از طرف پستترین افراد بشر به
 آن‌ها می‌شد ذره‌ای از بزرگی و تعالی
 آن‌ها کاسته نگشت. دشمنان ائمه[ؑ] تلاش
 می‌کردند هیبت ائمه[ؑ] را بشکنند ولی
 نتیجه بر عکس می‌شد و دشمنانشان خوار
 می‌شدند. یک نمونه اش شهادت حضرت سید
 الشهداء◆ در کربلا بود که نه تنها از
 کرامت و بزرگی و تعالی حضرت کاسته
 نشد، بلکه بعد از شهادت حضرت، دشمنان
 ای شان به جان هم افتادند، او لین
 بر خورد را مادر عبدیللہ با او کرد و
 یزید نیز گفت: خدا بکشد عبدیللہ را، من
 هرگز دستور قتل حسین را ندادم. درست
 است که دروغ می‌گوید و بنا به فرمایش
 دکتر شهیدی در کتاب «پس از پذجاه
 سال» اگر راست می‌گفت چرا عبدیللہ را
 عزل نکرد؟ ولی این بزرگی امام حسین◆

است که آن‌ها را وادار به چنین جملاتی می‌کند. یزید می‌گوید: «دست داشتم یکی از فرزندانم کشته می‌شد و حسین کشته نمی‌شد»⁶ این را هم دروغ می‌گوید ولی بزرگی امام حسین♦ او را به این کار وا می‌دارد. آدم در مورد کرامت الهی در حضرت سجاد♦ حیرت می‌کند که چگونه خداوند این همه عظمت را در ای شان گذاشته به طوری که وقتی یزید غل و زنجیر را در گردن حضرت سجاد♦ می‌بیند می‌گوید سوهان بیاورید و خودش آن‌ها را باز می‌کند. دقت کنید می‌توانست دستور دهد که آن‌ها را باز کنند، بعد می‌گوید این کار را کردم تا تو زیر بار منت احدي نباشی. تمام خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس در مقابل هیبت و کرامت الهی اهل البيت⁷ مستأصل هستند. از یک طرف تصمیم می‌گرفتند آن‌ها را به قتل برسانند و از طرف دیگر چون با آن‌ها روبه‌رو می‌شوند به اکرام آن‌ها می‌پرد اختنند.

در خبر هست که مذصور دوانیدقی در رابطه با احضار حضرت صادق♦ دستور داد «عَجَّلْ وَ عَلَيْ بِهِ - قَتَلَنِيَ اللَّهُ إِنْ لَمْ أَقْتُلْهُ - سَقَى اللَّهُ الْأَرْضَ مِنْ ذَمِي إِنْ لَمْ أَسْقِ الْأَرْضَ مِنْ ذَمِي»⁷ بشتابید و او را نزد من آورید، خدا مرا بکشد اگر من او را نکشم، خدا زمین را از خون من

6 - بحار الانوار، ج 45، ص 130.

7 - محدث اربلي، کشف الغمه، ج 2، ص 428.
بحار الانوار، ج 47، ص 183.

بیاشاماند اگر من زمین را از خون وی نیاشامانم. با این‌همه وقتی حضرت صادق♦ را آوردند و منصور چشمش به حضرت می‌افتد می‌گوید: مرحباً ای پسر عمو! خوش آمدید و حضرت را اکرام می‌کنند و بالا می‌برد و بر روی تخت خود می‌نشاند و امر می‌کنند تا حضرت را با احترام برگردانند. این نمونه‌ها حاکی از هیبت و کرامت الهی است که خداوند در اوصیاء رسول خدا[؏] قرار داد و با توجه به چنین نکته‌ای است که شما در زیارت جامعه‌ی کبیره به امامان عرضه می‌دارید: «وَ أَعْزُّكُمْ بِهِدَاةٍ» و خداوند با هدایت خود شما را عزیز گردانید. بر همین اساس است که عرض می‌شود: دروغ می‌گویند آن‌هایی که می‌خواهند ما به غیر از مسیر اهل‌البیت[ؑ] از طریق دیگر تعالی و عزت به‌دست آوریم.

معنی ثواب خدا برای شیعیان

در ادامه می‌فرمایند: «وَ لِشِيعَتِهِمْ أَوْجَدْتُ ثَوَابِي» و برای شیعیان اوصیاء تو ثواب خود را واجب نمودم. یعنی راه اتصال به حق را برایشان هموار نمودم. چون ائمه[ؑ] به خودی خود راه اتصال به حق را طی می‌کنند، ثواب یعنی عملی که رابطه‌ی بین انسان و خدا را رقیق می‌کند. زیارت ائمه[ؑ] ثواب دارد یعنی حجاب‌هایی که مانع رابطه‌ی انسان با خدا است به نور امام معصوم بر طرف می‌شود و همین حال رابطه‌ی انسان با

خدا برقرار می‌شود و فردای قیامت این را بسطه ظاهر می‌گردد. نمونه اش را شما ببینید که چگونه روح تشیع عامل انس خاصی با خدا شده و شما به حرم امام رضا ♦ نرسیده اشکтан جاری می‌شود. این همان ثواب یعنی مسیر اتصال عبد به رب است که خداوند بر خود واجب نموده که به شیعیان بدهد. چون با نظر به مقام اهل الْبَيْتَ[ؑ] انسان به اوج جنبه‌ی قدسی خود نظر می‌کند و جنبه‌های قرب خود با خدا را می‌نگرد و مطملوب قلبی خود را چنین قربی می‌بیند و در نتیجه اشکش جاری می‌شود تا از آن طریق، تماس با آن مقام ممکن گردد و به نحوه‌ای از حضور در آن عالم دست یابد. اشک در شیعه فرهنگی است در راستای رسیدن به ثواب الـهـی که خدا و عده‌ی آن را به پیامبر خود داده است.

نبي اکرم ﷺ می‌فرمایند: من در آن حال معراجی پرسیدم «يَا رَبِّ وَ مَنْ أَوْصَيْتَ» ای پروردگار من او صیاء من چه کسانی هستند؟ وقت بفرمائید در این سؤال، اوج ارت باط بنده با پروردگارش به وقوع پیوسته است و راهی خاص بین رسول خدا ﷺ و خداوند می‌گشايد و گرنه از طریقه‌های دیگر رسول خدا ﷺ میدانستند او صیاء شان چه کسانی هستند، ولی در این سؤال جلوه‌ای دیگر از حقیقت نمایان شده است. گاهی جلوه‌ی خاصی از حقیقت و به نحو خاصی برای عرفان پیش می‌آید و خداوند برای آن‌ها رُخ

مینمایاند، در آن حال آن عارف خدا را شکر می‌کند که لطف کرد و خودش را به او معرفی کرد. ممکن است کسی بپرسد مگر آن عارفتا آن روز خدا را نمی‌شناخت؟ خدا را می‌شناخت اما این یک نور دیگری است و خداوند در آن نور ظهور دیگری دارد.

نبی اکرم ؐ می‌فرمایند که در آن حالت معراجی از خدا پرسیدم اولیاء من چه کسانی هستند که فرمودی کرامت را برایشان واجب کردم؟ «فَنُوِدِيَتْ يَمَّا مُحَمَّدُ أَوْصِيَا وَلَكَ الْمَكْثُوبُونَ عَلَى سَاقِ عَرْشِي»⁸ پس به من نداشد اوصیای تو بر دامنه عرش من نوشته شده است. این نوشتن مثل این است که توحید را بر قلب هر کس نوشته‌اند، پس نباید تصور کرد مذکور حروفی باشد نوشته شده بر دامن عرش الهی. موضوع عرش الهی و قلب انسان شبیه هم است، همین‌طور که شما با نظر به صحیفه‌ی قلب تنان می‌توانید احکام الهی را بخوانید، اگر حجاب بین انسان و عالم غیب بر طرف شود می‌تواند اనوار وجودی حقایق را از دامنه‌های عرش بخواند. حضرت می‌فرمایند: «فَنَظَرْتُ وَ أَنَّا بَيْنَ يَدِي رَبِّي جَلَّ جَلَالُهُ إِلَيْ سَاقِ الْعَرْشِ فَرَأَيْتُ اثْنَيْ عَشَرَ نُورًا»⁹ پس به دامنه‌ی عرش الهی نظر کردم، در حالی‌که در مقابل پروردگارم بودم، دوازده نور دیدم. این که می‌فرمایند: نگاه کردم،

8 - همان.

9 - همان.

یعنی حجاب در آن مقام کنار رفت و یک مقام غیبی سراسر نور ظاهر شد و اینکه می‌فرمایند: در حالی‌که در کنار پروردگارم بودم، چون نور پروردگار، حضرت را در برگرفته بوده و حضرت به نور خاصی منور بوده‌اند که موفق می‌شوند به ساق عرش بنگردند و جلوه‌های توحید ناب را نظاره کنند. چون پایه‌های عرش را چهار اسم تشکیل میدهد که عبارت باشد از «سُبْحَانَ اللَّهِ» و «الْحَمْدُ لِلَّهِ» و «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» و «اللَّهُ أَكْبَرُ» این اనوار در آن مقام و حدانی که جملوه می‌کنند، چه حقیقتی به صحنه می‌آید خدا می‌داند! حساب کنید نور سبحان الداهی در کنارش نور «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» و نور کبریایی همه و همه جلوه کنند و حضرت محمد ﷺ در دامنه چنین انسواری دوازده نور ائمهؑ را ببینند. راستی چه چیزی را رسول خدا ﷺ در آن حال از ائمهؑ دیده‌اند؟ گاهی جلوه‌ی بسیار نازله‌ای از نور کبریائی عرش الهی بر قلب سالک جلوه می‌کند، سالها مبهوت آن نور است، حال مقام حقیقی ائمهؑ مقام جامع آن چهار اسم در مقام عرشي آن است و رسول خدا ﷺ مقام عرشي اوصیاء خود را نظاره کردند.

می‌فرمایند: «فِي كُلِّ نُورٍ سَطْرٌ أَخْضَرٌ عَلَيْهِ اسْمٌ وَصِيَّ مِنْ أَوْصِيَائِي أَوْلَهُمْ غَلَبٌ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَآخِرُهُمْ مَهْدِيٌّ أَمْتَرِي» در هر کدام از آن نورها سطري سبز بود که بر او اسم یکی از اوصیای من قرار

داشت که اول آن‌ها علی بن ابی طالب و آخر آن‌ها مهدی امت من بود. سبزبودن آن سطور مژده‌ای است که حضرت بدانند حقیقت اولیاء نبی اکرم[ؐ] همواره زنده و با طراوت و پایدار خواهند بود و نور ائمه[ؑ] در دامنه‌ی عرش الهی و به پشتیبانی اسماء الـهی همچنان ادامه می‌یابد تا خداوند با تمام جلوات خود در زمین ظهور کند.

پروردگارا! به حقیقت نور اهل البيت[ؑ] ثواب اتصال کامل به خودت را از ما دریغ مدار.

«والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته»

جلسه‌ی سیزدهم ، برکات نظر به حجّت الهی در عالم

بسم الله الرحمن الرحيم

همین طور که مستحضرید بحث در رابطه با مقام نوری اهل البيت^{الله} بود. نبی اکرم^{علیه السلام} جریان معراج خودشان را مطرح کردند و این که خداوند به حضرت فرمود: برای اوصیای تو کرامت خود را واجب نمودم. و جوب کرامت برای اوصیای پیامبر^{صلوات الله علیه و آله و سلم} خبر از آن میدهد که ائمه^{علیهم السلام} جایگاه خاصی در عالم دارند. سپس خداوند فرمود: برای شیعیان اوصیای پیامبر^{صلوات الله علیه و آله و سلم} ثواب خود را واجب کرده است. یعنی خداوند راه ارتباط با عالم معنا را برای شیعیان فراهم کرده است، مثل وقتی که میگویند این نهاد^{نهاد} ثواب دارد، یعنی راه ارتباط با عالم معنا از این طریق فراهم است. از آن جایی که میفرماید: برای اوصیای پیامبر^{صلوات الله علیه و آله و سلم} کرامت خود را واجب کرده، معلوم میشود هر کس خواست به مقام کرامت حقیقتی بر سد

سرچشمی «کرامت»، اهل‌البیت[ؑ] هستند. کرامت، آن نوع از بزرگواری است که انسان متوجه می‌شود ارزش او از همه‌ی عالم بالاتر است. امام خمینی^{رضوان‌الله‌علیه} شخصیت کریمی بودند، چون در وسعتی فوق عالم زندگی می‌کردند و همه‌ی حرکات و گفتار ایشان نمایان‌نده‌ی جلوات مقام کریما نهی ایشان بود، صفا، بزرگی، عشق، خدمت به مردم، کم دیدن خود، بزرگ دیدن خدا، این‌ها همه در دل صفت کرامت نهفته است. این قسمت از روایت روشن می‌کند که اگر انسان‌ها به اهل البیت[ؑ] نزدیک شوند دارای صفت کرامت می‌شوند. این‌که امویان روی امیرالمؤمنین◆ حساستند، چون بزرگی و کرامت حضرت موجب کوچکی آن‌ها می‌شد و برای نفی شخصیت امیرالمؤمنین◆ دست به هر کاری می‌زدند و همین امر بیش از پیش معلوم می‌کرد چه اندازه حقیر و پست هستند.

راز کرامت انسان‌ها

راز دستیابی به کرامت، نزدیکی به فرهنگ اهل‌البیت[ؑ] است. دوری از آن‌ها آنچنان انسان را پست می‌کند که مذجر به اعمال غیرقابل تصویری می‌شود که شما در اعمال معاویه و مروان بن حکم و امثال آن‌ها می‌یابید. سفیر انگلستان در خاطراتش می‌گوید وقتی آتابورک در بستر مرگ بود از او می‌خواهد ریاست جمهوری کشور ترکیه را که یک زمانی

مرکز جهان اسلام بوده، به عهده بگیرد! ملاحظه کنید چقدر باید یک مسلمان بی‌هویت شود که هیچ ارزشی برای مردم کشور خود قائل نباشد. آیا این نمونه‌ی عینی بیرون افتادن از کرامت نیست؟ امروزه در کشور عربستان دویست شاهزاده تمام امکانات کشور را چپاول می‌کنند و در عین تحقیر مردم، در مقابل غرب هیچ کرامتی برای خود قائل نیستند. چون نظرشان از سرچشمه‌های کرامت که اهل‌البیت[ؑ] هستند، برداشته شده است. هرکس و هر جامعه‌ای به اندازه‌ای که به صاحبان اصلی کرامت متصل است از پستی و فرومایگی و حقارت و تحقیر همیگر نجات می‌یابد. تا به صاحبان اصلی کرامت نزدیک نشویم معنی کرامت را نمی‌فهمیم. برای بندۀ سؤال بود که چگونه علامه‌ی طباطبائی «رحمه‌الله‌علیه» اینچنین دقیق مسائل را می‌فهمند، بعد متوجه شدم که ایشان قرآن را می‌فهمد و طبق قرآن بقیه‌ی مسائل را ارزیابی می‌کنند، یعنی به چشم‌های اندیشه چشم دوخته و بر آن اساس در سایر امور فکر می‌کردند.

روایت مورد بحث می‌فرماید: خداوند اهل‌البیت[ؑ] را در مقام کرامت خاص قرار داده است. پس اولاً: هرکس بخواهد به حقیقت دست یابد باید با اهل‌البیت[ؑ] مرتبط شود. ثانیاً: باید همین را انتظار داشت که افراد دونما یه چنین انسان‌های کریمی را برنتابند و

انواع تهمت‌ها را به آن‌ها بزنند تا حقارت خود را جبران کنند. در همین راستا استکبار جهانی با نظام اسلامی مقابله می‌کند و یا عوامل داخلی استکبار به صادق‌ترین مسئولان نظام تهمت دروغ می‌زنند، این‌ها در واقع با کرامت انسانی سر جنگ دارند. اگر شما متوجه این قاعده باشید جایگاه بسیاری از تهمت‌هایی را که به ائمه[ؑ] و علماء بزرگ زده‌اند می‌شناسید و به راحتی ریشه‌ی بسیاری از تهمت‌هایی را که رادیوهای بیگانه به مسئولان نظام اسلامی می‌زنند می‌فهمید. عمدۀ آن است که متوجه با شیم انسان‌های پست با کرامت‌ها مقابله می‌کنند و برای مقابله‌ی خود صدّها پوشش به وجود می‌آورند. ما نباید مشغول آن پوشش‌ها باشیم، با ید معاوِرَاء پوشش‌ها ریشه‌ی مخالفت‌ها را بشناسیم تا فریب آمارها و سند‌های قلابی را نخوریم. هنر ما با ید این باشد که کلیدهایی داشته باشیم که بتوانند قفل فریبکاری‌ها انسان‌های دونمایه را بگشاید. و آن چیزی نیست جز درک جنگ بین پستی‌ها با کرامت‌ها و به همین جهت ملاحظه می‌فرمایید مسئولان نظام اسلامی معاوِرَاء تهمت‌ها، با عزت تمام به کار خود ادامه میدهند، چون توانسته‌اند معنی کرامت را در خاندان پیامبر[ؐ] پیدا کنند و نه در آنجایی که استکبار القاء می‌کند. حضرت امام خمینی^(رضوان‌الله‌علیه) با نظر به صاحبان کرامت کار خود را

ادامه دادند که این چنین شرافتمندانه زندگی کردند و بزرگوارانه رحلت نمودند، به طوری که دشمنان ای شان اقرار کردند او همه‌ی جلالت و بزرگی را با خود به همراه داشت. و خود فروختگان استکبار به هنرمندان انتقاد داشتند که چرا در رحلت حضرت امام حمینی^{رضوان‌الله‌علیه} هنر خود شان را در نشان دادن جلالت و کرامت او صرف کردند، در حالی‌که اگر هنرمند نتواند آن زیبایی بزرگ را به نمایش در آورد دیگر هنرمند نیست.

خداآوند در بالاترین مرحله‌ی قرب بین خود و رسولش به او خبر میدند: «وَلَا وُصِيَّاً لَكَ أَوْجَدْتُ كَرَامَتِي» و کرامت خود را برای اوصیاء و جانشینان تو واجب کردم. «وَ لِشَيْعَتِهِمْ أَوْجَبْتُ ثَوَابِي» و ثواب خود را برای شیعیان آن‌ها واجب نمودم، چون شیعیان توانسته‌اند راه قرب الهی را - که همان اهل‌البیت^{الله} باشند - به خوبی بیابند. رسول خدا^{الله} می‌فرمایند: عرض کردم: «يَأَ رَبِّ وَ مَنْ أَوْصِيَأَيِّ» اوصیای من چه کسانی هستند؟ «فَتَوَدُّ يَتْ يَأْ مُحَمَّدًا أَوْصِيَأَوْكَ الْمَكْتُوبُونَ عَلَيْ سَاقِ عَرْشِي» ندا آمد ای محمد! اوصیای تو بر ساق عرش من نوشته شده است. «فَنَظَرْتُ وَ أَنَا بَيْنَ يَدَيْ رَبِّي جَلَّ جَلَلُهُ إِلَيْ سَاقِ الْعَرْشِ» پس در حالی‌که در محضر پروردگارم بودم به ساق عرش نظر کردم «فَرَأَيْتُ اثْنَيْ عَشَرَ نُورًا فِي كُلِّ نُورٍ سَطْرٌ أَخْضَرٌ عَلَيْهِ اسْمُ وَصِيَّ مِنْ أَوْصِيَائِي أَوْلَهُمْ عَلَيْ بُنْ أَبِي طَالِبٍ وَ آخِرُهُمْ مَهْدِيٌّ أَمْتَيِ» دوازده نور دیدم که در هر نوری

سطر سبزی بود بر روی آن اسم جانشینی از جانشینانم قرار داشت، اول آن ها علی بن ابی طالب و آخر آن ها مهدی امتم بود.

رؤیت سطر سبز در آن عالم مثل این است که شما در قلبتان سطر سبز عشق به حسین♦ را می‌بینید. اولاً: سطري است از جنس نور و نه یک نقطه‌ی نورانی، چون یک فرهنگ است که ظلمات را می‌شکافد و به همین جهت به صورت سطر ظاهر شده است. ثانیاً: سبز است که صورت حکایت از پایداری و طراوت آن فرهنگ می‌کند. محبت به حسین♦ سبز است و همواره باقی است، چون از حیات واقعی برخوردار است. هرگز ممکن نیست بعد از هزار سال گفته شود عشق به حسین♦ از قلب مردم رفت و شامل مرور زمان شد. نبی اکرم ﷺ با دیدن آن سطور نوری سبز رنگ از مژده‌ای بزرگی خبردار شدند، یعنی ای یزید اگر زیر سم اسب‌ها حسین من را تکه تکه هم کنی، حسین من می‌ماند. خود حضرت امام حسین♦ بر اساس همین قاعده است که به دشمنان خود خبر می‌دهند: «ثُمَّ أَيْمُ اللَّهُ لَا تَلْبِثُونَ بَعْدَهَا إِلَّا كَرِيمٌ مَا يُرْكَبُ الْفَرَسُ حَتَّىٰ تَذُورَ بِكُمْ دَوْرَ الرَّحَىٰ وَ تَقْلِقُ بِكُمْ قَلْقَ الْمِحْوَرِ»^۱ به خدا سوگند که به شما مهلتی بیش از زمان سوار و پیاده شدن یک سوارکار ندهند، تا آن که آسیاب زمان شما را

1 - الْدَّهْوَفُ عَلَى قَتْلِي الطَّفُوفِ، سَيِّدِبْنِ طَاوُسِ، ص 99

در زیر چرخش خُرد کند. و به حضرت زینبؼ خبر میدهند که شما با عزت به شهر خود بر میگردید. حادثه کربلا در ظاهر چیز دیگری را نشان میداد ولی حقیقت موضوع در عالم غیب با خط سبزی که داشت چیز دیگری بود.

معلوم است که رسول خدا^۱ با روبه رو شدن با چنین صحنه ای به ش忿 بیایند که خط توحیدی حضرت، سرا سر تاریخ آینده را با طراوت تمام تغذیه میکند و لذا میفرمایند: «فَقُلْتُ يَا رَبِّ هَوْلَاءِ أَوْصِيَائِي مِنْ بَعْدِي؟» پرسیدم که ای پروردگار من، اینها بعد از من اوصیای من میباشند؟ که حکایت از عظمت موضوع میکند و این که رسول خدا^۱ از عظمت موضوع حیرت کرده اند. «فَتُوَدِّيُّثُ يَا مُحَمَّدُ هَوْلَاءِ أَوْلِيَائِي وَ أَوْصِيَائِي وَ أَصْفِيَائِي وَ حُجَّجِي بَعْدَكَ عَلَيْ بَرِيَّتِي وَ هُمْ أَوْصِيَاؤُكَ وَ خُلَفَاؤُكَ وَ خَيْرُ الْخَلْقِي بَعْدَكَ» پس ندا آمد که ای محمد! آنها اولیای من و برگزیدگان و حجت من بعد از تو بر مخلوقات هستند و آنها جانشینان و خلفای تواند و بهترین مخلوقات من بعد از تو میباشند. خداوند با آوردن چنین تعبیراتی یگانگی بین خود و رسول خود را نمایان فرمود که چگونه اهل البیت در عین آنکه جانشینان رسول خدا^۱ هستند، خلفای الهی نیز میباشند. ولذا در ادامه فرمود: «وَ عِزْتِي وَ جَلَالِي لَأَظْهِرَنَّ بِهِمْ دِينِي» به عزت و جلالم سوگند که دینم را با اینها پشتیبانی میکنم

«وَ لَأْعْذِيَنَّ بِهِمْ كَلْمَتِي» و کلامه و سنت خود را از طریق آن ها مینما یانم. که خبر از حضور و غلبه‌ی فرهنگ اهل **البیت[ؑ]** در آینده‌ی تاریخ دارد.

نقش حجج الہی در هدایت جامعہ

حضرت پروردگار به نبی اکرم **ؐ**
فرمودند نه تنها این دوازده نور
وصیای تو بلکه اولیای من نیز
می‌باشند. به این معنی که آن ها نمایش
ولایت الہی‌اند و هر جا می‌خواهید
ببیند یید آیا خدا دارد بر یک مدتی
حکومت می‌کند یا نه، ببینید فرهنگ اهل
البیت[ؑ] در صحنه است یا نه. و این که
در مورد اهل **البیت[ؑ]** فرمود: «و
أَوْصِيَائِي» می‌خواهد روشن فرماید که
توصیه و پیشنهاد آن ها، توصیه و
پیشنهاد خدا است. و فرمود: «وَ حُجَّي
بَعْدَكَ عَلَيْ بَرِيَّتِي» و آن ها حجت من بعد
از تو بر بندگانم هستند. یعنی ائمه **ؑ**
نمونه‌ای روشن جهت راه ارتباط با خدا
می‌باشند و عاملی هستند تا آن راه گم
نشود و مردم راه ارتباط با خدا را در
نمونه‌های عینی ملاحظه کنند. و از
آن جایی که برداشت‌ها و راه‌های زیادی
هست که همه مدعی راه قرب الہی‌اند، و
حقیقتا انسان‌ها را به شایستگی به قرب
الہی نمیرسانند، پس باشد کسانی در
صحنه باشند که خود شان در مقام قرب
الہی باشند تا بتوانند راه را درست
نشان دهند و همان‌طور که حضرت صادق ♦

فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ أَحْكَمُ وَ أَكْرَمُ وَ أَجَلُ وَ أَعْلَمُ مِنْ أَنْ يَكُونَ احْتِجَاجٌ عَلَى عِبَادِهِ بِحُجَّةٍ ثُمَّ يُعَيِّبُ عَنْهُ شَيْئًا مِنْ أَمْرِهِمْ»² خداوند حکیم تر و کریم تر و بزرگتر و داناتر از آن است که بر بندگان خویش حجتی بگمارد سپس از امور آنان چیزی را بر حجت خود مخفی نماید. و در همین رابطه امیرالمؤمنین♦ می‌فرمایند: «فَلَأَنَّا بِطُرُقِ السَّمَاءِ أَعْلَمُ مِنْنَا بِطُرُقِ الْأَرْضِ»³ زیرا من به راه های آسمان داناترم تا به راه های زمین.

راه بدون ارت باط با حجت خداوند را هی است که روندهی خود را سرگردان می‌کند چه در امور فردی و عبادی و چه در امور اجتماعی و سیاسی و اقتصادی. تجربه‌ی تاریخی مانشان داده در هر مرحله از زندگی که از سیره‌ی حجت‌های الهی فاصله گرفتیم آنچنان به بیرا هه افتادیم که در اقتصاد روش‌های بازنگ طبقاتی آزار دهنده‌ای رو به رو شدیم که هرگز با اهداف انقلاب اسلامی همانگی نداشت. این نشان میدهد که اگر سیره‌ی حجت‌های خدا مذ نظرمان نباشد در عین ادعای مسلمانی، راه دشمنان را ادامه میدهیم. یکمرتبه می‌بینید بعد از بیست سال زندگی در زیر سایه‌ی نظام اسلامی، جهت مقابله با رقیبان انتخاباتی خود حاضر می‌شویم تمام زحمات شهدا و انقلاب

2 - بحار الانوار، ج 26، ص 137.

3 - بحار الانوار، ج 10، ص 128.

اسلامی را زیر سؤال ببریم! وقتی نظرها از حجج الـهی برداشته شد و دل تاریک گشت انسان نمی‌فهمند دارد چکار می‌کند. تأثیر نظر به سیره و گفتار ائمه‌ؑ به قدری زیاد است که حضرت آیت الله بجهت «رحمه الله عليه» می‌فرمایند: «روزی یک روایت بخوانید بعد از یک سال ببینید چه می‌شود» وقتی با سیره و سخنان ائمه‌ؑ مرتبط نبودیم و ارزش‌های غربی ذهن‌ها را به خود مشغول کرد، در جلسات خود غیب بنت مؤمنین را می‌کنیم و ع ملاً به دشمنان انقلاب اسلامی علاقمند می‌شویم و راه‌هایی را که آن‌ها پیشنهاد می‌کنند می‌پسندیم و از نور حجت‌های الـهی که موجب نجات ماست محروم می‌شویم، به دلیل وجود چنین خطراتی نباید از این‌که خداوند عده‌ای را به عنوان حجت‌های خود معرفی کرده، ساده بگذریم. اگر با اهل الـبیتؑ به طور جدی مرتبط نشویم قضیه همین است که می‌بینید، کار به جایی می‌رسد که موجب بی‌آبرو شدن انقلاب اسلامی می‌شویم و آن‌قدر دل انسان تیره می‌شود که طرف می‌گوید: در دویست ساله‌ی اخیر دولتی به بدی دولت ندهم نداشته‌ایم. بنده بدون آن که بخواهم از دولت ندهم در نظام جمهوری اسلامی دفاعی داشته باشم عرض می‌کنم آیا می‌توان پذیرفت دولت ندهم از دولت‌های قاجار و پهلوی هم بدتر بوده است؟ اگر این‌ها با فرهنگ اهل الـبیتؑ مرتبط بودند آیا کارشان

به این سخنان می‌کشید؟ آیا با توجه به این امور می‌توان نقش حجت‌های الهی را در متعادل‌کردن گفتار و رفتار انسان‌ها دست کم گرفت؟ افرادی که با این سخنان، دشمنان را خوشحال می‌کنند یک زمانی خود را یار امام خمینی^{رضوان‌الله‌علیه} می‌دانستند ولی به مرور طوری گرفتار سیاسی‌کاری شدند که فراموش کردند اعمال خود را با حجج الهی هماهنگ کنند، به دنبال تأیید غرب راه افتادند و حجت‌های خود را ارزش‌های غربی قرار دادند و از قرآن‌های ناطق که نمونه‌ی عینی دینداری‌اند چشم برداشتند، غافل از این که اسلام عبارت است از ثقلین، یعنی قرآن و عترت و قرآن به تنهایی اسلام نیست، باید یک قرآن مجسم در میان باشد که دائم نشان دهد ما نسبت به قرآن در چه شرایطی قرار داریم، در آن صورت است که در جهان ظلمت‌زده نسبت خود را با خدا از دست نمی‌دهیم. سیاست‌سیونی که ناخواسته برای حذف رقیب دارند نظام اسلامی را زیر سوال می‌برند اگر یک روز فرصت می‌کردند و با توجه به سیره‌ی اهل البیت[ؑ] نسبت خود را با آن‌ها بازخوانی می‌نمودند می‌فهمیدند چقدر از سیره‌ی خانواده‌ی عصمت و طهارت الله فاصله گرفته‌اند و به نفس امّاره‌ی خود نزد یک شده‌اند.^۴

4 - مقام معظم رهبری «حفظه‌الله» در رابطه با فتنه‌ی سال 88 فرمودند: «وقتی جاهطلبی‌ها و حسادت‌ها و

راه نجات از غربزدگی

میتوان با یک ملاک روشن موقعیت خود را ارزیابی کرد، به این شکل که متوجه باشیم غرب بعد از رنسانس رابطه‌ی خود را با عالم غیب و معنویت قطع نمود تا با عقل خود زندگی کنند. غرب بعد از رنسانس، یعنی غرب بدون حجت الهی تا آن‌جا که توجه به حجت الهی را مورد تم‌سخر قرار دادند. حال اگر کسی در نظام اسلامی مدعی است که میخواهد ریبیس جمهور این کشور شود ولی نسبت خود را با غرب تعیین نکرده و فرهنگ غرب را نسبت به انقلاب اسلامی به عنوان ظلمات نمی‌شناشد، آیا میتواند انقلاب اسلامی را به اهداف مورد نظر نزد یک کنند؟ انقلاب اسلامی بستر زندگی منتظرانی است که میخواهند به وسیله‌ی واسطه‌های فیض بین ارض و سماء در زمان غیبت، نظام سیاسی خود را تدوین کنند، به طوری که

دنیاطلبی‌ها و هوسپرستی‌ها و شهوترانی‌ها جلو چشم ما را بگیرند، واقعیات را هم نمی‌توانیم مشاهده کنیم... در فتنه‌ی طراحی‌شده‌ی پیچیده‌ی سال 88 حقایقی جلو چشم مردم بود، نگذاشتند یک کشور فتنه‌گرانی حقایق را ببینند... وقتی در یک کشور فتنه‌گرانی پیدا می‌شوند که برای جاوه‌طلبی خود شان، برای دستیافتن به قدرت، برای رسیدن به اهدافی که به صورت آرزو در وجود خودشان متراکم و انباشته کردند، حاضر می‌شوند به مصلحت یک کشور، به حقانیت یک راه پشت کنند و لگد بزنند، کاری می‌کنند که سردمداران غربی و دشمنان درجه یک ایران به هیجان می‌آینند و سر شوق می‌آینند و از آن‌ها حمایت می‌کنند. (در جمع 110 هزار بسیجی در روز عید غدیر سال 89).

نه تنها نظام سیاسی آن‌ها رابطه‌ی آن‌ها را با حجج الهی قطع نکند، بلکه نظام سیاسی آن‌ها از رهنمود‌های حجج الهی برخوردار باشد، زیرا ولی فقیه از خود چیزی ندارد، او کاشف حکم خدا و امام معصوم است. پس هم جایگاه انقلاب اسلامی به خوبی مشخص است و هم جایگاه فرهنگ مدرنیته، به این شکل که یکی بر حاکمیت حجج الهی تأکید دارد و دیگری بر نفی حجج الهی اصرار می‌ورزد. حال اگر دولتمردی فرهنگ غربی را به عنوان یک نگاه دلپسند به عالم و آدم، اصالت داد بخواهد و یا نخواهد حجت‌های الهی را نادیده گرفته و چون آن‌ها را نادیده گرفته به غرب اصالت میدهد و نتیجه‌ی آن این می‌شود که در دل جامعه‌ی اسلامی که بنا بود از ظلمات غرب نجات پیدا کنیم، به زندگی و اهداف غربی آلوده می‌شویم و غربزدگی به صورتی دیگر رخ مینماییاند، چون از حجج الهی غافل شدیم و حداقل در امور فردی از توصیه‌ی حضرت آیت‌الله بهجت^{رحمه‌الله علیه} استفاده نکردیم تا قلب ما از نور آن ذوات مقدس محروم نگردد.

ما برای آنکه گرفتار غربزدگی نشویم چاره‌ای نداریم جز اینکه با نور حجت‌های خداوند زندگی کنیم. اگر به حجت‌های خدا رجوع کنیم و با توجه به اینکه خداوند به پیامبرش می‌فرماید: آن‌ها حجت‌های من هستند معلوم می‌شود خود او زمینه را فراهم ساخته که رسول خدا^{آخ} در غدیر منشأ ظهور ولایت اوصیای

الهی شود و علی♦ به عنوان وصی پیامبر ﷺ معرفی گردد. پس ای پیامبر! به یک اعتبار این‌ها او صیا تو نیستند، او صیای مناند و تو نما یان کذنده‌ی آن‌ها هستی. و آن‌ها «خَيْرٌ خَلْقِي بَعْدَكَ» بهترین مخلوقات‌من بعد از تو می‌باشند. شناخت و پذیرفتن سیره‌ی بهترین مخلوقات عالم، بالاترین حسن‌ه است و اگر کسی ولايت حجج الـهی را پذیرفت، طبق آیه‌ی «إِنَّ الْخَسَنَاتِ يُذْهِبُنَّ السَّيِّئَاتِ»⁵ حسنات، سینات و آثار آن‌ها را از بین می‌برند. بسیاری از نقص‌ها و کوتاهی‌های انسان از میان می‌رود و به شخصیتی بزرگ تبدیل می‌شود تا آن‌جایی که مفتخر به وعده‌ای می‌شود که قرآن در رابطه با آن می‌فرماید: «إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ غَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدَّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانُ اللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا»⁶ مگر کسی که توبه کند و ایمان آورد و کار شایسته کند پس خداوند بدی‌هایشان را به نیکی‌ها تبدیل می‌کند و خدا همواره آمرزنده مهربان است. در رابطه با پذیرفتن سیره‌ی بهترین مخلوقات، نه تنها بسیاری از گناهان می‌ریزد بلکه آن گناهان تبدیل به حسن‌ه می‌شود تا هیچ فرستی از فرسته‌ای گذشته از دست او نرفته باشد و همسنج بهترین مخلوقات عالم بگردد.

5 - سوره‌ی هود، آیه‌ی 114.

6 - سوره‌ی فرقان، آیه‌ی 70.

خداؤند با روشن کردن صفات او صیای رسول خدا^۲ میخواهد بگوید من نه تنها مسیر عزت خود را نشان دادم بلکه مسیر نزدیکی به بهترین مخلوقات را نمی‌بایز گشودم. در نتیجه آن کسی که مسیر ولایت فقیه را به عنوان مسیر حجج الهی در زمان غیبت شناخت از برکات ارتباط با حجج الهی برخوردار می‌شود و بدآن هر کس بخواهد مقابل این نور بایستد با هر دلیلی که باشد، حتیماً خوار و ذلیل می‌شود. اتفاقات عجیبی که در دهه‌های اخیر همواره پیش آمده و ما کمتر از آن اندازه که شایسته است عبرت گرفته ایم، حکایت از همین موضوع دارد، در حالی‌که به گفته‌ی مقام معظم رهبری «حفظه الله»، «بعضی از مدیریتها در بخشی از برده‌های این سی سال زاویه‌هایی با مبانی انقلاب داشتند، اما ظرفیت انقلاب توانست این‌ها را در درون خود قرار بدهد، آن‌ها را در کوره‌ی خود ذوب کند، هضم کند و انقلاب بر ظرفیت خود و بر تجربه‌ی خود بیفزاید»^۳ چون وقتی نظرها به امامان معصوم افتاد انتخاب‌های غلط موجب برگشت به سوی انتخاب‌های صحیح می‌شود آن‌هم همراه با تجربه‌ای که از انتخاب‌های غلط به دست آمده و زمینه‌ی ایجاد شعور برتر را برای مردم فراهم کرده تا نظام اسلامی را یک قدم جلوتر ببرد و مردم به حقیقت نزدیکتر شوند. این است معنی این‌که باید معتقد بود

روح زمانه رو حی است به سوی توحید برتر. زیرا انقلاب اسلامی با توجه به اینکه تنها جریانی است که نظر به حجج الهی دارد به صحنه آمده و جریانی است که با قدرت، توحید الهی را نشان می‌دهد تا معلوم شود نظام استکباری حبابی بیش نیست، و بحمدالله انقلاب اسلامی در صحنه‌های متفاوت نشان داده که استکبار جهانی هیچ غلطی نمی‌تواند بکند، چون نظرها به حجج الهی که نمایش کامل توحیداند، معطوف است. پروردگارا به حقیقت توحید خودت هر جریانی که موجب به حاجابر فتن نور انقلاب اسلامی می‌شود، هر چه زودتر از مقابل انقلاب برطرف بگردان.

«والسلام علیکم و رحمة الله و برحماته»

جلسه‌ی چهاردهم ، حجج دوازده‌گانه‌ی الهی

بسم الله الرحمن الرحيم

بهترین شرایط دینداری

بحث در رابطه با مقام نبی اکرم ﷺ و جایگاه قدسی ائمه‌هشتم از قول پیامبر اکرم ﷺ بود. سخن حضرت به آنجا رسید که فرمودند: خداوند او صیایی من را به صورت دوازده نور عرشی به من نشان داد که اول آن‌ها علی‌بن‌ابی‌طالب و آخر آن‌ها مهدي امتم بود و خداوند فرمود: نه تنها آن‌ها اوصیای تو بلکه اوصیاء و اصفیاء و حجت من هستند. چون همچنان که مستحضرید زمین بدون حجت خدا نمی‌ماند و لذا بعد از رسول خدا ﷺ باید حجج الهی در عالم هستی موجود باشد تا علاوه بر نقش تکوینی واسطه‌ی فیض بودن، مردم نمونه هایی کامل از دینداری را مذکور خود داشته باشند. چون خداوند رحمت مطلق است و بر اساس رحمت مطلقه اش برای دینداری ما بهترین شرایط را فراهم می‌کند و بهترین شرایط

برای دینداری آن است که در کنار قرآن به عنوان بهترین رهنمود، نمونه‌ی عینی و عملی قرآن - یعنی امام معصوم - را نیز قرار دهد تا انسان‌ها در مسیر دینداری به نتیجه‌ی کامل دست یابند. زیرا با بودن قرآن به تنها‌ی، بهترین شرایط دینداری فراهم نمی‌شود و مسلمین در فهم قرآن گرفتار اختلاف می‌شوند.

وقتی روشن شد هدایت کامل با رجوع به ثقلین حاصل می‌شود به این نتیجه می‌رسیم که اگر به رهنمود‌های عملی حجج الهی توجه نشود محل است در صحنه‌هایی که باید درست تصمیم بگیریم به مشکل نیفتیم. چون انسان علاوه بر عقل و وحی نیاز به نمونه‌ی عملی درست عملکردن دارد. حتماً تجربه کرده‌اید که در بعضی موارد اگر صرفاً به عقلتان اکتفا کنید به اشتباه می‌افتد. ولی اگر در آن مرحله به سیره‌ی یکی از ائمه[ؑ] نظر داشته باشید می‌توانید به صحیح‌ترین تصمیم دست یابید، چون توanstه‌اید از طریق اطلاعات دینی و دلایل خود به سیره‌ی آن حجت خدا نظر کنید و امام معصوم را در کنار عقل و علم شما به خود قرار دهید تا عقل و علم شما به شکوفایی لازم برسند و نتیجه‌بخش گردند. با نظر به سیره‌ی ائمه موصومن[ؑ] عقاید خود را عملیاتی و کاربردی می‌کنید تا نتیجه‌بخش شوند و به همین جهت لازم است بر روی سیره‌ی حجج الهی تدبیر کنیم و از خود بپرسیم چرا مثلاً امام حسن♦ در آن شرایط این کار را انجام

دادند و در چه فضایی آن کار را کردند و چه نتایجی را دنبال می‌نمودند. پیداکردن سیره‌ی حجج الهی غیر از شناخت عادی آن‌ها است، پیامبر اکرم ﷺ بنا به قول شیعه و سنی فرمودند اوصیایی من دوازده نفرند.^۱ یکی از احتجاجاتی که شیعه با اهل سنت دارد در این است که به غیر از ائمه‌ی دوازده‌گانه‌ای که شیعه مطرح می‌کند به راحتی نمی‌توان بدینه‌ی کسانی را که جانشین پیامبر ﷺ شده‌اند به دوازده نفر رساند.

مرحوم دیلمی در ارشاد القلوب روایتی از ابن عباس نقل می‌کند که رسول خدا ﷺ فرمودند: «مَعَاشِرَ النَّاسِ اغْلَمُوا إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى بَابًا مَنْ دَخَلَهَا أَمِنٌ مِّنَ النَّارِ وَ مِنَ الْفَزَعِ الْأَكْبَرِ فَقَامَ إِلَيْهِ أَبُو سَعِيدٍ الْخُذْرِيُّ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ اهْدِنَا إِلَيْكَ هَذَا الْبَابُ حَتَّى نَعْرَفَهُ فَقَالَ هُوَ عَلَيْيِ بُنْ أَبِي طَالِبٍ سَيِّدُ الْوَصِيَّينَ وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ أَخْوَ رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ خَلِيقَتِهِ عَلَى النَّاسِ أَجْمَعِينَ مَعَاشِرَ النَّاسِ مَنْ أَحَبَ أَنْ يَتَمَسَّكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى الَّتِي لَا انْفَصَامَ لَهَا فَلِيَسْتَمِسِكْ بِيَوْلَيَةِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ◆ فَإِنْ وَلَيَثْ لَهُ أَحَبَّ أَنْ يَعْرِفَ الْحُجَّةَ بَعْدِي فَلِيَعْرِفْ عَلَيْ بْنَ أَبِي طَالِبٍ. مَعَاشِرَ النَّاسِ مَنْ سَرَهُ أَنْ يَتَوَالَى وَلَيَثَةً اللَّهُ فَلِيَقْتَدِ بِعَلِيٍّ بْنِ أَبِي

1 - به کتاب شریف «عقبات الانوار» از میر حامد حسین، ج 4، ص 116 رجوع فرمایید.

طَالِبٍ فَإِنَّهُ حِزَانَةُ عِلْمِي . مَعَاشِرَ الْذَّاِسِ
 مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَلْقَى اللَّهَ وَ هُوَ عَنْهُ رَاضٍ
 فَلْيُوَالِ عِدَّةَ الْأَئِمَّةَ فَقَامَ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ
 اللَّهِ فَقَالَ وَ مَا عِدَّةُ الْأَئِمَّةِ ؟ فَقَالَ يَا جَابِرُ
 سَأَلْتُنِي يَرْحَمُكُ اللَّهُ عَنِ الْاسْلَامِ بِأَجْمَعِيهِ .
 عِدَّتُهُمْ عِدَّةَ الشُّهُورِ وَ هِيَ عِدَّةُ اللَّهِ اثْنَا
 عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ
 وَ الْأَرْضَ وَ عِدَّتُهُمْ عِدَّةُ الْعَيْنَوْنِ الَّتِي
 انْفَجَرَتْ لِمُوسَى بْنِ عَمْرَانَ ◆ حِينَ ضَرَبَ
 بِعَصَاءَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ
 عَيْنًا ، وَ عِدَّتُهُمْ عِدَّةً ثُقَبَاءَ بَنِي
 إِسْرَائِيلَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَ لَقَدْ أَخْذَ اللَّهُ
 مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ بَعْثَنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ
 عَشَرَ نَقِيبًا وَ الْأَئِمَّةَ يَا جَابِرُ اثْنَا عَشَرَ
 أَوْلَهُمْ عَلَيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ◆ وَ آخِرُهُمْ
 الْقَائِمُ»^۲ ای گروه مردم ! بدانيه
 خداوند را دري است هرکس داخل آن شود
 از آتش جهنم و ترس قیامت در امان
 است. سپس ابوسعید خدری بلند شد و
 عرض کرد ای رسول خدا ما را به سوی آن
 در راه نهادی فرمود: آن در علی بن ابی طالب
 سید الوصیین و امیر المؤمنین و برادر
 رسول رب العالمین و جانشین آن رسول
 بر تهام مردم جهان است. ای گروه
 مردم ! هرکس دوست دارد که چنگ زند بر
 دستگیره‌ی محکمی که هرگز جدا نشود
 باید به دوستی علی◆ چنگ بزند زیرا که
 دوستی علی دوستی من است، پیروی او
 پیروی من است. ای گروه مردم ! هرکس

می‌خواهد حجت پس از من را بشناسد باید علی بن ابی طالب را بشناسد، ای گروه مردمان: هرکس خوشنود است دوست بدارد و سنتی خدا را باید از علی بن ابی طالب پیروی کند زیرا که او گنجینه‌ی علم و دانش من است. ای گروه مردمان! هرکس دوست دارد که خدا را دیدار کند در حالی که از او خوشنود است باید اما مان و پیشوایان را دوست بدارد. جابر از تعداد اما مان پرسید. حضرت فرمودند: خدای تو را رحمت کند با این سؤال از اسلام به شماره‌ی ماه‌ها است شماره‌ی امامان به شماره‌ی ماه‌ها است که در نزد خداوند و در کتاب خدا دوازده ماه است. از آن روزی که آسمان و زمین را آفرید. شماره‌ی امامان به شماره‌ی چشم‌های است که برای موسی بن عمران◆ هنگامی که عصایش را به زمین زد گشوده شد و آن دوازده چشم‌ه بود و شماره‌ی آنان به شماره نقيبان بنی اسرائیل است که خدای تعالی می‌فرماید: «وَ لَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ بَعْثَنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَّبِيًّا».۳ ای جابر امامان دوازده نفرند، اول آنان علی بن ابی طالب و آخرشان حضرت قائم◆ است.

3 - و حقیقتاً از بنی اسرائیل عهد گرفتیم و دوازده نقیب و اندیشمند برای آن‌ها برانگیختیم. (سوره‌ی بقره، آیه‌ی 60)

پایدارترین سخن

رسول خدا^{اَللّٰهُ} ما را متوجه این امر می‌نمایند که اگر می‌خواهیم به ریسمان محکمی چنگ بزنیم که متزلزل نباشد و هر روز طرفدار یک گروه و یک باند نباشیم به ولایت علی◆ چنگ بزنیم که ریشه در حقیقت پایداری در عالم غیب دارد و شخصیتی است با باطنی قدسی.

از یک طرف احکام الهی پایدار است، چون به خدایی که عین بقاء و پایداری است متصل‌اند، از طرف دیگر حضرت محمد^{اَللّٰهُ} و علی◆ شخصیت‌های پایداری هستند، چون دارای حقیقت نوری و باطن معنوی می‌باشند^۴ در حالی که سیره و اندیشه‌ی هیچ داشتمندی به خودی خود نمی‌تواند پایدار باشد، مردم عادی که دیگر هیچ. بندۀ مکرراً به دوستان عرض کردۀ‌ام ملاحظه کنید چگونه نظر مردم عادی بسیار سریع التغییر است، همان حرفي که ۱ مروز می‌زند چند روز دیگر به خودی خود تغییر میدهند، به همین جهت اگر حرفي زند و یا عمل خلافی انجام

4 - در راستای پایداری حقیقت نوری حضرت محمد^{اَللّٰهُ} و حضرت علی◆ است که دین همه‌ی انبیاء و اولیاء به دین حضرت محمد^{اَللّٰهُ} و به ولایت علی◆ ختم می‌شود، محمد بن فضیل از حضرت ابی الحسن◆ نقل می‌کند که: «وَلَيْهِ عَلَيْ مَكْثُوبَةٍ فِي جَمِيعِ صُنْفِ الْأَنْبِيَاءِ وَلَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ أَنْبِيَا إِلَّا بِئْرَوَةَ مُحَمَّدٍ وَصَبَّةَ عَلَيَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا» (بحار الأنوار، ج 26، ص 280) ولایت علی◆ در صحیفه‌ی همه‌ی پیامبران نوشته شده بود و خداوند پیامبری را مدعوث نکرد مگر به نبوت محمد و وصی او علی«صلوات‌الله‌علیہما».

دادند نباید آن حرف و عمل را به گوش
بقيه رساند و غيبت آن‌ها را کرد، چون
بر حرف و عمل خود پايدار نيستند که
ما آن را در اذهان بقيه پخش کنيم و
پايدار و تثبيتش نمایيم. اگر گناهی
را مرتکب شدند چيزی نمي‌گذرد پشيمان
مي‌شوند. در حالی که اگر غيبت آن‌ها را
کردیم در ذهن مردم به عنوان گناهکار
مي‌مانند و عملاً با غيبت آن‌ها به مردم
دروغ گفته‌ایم.

انسان‌های معمولی عروة الوثقى
نيستند تا در اعمال و گفتار خود
پايدار باشند، رسول خدا^{آخ} می‌فرمایند:
اگر می‌خواهید شخصیت پايدار و ثابتی
داشته باشید باید به شخصیت کسی خود
را متصل کنید که او با حقایق پايدار
عالی مرتبط است و او علی♦ است. شما
شخصیت علامه طباطبائی «رضوان‌الله‌علیه» را ملاحظه
كنید که چگونه سی سال همواره حرف‌های
محکم بر زبان آوردند و نوشتند و از
همان روزهای اول که قلم به دست
گرفتند همه‌ی سخنانشان از استحکام فوق
العاده‌ای برخوردار بود چون خودشان را
به عروة الوثقى يعني اهل البيت^{آل} وصل
کرده بودند. معنی چنگزدن به ولايت
علي♦ کاري است که امثال حضرت امام
خمیني «رضوان‌الله‌علیه» و علامه طباطبائي‌ها انجام
دادند و انديشه و عمل خود را با نور
معارف اهل البيت^{آل} آبياري نمودند تا
از آن طریق به ترين شکل دینداری را
انجام داده باشند. ولذا رسول خدا^{آخ}

می‌فرمایند: «فَإِنْ وَلَيْتَهُ وَلَيَتِي وَ طَاعَتْهُ طَاعَتِي»⁵ ولایت علی در حکم پذیرش ولایت من و اطاعت از او در حکم اطاعت از من است. و از این طریق ذهن‌ها را متوجه حجت بعد از رسول خدا⁶ چه کسی است و با این کار روش می‌کنند باید در کنار قرآن، مردم متوجه حجت الهی باشند تا از آن طریق ولایت الهی را انتخاب کرده باشند و به همین جهت بر این نکته تأکید می‌کنند که: «مَعَاشِرَ النَّاسِ مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَتَوَالَّى وَلَيَتَهُ اللَّهُ فَلِيَقْتَدِ بِعَدْلِيٍّ بِنْ أَبِي طَالِبٍ»⁶ ای مردم! اگر کسی می‌خواهد به ولایت الهی شاد باشد باید از علی بن ابیطالب پیروی کند تا به خزینه‌ی علم پیامبر خدا متصل شود و طوری خدا را ملاقات کند که خداوند از او راضی باشد. جناب جابر بن عبد الله انصاری^{رحمۃ اللہ علیہ} در آن جلسه از رسول خدا⁶ سؤالی کرد تا حضرت ذهن‌ها را اینچنانیں متوجه راز ولایت علی◆ بنمایند.

جناب جابر بن عبد الله انصاری همیشه به شیعه و سني کمک کرده و در رابطه با اهل البيت[ؑ] سوالات خوبی از رسول خدا⁶ نموده به همین جهت هم حضرت در این روایت می‌فرمایند: ای جابر! یزحمک اللہ. خدا ترا رحمت کند از من در مورد کل اسلام سؤال کردي. تعییر را ملاحظه کنيد. جابر از تعداد ائمه[ؑ] سؤال

5 - إرشاد القلوب إلى الصواب، ج 2، ص 293.

6 - همان.

می‌کند و لی حضرت می فرمایند: از کل اسلام سؤال کردي. آیا این به این معنی نیست که اگر بتوانیم روی این دوازده امام تدبر کنیم واقعاً با اسلام به معنای کامل ارتباط برقرار کرده‌ایم؟ سپس حضرت می فرمایند: تعداد آن‌ها به تعداد ماه‌های سال است. با توجه به این‌که اگر دوازده ماه نبود زندگی بر روی زمین مختل می‌شد، باید متوجه باشیم که تقسیم سال به دوازده ماه یک موضوع الهی است و نه یک قرارداد بشري و خداوند در این مورد می‌فرماید: «إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عَنْنِي اللَّهُ أَلْذَّا عَشَرَ شَهْرًا فَرِيقٌ كِتَابَ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ» تعداد ماه‌ها در نزد خدا دوازده ماه است، در کتاب الهی، روزی که آسمان‌ها و زمین خلق شد. رسول خدا^{آخ} با تطبیق تعداد ائمه^{آی} با دوازده ماه در سال روشن می‌کند همین‌طور که دوازده ماه موجب می‌شود تا زندگی بر روی زمین سر و سامان بگیرد و صرف بودن زمین و آب و هوای کافی نیست، باید به صورت‌های خاصی که ماه‌های سال شکل میدهند از زمین و آب و هوای استفاده کرد، خداوند در کنار قرآن دوازده امام قرار داد تا زندگی دینی سر و سامان مخصوص به خود را پیدا کند. و سپس نگاه‌ها را از زاویه‌ای دیگر به جایگاه ائمه^{آی} می‌اندازند و می‌فرمایند: «وَ عِدَّتُهُمْ عِدَّةُ الْعُيُونِ الَّتِي انْفَجَرَتْ لِمُوسَى بْنِ

عِمْرَان◆ حِينَ ضَرَبَ يَعْصَاهُ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ
 مِذْهُ اثْنَتَا عَشْرَةً عَيْنَنَا◆ وَ تَعْدَادُ آنَّ هَا
 بَهْ تَعْدَادُ چَشْمَهْ هَايِيْ است کَهْ بَرَايْ حَضُورَتْ
 موْسِي◆ گَشْوَدَهْ شَدَ مَوْقِعِيْ کَهْ آنَّ حَضُورَتْ
 عَصَاهِيْ خَوْدَ رَاهَ بَهْ آنَّ سَنْگَ زَدَهْ حَاكِيْ اَزَ
 آنَّ کَهْ نَقْشَ اَئْمَهَّهَّ درَ اَمَتْ مَحْمَدِيَّهْ نَقْشَ
 چَشْمَهْ هَايِيْ گَوارَاهِيْ است کَهْ جَانَ اَمَتْ رَاهَ
 سِيرَابَ مِيْكَنَدَ وَ اَزَ هَرَگُونَهْ اَخْتَلَافَ آنَّ هَا
 رَاهَ مَصْوَنَ مِيْدَارَدَهْ وَ سِپْسَنَگَاهَهَا رَاهَ اَزَ
 زَاوِيَهَايِيْ دِيْگَرَ بَهْ جَايَگَاهَ اَئْمَهَّهَّ
 اَنَدَاخْتَنَدَ وَ فَرْمُودَنَدَهْ: تَعْدَادُ اَئْمَهَّهَّ بَهْ
 تَعْدَادُ نَقْبَاءَ وَ اَنْدِيشْمَنَدانَ بَنَيَ
 اَسْرَائِيلَ اَسْتَ کَهْ قَرَآنَ درَ مُورَدَ آنَّ هَا
 فَرَمُودَهْ: خَداُونَدَ اَزَ بَنَيَ اَسْرَائِيلَ تَعْهَدَ
 گَرَفتَ وَ ما اَزَ مَيَانَ آنَّ هَا دَوازَدَهْ نَقِيبَ
 وَ اَنْدِيَشْمَنَدَ بَرَانَگِيَخْتَيمَ . نَقِيبَ يَعْنِيَ
 اَنْسَانِيَ کَهْ دَارَاهِيْ اَنْدِيَشَهَايِيْ عَمِيقَ اَسْتَ وَ
 مِيْتَوَانَدَ جَامِعَهْ رَاهَ دَرَسَتَ رَاهَنَهَايِيْ کَنَدَ
 وَ لَذَا رَسُولَ خَداُونَدَهْ درَ رَابِطَهْ بَا اَئْمَهَّهَّ
 ذَهَنَهَا رَاهَ مَتَوَجَهَ نَقْبَاهِيْ بَنَيَ اَسْرَائِيلَ
 مِيْكَنَدَ تَا مَعْلُومَ شَوَدَ اَئْمَهَّهَّ درَ اَمَتْ
 اَسْلَامِيَ چَهَ جَايَگَاهِيْ دَارَنَدَهْ . جَامِعَهَايِيْ کَهْ
 تَحْتَ رَاهَنَهَايِيْ نَقْبَاهِيْ خَوْدَ نَبَا شَدَ بَهْ
 رَاحَتِيَ فَرِيَبَ مِيْخَورَدَهْ وَ تَحْتَ تَأْثِيرَ
 دَشْمَنَانَ قَرَارَ مِيْگَيَرَدَهْ چَونَ مَرَدمَ بَدَونَ
 نَقْبَاهِيْ بَا خَيَالَاتَ وَ بَا دَرَوغَهَايِيْ بَزَرَگَ
 زَندَگِيَ خَواهَنَدَ کَرَدَهْ ، هَمَانَ تَوْصِيهَايِيْ کَهْ
 مَشَاعِرَانَ هِيَتِلَرَ بَهْ اوْ کَرَدَهْ بَوْدَنَدَ کَهْ
 اَگَرَ مِيْ خَواهِيْ دَرَوغَهْ بَگُويَيِيْ ، دَرَوغَهْ کَوْ چَكَ
 نَگَوَهْ ، مَرَدمَ نَمِيْپَذِيرَنَدَهْ ، دَرَوغَهَايِيْ بَزَرَگَ
 بَگَوَهْ . تَذَهَا اَنْدِيَشْمَنَدانَ هَسْتَنَدَ کَهْ بَهْ

سرعت متوجه آن دروغ‌ها می‌شوند و نمی‌گذارند آن‌ها در ذهن مردم جا باز کنند و در همین راستا اگر ائمه[ؑ] نبودند حزب اموی سراسر جهان اسلام را گرفتار انحراف‌های بزرگ می‌کرد. کینه‌ی امثال معاویه از علی♦ به همین جهت است که حضرت نگذاشتند نقشه‌های امویان عملی شود. حتی اگر مردم جامعه‌ی ما در بعضی از مراحل تاریخی تحت تأثیر فریب فریبکاران قرار گرفته‌اند، با توجه به سیره‌ی امامان معصوم[ؑ] به سرعت در کار خود تجدید نظر نموده‌اند، چون خداوند از طریق ائمه[ؑ] راه صحیح را نشان داده است و اگر سیره‌ی نقیبای معصوم در بین ما نبود نمی‌فهمیدیم فریب خورده‌ایم یا نه؟ همان‌طور که خداوند از بنی اسرائیل تعهد گرفت و سپس دوازده نقیب در میان آن‌ها قرار داد، در غدیر نیز از ما تعهد گرفت که به ولایت امیر المؤمنین♦ وفادار باشیم. سپس حضرت محمد^ﷺ در جواب سؤال جابر مصدق‌های ائمه‌ی دوازده‌گانه را معرفی کردند و فرمودند: «أَوْلُهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ♦ وَ آخِرُهُمُ الْقَائِمُ[ؑ]» اول آن‌ها علی♦ و آخر آن‌ها قائم[ؑ] است.

وظیفه‌ی ائمه[ؑ] نسبت به خود و خلق

این روایت را در رابطه با دوازده‌گانه‌بودن اوصیای پیامبر^ﷺ، به عنوان نمونه عرض کردم در حالی که در روایات شیعه و سنی روایات فروزانی

داریم که با تدبیر در آن ها معارف گرانقداری در اختیار ما قرار می‌گیرد.⁸ بر می‌گردیم به متن روایتی که امیر المؤمنین♦ از قول رسول خدا^۲ مطرح فرمودند که در معراج رسول اکرم^۲ حضرت حق فرمود این انوار دوازده گانه‌ی عرشی، او صیای من و خلفای تو هستند. عنایت بفرمائید جایگاه امامان دوازده گانه را در کجا قرار داده‌اند و چگونه ذهن ما را از اعتباریات به سوی حقایق سوق می‌دهند. اگر انسان متوجه شود باطن ائمه^۳ حقایق عالیه است و خداوند با نظر به باطن آن‌ها، آن‌ها را انتخاب کرده معنی دنیا و زندگی در آن را طور دیگری می‌فهمد که چگونه خداوند بهترین شکل دینداری را با چنین او صیایی برای بشریت ممکن کرده است. خداوند انسان‌هایی با کمالات خاص و با ولايت تکوینی پرورانده تا به صورتی اساسی زندگی ما را متحول کند. تا زمانی که فکر کنیم ائمه^۳ فقط انسان‌های خوبی هستند، هنوز آن‌ها را

8 - جابر بن عبد الله انصاری از قول پیامبر^۲ نام هر دوازده امام را نقل می‌کند که می‌توانید به کتاب مناقب مرتضوی از کشفی ترمذی حنفی،^{۵۶} رجوع فرمایید. و یا احمد حدیب از جابر بن سمره نقل می‌کند شنیدم پیامبر^۲ فرمود: «یکون لهذه الامه اثنا عشر خلیفه». قندوزی از پیامبر^۲ روایت کرده: امامان بعد از من دوازده نفرند اول ایشان توبی یاعلی! و آخرشان قائم است که خدا به دست او مشارق و مغارب زمین را می‌گشاید. (نوید امن و امان،^{۶۸} ص).

نشناخته ایم و نمی‌توانیم از کمالات خاص آن ها بهره بگیریم و تحول اساسی در خود ایجاد کنیم. عده‌ای در این حدّ جلو آمده‌اند که ائمهٴ ♦ انسان‌های برترند، در حالی‌که از جهتی می‌توان گفت، ائمه‌^{>Allāh} در مقام قدسی خود از ملائکه هم برترند و به این معنی برتر از انسان‌اند. ممکن است بفرمائید در آن صورت یک نحوه جبر و تبعیض پیش می‌آید. در جواب باید گفت چنین نیست، باشد بتوانید این شباهات را حل کنید تا ابوابی از معارف برای شما گشوده شود نه این که از ترس جبر و تبعیض جرأت ادامه دادن موضوع را از خود بگیرید.

امیر المؤمنین ♦ می‌فرمایند از همان لحظه که پیامبر^{Allāh} را از شیر گرفتند خداوند بزرگ‌ترین ملک را مأمور تربیت ایشان کرد.⁹ پس معلوم است چنین آدمی که در چنین شرایطی تربیت شود با آدم‌های عادی خیلی فرق می‌کند و لی عنایت داشته باشید نتیجه‌ی این کار به ما می‌رسد چون اگر حضرت محمد^{Allāh} دارای چنین ظرفیتی نبود، امکان گرفتن و حی الهی برای هیچ‌کس پدید نمی‌آمد. پس جبر به آن معنی که اختیار و انتخاب را از حضرت محمد^{Allāh} بگیرد در میان نیست، همچنان که تبعیض به معنی منفی آن در کار نیست. اما بالاخره خداوند کسانی را برای هدایت ظاهري و درونی ما

فرستاده که شخصیت آن‌ها ریشه در باطنی‌ترین مراتب عالم دارد و با نظر و ارتباط با باطن عالم ما را هدایت می‌کنند. حساب کنید اگر امامان فکر کنند و چیز‌هایی یاد بگیرند و در آن رابطه ما را هدایت کنند، همیشه ما در هدایتی ناقص قرار داریم. چون آن‌ها آن‌قدر که فکر کرده‌اند می‌دانند و نسبت به آن موضوعاتی که هنوز در مورد آن فکر نکرده‌اند چیزی نمی‌دانند، در حالی که بشر برای هدایت خود به کسانی نیاز دارد که از ابتدا همه‌ی حقایق عالم را بشناسند و بر آن اساس بشریت را هدایت کنند و منشأ تحول اساسی در انسان‌ها بگردند.

فراموش نفرمائید که ائمۂ ؏ در رابطه با خدا وظیفه‌ای نسبت به خود دارند که با عبادات طاقت‌فرسا به آن می‌پردازند به طوری که نماز شب برای رسول خدا ؏ واجب بوده است و یا روایت داریم که امیر المؤمنین و امام حسین و امام سجاد ؏ در شبانه روز هزار رکعت نماز می‌خوانندند.^{۱۰} راوی می‌گوید: «أَنَّ مَوْلَانَا الصَّادِقَ ؏ كَانَ يَتَلَوُ الْقُرْآنَ فِي صَلَاتِهِ - فَعَشِيَ عَلَيْهِ - فَلَمَّا أَفَاقَ سُئِلَ مَا الَّذِي أَوْجَبَ مَا انْتَهَى حَالُهُ إِلَيْهِ - فَقَالَ - مَا مَعْذَاهُ - مَا زِلْتُ أَكَبَرُ آيَاتِ الْقُرْآنِ حَتَّى بَلَغْتُ إِلَى حَالٍ كَأَنِّي سَمِعْتُهَا مُشَافَهَةً

10 - عقد الفريد، ج 2، ص 309، ابن خلکان، ج 1، ص 350. ترجمه‌ی الغدیر، ج 9، ص 61.

مِمْنُ أَنْزَلَهَا^{۱۱} حضرت صادق♦ در نماز خود قرآن می‌خواند تا آنکه بیدهوش شد، بعد که به هوش آمدند از ایشان سؤال کردند چه شد که حال شما تغییر کرد؟ در جواب سؤال - به این مضمون - فرمودند: آن قدر آیات را تکرار کردم که گویا آن‌ها را از کسی که نازل کرده می‌شنوم. این آن قسمت از وظیفه‌ای است که در رابطه با خدا نسبت به خود دارند، و یک وظیفه‌ای هم نسبت به بشریت دارند که به کمک مقام عرشی خود، انسان‌ها را هدایت می‌کنند تا انسان‌ها کمالات خود را به فعلیت رسانند. آری با ارتباط با اهل البيتؑ به عنوان حجت‌های خداوند می‌توان از هرگونه شکست خود را مصون داشت و راه تعالی را در مقابل خود گشود زیرا حجت‌های الهی عاملی هستند که بشریت بی‌هویت نماند و گرنم مثل قاتلان سید الشهداء♦ دینداری می‌کنند بدون آن که تدین آن‌ها مبدنا داشته باشد.

پرورد گارا! به حقیقت خودت شرایط دینداری صحیح را از طریق ائمهؑ برای ما فراهم بفرما.

«والسلام علیکم و رحمۃ اللہ و برکاتہ»

جلسه‌ی پانزدهم ، حجج الهی و حاکمیت توحید خدا بر عالم

بسم الله الرحمن الرحيم

رسول خدا در رابطه با این‌که مقام
ن‌بی بالاتر از ملائکه است گزارشی از
سفر معراجی خود پیش کشیدند و این‌که
در آن سفر چگونه ملائکه از طریق انوار
عالی اهل البيت تسبیح و تهلیل و
تحمید و تمجید خدای را انجام دادند،
تا آن جا که خداوند در آن سفر مقام
کرامت اوصیای رسول خدا در
دوازده‌گانه بودن انوار عرشی آن‌ها را
به آن حضرت نشان داد و فرمود: «وَ
عِزْتِي وَ جَلَالِي لِأَظْهَرَنِي بِهِمْ دِينِي وَ لِأَعْلَمَنِ
بِهِمْ كَلِمَتِي وَ لِأَطْهَرَنِي الْأَرْضَ بِآخِرِهِمْ مِنْ
أَعْدَائِي» به عزت و جلالم سوگند که حتیماً
دین خود را به و سیله‌ی آن‌ها ظاهر
خواهم کرد و کلمه‌ی خویش را به دست
ایشان بلند ننمایم و زمین را به دست
آخرین آن‌ها از دشمنانم پاک ننمایم.

سیر عالم

قسمت آخر حدیث قاعده‌ی مهمی را گوشزد می‌فرماید که بسیار قابل استفاده است و آن این‌که خداوند خبر میدهد، سیر عالم به سوی نور و طهارت و پاکی است و پاک‌ترین انسان‌ها در انتهای تاریخ، عالم را مدیریت می‌کنند. یک قاعده‌ای در علوم عقلی هست که می‌فرماید همواره غایت شئ به عنوان عملت غائی، مقصد اصلی خلقت هر چیزی است. از طرفی معلوم است که مقصد اصلی خلقت این عالم، ظهور عالی‌ترین شکل اسماء الـھی در این عالم است. عالم برای آن که بستر ظهور کمال الـھی باشد خلق شده و برای این که بستر ظهور کمال باشد باید تمام شرایط در راستای چنین هدفی فراهم شود و برای این‌که تمام شرایط جهت چنین هدفی فراهم شود باید هرگونه شرک و ظلم و جھلی در این عالم از بین برود و برای این‌که هر گونه شرک و ظلم و جھلی از بین برود باید مدیریت این عالم توسط انسان‌هایی معصوم انجام بگیرد. این است که حتی در ذات عالم، حاکمیت انسان‌های معصوم نهفته است.

نکته‌ی مهم در این روایت آن است که حضرت رب العالمین به دو اسم از اسماء نا فذ خود سوگند یاد می‌کند که چنین کاری را انجام میدهد، می‌فرماید: «وَ عِزْتُرِي وَ جَلَالِي» سوگند به عزت و جلال، حدّها من دینم را توسط او صیای رسول

خدا^{۲۸} در این عالم حاکم و ظاهر می‌کنم و کلمه‌ی حق را برتر از همه‌ی کلمات و فرهنگ‌ها قرار می‌دهم. خداوند و عده داده که زمین را به دست آخرین اوصیای رسول خدا^{۲۹} از دشمنان خداوند پاک می‌گرداند تا دیگر مانعی جهت تجلی انوار الهی در میان نباشد. «وَ لِامْكَنَةً مَّسْارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبَهَا» و او را بر شرق و غرب زمین تمکن و سیطره خواهم داد. تا آن جلوه‌ی عالیه‌ای که مقدس خلقت عالم بود محقق شود. به این جهت حضرت رب العالمین تأکید بر تحقق چنین موضوعی دارند که ذات عالم جز به این صورت به کمال خود دست نمی‌یابد.

موانع ظهور کلمه‌ی حق

وقتی انسان فهمید انتهای عالم به سوی نور است هیچ وقت چشم خود را از آن انتها بر نمیدارد. وقتی چشم خود را از آن انتها بر نداشت همواره از هر جریان غیر الهی عبور می‌کند و اسیر آن نمی‌شود و دل به آن نمی‌بندد و دشمنان خداوند نمی‌توانند جریان های غیر حق را بر او تحمیل کنند. این‌که می‌بینید روحیه‌ی شیعه با بقیه‌ی ملت‌ها متفاوت است به جهت چنین عقیده‌ای است. از آن جایی که شیعه متوجه است جریان عالم به سوی نور است و احکام الهی در تمام ابعاد زندگی بشر تجلی می‌کند و کلمه‌ی پروردگار برتری می‌یابد، هرگز گرفتار یا^{۳۰} تاریخی نمی‌شود. امروزه

کل مه های غیر الٰهی در صحنه است و میلها و امیدهای واهی را دامن می‌زنند. همین‌که گفته می‌شود هرچه فلان کارشناس گفت می‌پذیریم، خبر از آن می‌دهد که کلمه‌ی «أَعْلَم» و سخن برتر نظر فلان کارشناس است و نه «كَلْمَةُ اللَّهِ». اگر می‌گفتیم چون نظر فلان کارشناس مطابق حق است پس آن را می‌پذیریم، این خوب بود، چون اقتضای دین آن است که بر آن تدبیر کنیم و کارشنا سانه نظر دهیم، کاری که فقهاء در احکام و فلاسفه در امور عقلی انجام می‌دهند و با تدبیر در آیات و روایات، متوجه قواعد عقلی دنیا و آخرت می‌شوند. ولی امروزه ظلماتِ اصالت دادن به امیال انسان‌ها نمی‌گذارد کلمه‌ی حق حاکم باشد اما توجه به و عده‌ی خدا روشن می‌کند که بالاخره این حالت می‌گذرد، چون اصل عالم و فلسفه‌ی خلقت آن، این نیست که کلمه‌ی غیر حق اعلی باشد. حضرت رب‌ال‌عالمين می‌فرماید که این عالم باید بگذرد و به جایی بررسد که زمین از همه‌ی دشمنان پروردگار پاک شود و این چیزی نیست که تخلف پذیر باشد. همین‌که روحی گرفتار وضع موجود نباشد و نظر به و عده‌ی الٰهی داشته باشد، امیدوارانه به آینده فکر می‌کند. وقتی امیدش به آینده‌ای شد که سراسر نور است، چگونه می‌تواند به ظلمات موجود دل خوش کند و آن را تحمل نماید؟ چون انسان در نگاه دینی به واقعی ترین

و اقعیاتِ عالم نظر میکند و در نتیجه هرگز گرفتار روزمرگی نمیشود. راز این‌که جباران در طول تاریخ بر شیعه فشار می‌آورند این است که می‌دیدند و می‌بینند شیعه وضع موجودی را که جباران و ستمگران ایجاد می‌کنند نمی‌پذیرد، در عین آن که مستقیماً هم مقابله نمی‌کنند. روش جمهوری اسلامی را در برخورد با استکبار ملاحظه کنید که چگونه سیاست تنشزدایی را با عدم تحمل ظلم جمع کرده است. در عین این‌که مثل گروه طالبان عمل نمی‌کند که عواطف مردم را جریحه دار نماید، مثل کوه در مقابل زورگویی استکبار می‌ایستد. حتی وقتی جوانان حزب الله لبنان - در همان اوایلی که انقلاب اسلامی پیروز شده بود - در کمال سوئز مینگذاری کردند تا امنیت این شاهراه بین المللی را به هم بزنند، حضرت امام خمینی^{رضوان‌الله‌علیه} سریعاً آن‌ها را از آن کار منع کردند، چون روحیه‌ای که شیعه به نور ائمه[ؑ] در خود ایجاد کرده نظر به آینده‌ی امیدبخش دارد و این با عدم تشنج جلو می‌رود و موجب می‌شود دشمن نتواند افکار عمومی را علیه ما تحریک کند.

یکی از شخصیت‌های آمریکایی گفته بود «ایران یا شترنج بازان ب سیار دقیقی هستند، یک لحظه غلت کنی ماتت می‌کنند». ما شترنج بازان حرفة‌ای نیستیم ولی امامان‌همان به ما می‌گویند چگونه عمل کنیم و این نوع حرکات به جهت توجه به این موضوع است که

میدانیم ذات عالم به سوی نور در حرکت است و باید مناسبات و مدیریتهای معقولی را نسبت به آن آینده تنظیم کنیم که بدون بهانه دادن به دست حاکمان ظالم، بی‌آینده بودن جباران و آینده داری شیعه رقم بخورد و لذا است که منصور دو اینیقی از دست حضرت صادق◆ کلافه است و یا متوكل در مورد حضرت هادی◆ می‌گوید: «وَيَحْكُمْ قَدْ أَغْيَانِي أَمْرُ ابْنِ الرَّضَا»^۱ وای بر شما کار این الرضا مرا درمانده و عاجز کرده است. حضرت امام هادی◆ با متوكل به صورت مستقیم درگیر نمی‌شوند ولی بی‌سر و صدا طوری عمل می‌کنند که حاکمان ظالم احساس کنند هیچ آینده‌ای ندارند، به طوری که هر چه بکنند کار را خراب‌تر کرده‌اند، نه می‌توانند آن‌ها را به قتل بر سانند و نه زندان‌شان کنند و نه آزادشان بگذارند، در هر صورت آینده‌ی خود را تیره و تار کرده‌اند. این که می‌بینید دشمنان نظام اسلامی نمیدانند در مقابله با ما چکار کنند به جهت آن است که روش نظام اسلامی به روش اهل‌البیت ؑ نزدیک است.

هدایت افکار عمومی

فرهنگ غربی مایل است ما هم مثل سعودی‌ها و مثل خیلی کشورهای دنیا، از یک طرف فرهنگ غربی را بپذیریم و از

طرف دیگر در کنار آن فرهنگ نماز مان را هم بخوانیم. فرهنگ غربی از این که شما ظاهر اسلام را رعایت کنید نگران نیست، نگرانی آن از این است که شما به شرایطی غیر از وضع موجود دل بسته باشید و عزمتان، عزم عبور از این فکر و فرهنگ به سوی آن نور باشد و بخواهید با آن طمأنینه ای که اهل البیت[ؑ] نشان دادند زندگی خود را به آن سمت سوق دهید. حتی ممکن است برای شما دام‌های حساب شده‌ای پنهان کنند که مستقیماً با فرهنگ غربی درگیر شوید. کاری که با بن‌لادن و القاعده انجام می‌دهند، تا از این طریق فرهنگ غربی بتواند شخصیت اسلام را خشن و غیر منطقی جلوه دهد و به آینده‌ی خود امیدوار شود. ما هرگز فریب چنین دامی را نمی‌خوریم چون معتقدیم باید شرایط خاصی فراهم شود تا مردم از فرهنگ‌های غیر قدسی روی برگردانند و در آن حال است که افق روش می‌شود و ظلمات فرو می‌ریزد. اگر پنجاه سال قبل از پیروزی انقلاب اسلامی گفته می‌شد امکان دارد با حضور مردمی بیدار و معتقد به حاکمیت امام معصوم و به رهبری فقیه‌ی هوشیار، رژیم شاهنشاهی را سرنگون کرد، هیچ‌کس باور نمی‌کرد. همه می‌گفتند شاه قدرت و اسلحه و ارتیش دارد. حتی در همان سال‌های آخر که فعالیت‌های مردم برای سرنگونی رژیم شاه تشدید شده بود و نوع فکر مطرح بود، یک طرز فکر سخت معتقد به مبارزه‌ی مسلحانه بود و یک

طرز فکر مثل حضرت امام خمینی^{رضوان‌الله‌علیه} و مقام معظم رهبری^{حفظ‌الله} معتقد به حرکت‌های مردمی بودند و این که با تغییر روح مردم و جهت‌دادن به افکار عمومی می‌شود منا سبات را تغییر داد. طرز فکر دوم بود که انقلاب را پیروز کرد و امثال چریک‌های فدایی و مجا هدین خلق هیچ اثیری و نقشی در پیروزی انقلاب نداشتند. روش هدایت افکار عمومی روش دقیقی است که شما در سیره‌ی ائمه[ؑ] ملاحظه می‌کنید که در عین دشمنی با حاکمان کفر، بدون درگیری مسلحانه، آن‌ها را از نظر فرهنگی خلع سلاح می‌کردند و امکان ادامه‌ی کار را از آن‌ها می‌گرفتند تا اگر شرایط فراهم شد و جامعه آماده‌ی اجرای حکم خدا در امور خود گشت، حاکمیت را به دست گیرند.²

روش صحیح و کارآمد رو شی است که اهداف ال‌هی را با روح ملت‌ها جلو ببریم و مانع نقشه‌های دشمن شویم، کاری که رو حانیون در زمان رضاخان انجام دادند. از خود بپرسید چرا رضاخان همه‌ی مخالفان خود را رها کرد بود و فقط با رو حانیون درگیر بود؟ رضاخان فکر می‌کرد با اسلحه و زور و ارتش هر کاری که می‌خواهد با قلمدری می‌تواند انجام دهد و فقط رو حانیون

2 - در رابطه با عدم آمادگی مردم بود که حضرت صادق♦ بعد از سقوط بنی‌امیه حاکمیت را به دست نگرفتند.

مانع‌اند و تصویر می‌کرد روحانیت یک گروه و قشرند و متوجهه نبود حرف روحانیت یعنی افکار عمومی و به همین جهت هم نتوانست در مقابل روحانیون کاری بکند و به خوبی احساس کرده بود آینده‌ی او تیره و تار است و لذا هرچه می‌کرد کار بدتر می‌شد. وقتی همسر و دختران رضاخان در عید نوروز به حرم حضرت معصومه رفتند و در انتظار عمومی چادرهایشان را عوض کردند و رعایت نامحرمان را ننمودند، مرحوم بافقی فقط گفت این کار حرام است. مردم پیرو آن، شروع به اعتراض کردند، رضاخان که به ذنبال بهانه بود برای تقابل با روحانیون، از تهران حرکت کرد و با چکمه‌هایش داخل حرم آمد و آیت‌الله بافقی را کتک زد و به شهر ری تبعید کرد. از این به بعد مردم با ازدحام زیاد به زیارت حضرت عبدالعظیم میرفتند تا نشان دهنده کار رضاخان را قبول ندارند و شعر ساختند که:

چه خوش بود که برآید به
سک کرشمه دو کار

زیارت شه عبدالعظیم و
دان داد

چون روح ملت، رضاخان را نپذیرفت
انگلستان مجبور شد برای حفظ ظاهر، او
را به جزیره‌ی موریس تبعید کند و عملاً
آنچه مردم می‌خواستند عمل شد.

راز امیدواری به آینده

اگر به افق نوری که در پیش است
اطمینان داشته باشیم تبلیغات دنیایی
کفر به سرعت بی‌اثر می‌شود. صدام با آن
همه نیرو و تجهیزات به ما حمله کرد
ولی چون حضرت امام خمینی^{رضوان‌الله‌علیه} به
حاکمیت نور معنوی اطمینان داشتند با
این که در بیمارستان قلب بودند
فرمودند: «دیوانه‌ای یک سنگی انداخته
و فرار کرده». از آن جایی که حضرت
امام^{رضوان‌الله‌علیه} به افق نور معتقد بودند و
به روش اهل‌البیت^{الله} عمل می‌کردند و نه
به روش صدام، واقعیت همان بود که
ایشان فرمودند؛ ما جنگ را شروع
نکردیم ولی وقتی شروع شد به خوبی
دفاع کردیم و ملاحظه فرمود ید چقدر
شیرین دفاع کردیم و به همین جهت
این‌همه دلربا بود، به طوری که جوانان
کم سن و سال التماش می‌کردند تا
مسئلان اجازه دهند در جبهه شرکت
کنند. دفاع همیشه شیرین و زیبا است و
کشته شدن در مسیر دفاع از حق بهترین
شادی‌ها را به همراه دارد. اگر کسی
برای حق فانی شد، به حق باقی می‌گردد،
مثل آب کوزه‌ای که در جوی بریزند، آن
آب نابود نمی‌شود بلکه به جوی باقی
می‌گردد. در تظاهرات برای سرنگونی
نظام شاهنشاهی چون قصد جوانان حاکمیت
حق بود، خیلی را حت آماده شهادت
بودند، راحت هم شهید می‌شدند، چون
می‌دانستند جایگاه این انقلاب نفی باطل

و به صحنه آوردن حق است و حرکتی است
به سوی نور.

نظام اسلامی در رویارویی با استکبار
به افق نور مینگرد و مسالت آمیزانه
کوتاه نمی‌آید حتی اگر در این جهتگیری
کشته هم بدهیم به سوی نور کشته
شده ایم، چون میدانیم در این مسیر
اول یایی بر جهان حاکم می‌شوند که
معصوم اند و خلفای الهی هستند.
می‌فرماید این آینده را همیشه در جلو
خود داشته باشد، آینده‌ای که خداوند
جلوی ما گذاشته و برای ادامه‌ی حیات
ما حاکمیت اولیای معصوم را رقم زده.
در مسیر نگاه به چنین آینده‌ای، در هر
مقطعي قرار بگیرید مثل این است که با
امام زمان^۱ زندگی می‌کنید. عمدۀ آن
است که متوجه شویم خداوند چه آینده‌ای
را برای جهان رقم زده که می‌فرماید:
به وسیله‌ی آخرین وصی رسول خدا^۲ زمین
را از دشمنانم پاک می‌گردانم. «وَ
لَا مَكْنَنَّهٗ مَشَارقُ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبُهَا» وَ حتماً
او را بر شرق و غرب زمین تمکن و
سيطره خواهم داد. «وَ لَا سَخْرَنَ لَهُ
الرِّيَاحُ» باد‌ها را مسخر او می‌کنم «وَ
لَا ذَلَّلَنَ لَهُ السَّحَابَ الصَّعَابَ»^۳ ابرهای
سختی که به راحتی باران نمیدهند را
فرمانبردار او مینمایم. «وَ لَا رَقِينَهٗ فِي
الْأَسْبَابِ» و تمام اسباب‌ها و وسائل عالم
را برایش نرم و آسان می‌کنم که بتواند
بر آن‌ها سلطه داشته باشد. «وَ لَا نُصْرَتَهُ

بِخُنْدِي» با لشکریان خود یاری اش می‌کنم «لَأَمْدَنْهُ بِمَلَائِكَتِي» و به وسیله‌ی ملائکه ام به او مدد می‌رسانم. «خَتَّى يُعْلَمَ دَعْوَتِي وَ يَجْمَعَ الْخَلْقَ عَلَى تَوْحِيدِي» تا این‌که دعوت بر همه جا غالب شود و خلق بر توحید و یگانه‌پرستی اجتماع کنند، همه‌ی انسان‌ها متوجهی حضور یگانه‌ی پروردگار شوند و با رجوع به حق امور خود را بگذرانند. «ثُمَّ لَأَدِيمَنَ مُلْكَهُ وَ لَأَدَّ اولَانَ الْأَيَّامَ بَيْنَ أَوْلَادِيَّاتِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» سپس حاکمیت او را با همان حالت توحیدی، پایدار کرده و روزگار را تا روز قیامت به دست اولیای خود درست به دست می‌گردانم. دیگر سلسه‌ای نمی‌آید تا حاکمیت توحیدی امام معصوم را سرنگون کنند. و این است راز امیدواری ما به آینده.

در شرایطی که عالم به بلوغ خود برسد از یک جهت حقیقت امام معصوم که حاکم بر امور است، مقام «أَوْلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ» می‌باشد و تمام مخلوقات هستی در قبضه او است، از جهت دیگر نظام تشریع و امور سیاسی، تربیتی و اقتصادی در قبضه‌ی او قرار گرفته و حاکمیت تکوینی با حاکمیت تشریعی متحد شده است. این جا است که توانایی‌ها و استعدادهای عالم به نحو کامل در اختیار بشریت قرار می‌گیرد. معنی این‌که استعدادهای عالم تکوین در اختیار عالم تشریع و امور اجتماعی - اقتصادی بشر قرار گیرد را با این مثال تصور کنید که گفته‌اند یک روز که معده‌ی انسان جهت هضم غذا

فعالیت میکند به اندازه ای است که همه آزمایشگاه های دنیا فعالیت میکنند و یا آن انرژی که قلب به صورت تکوینی در یک بیست و چهار ساعت به کار میبرد به اندازه ای است که یک لکومتیو به دور کره زمین بگردد و انرژی مصرف کند. در نظر بگیرید وقتی این نیرو های تکوینی که در طبیعت هست در مسیر رفع حوائج بشر قرار گیرد چگونه این وعده خداوند محقق می شود که می فرماید: «وَلَأَرْقِيَنَّهُ فِي الْأَسْبَابِ» همه اسباب را رام او نمایم و همه چیز را فرمانبردار او میکنم. به همان صورتی که بدن در هماهنگی کامل فرمانبردار روح انسان است.

انسانها را ملاحظه کنید چگونه برآساس برنامه نفس ناطقه یا روح شان راه میروند و به جهت تدبیر نفس، تمام اعضای بدن شان نسبت به هم در هماهنگی کامل می باشد. این همه نظام به جهت حضور روح است، آن وقت عنایت داشته باشید حضرت صاحب الزمان^ع از نظر تکوین، روح این عالم اند و تمام این عالم با تمام مناسباتش بر اساس مدیریت تکوینی حضرت اداره می شود. حال اگر حضرت مدیریت تشريعی عالم را هم به عهده بگیرنده، همه چیز در اوج شکوفایی خود قرار می گیرد. با توجه به این امر است که خداوند می فرماید: بادها را در اختیار او قرار میدهم و ابرهای دور دست فرمانبردار او می شوند و لشکریانم و ملائکه ام به یاری او

می آیند. از جهت صعود معنوی که انسان‌ها تحت تجلی انوار حضرت قرار می‌گیرند حضرت باقر♦ می‌فرمایند: چون قائم ما قیام کند خداوند دست او را بر سر بندگان قرار میدهد و در نتیجه به نور آن سپرستی، عقل آن‌ها جمع می‌شود.^۴ در روایت مورد بحث خداوند می‌فرماید: «وَ تَجْمَعَ الْخَلْقُ عَلَى تَوْحِيدِي» و مردم به گرد توحید من جمع می‌شوند و همچون عارفانی بزرگ متوجه حضور همه‌جانبه‌ی حق در عالم می‌گردند. با تدبیر در این نکته متوجه می‌شویم هر چه زمانه به حاکمیت امام معصوم♦ نزدیک شود استعدادهای معنوی عالم بیشتر به کمک بشر می‌آید و امور انسان‌ها با صفاتی بیشتر طی می‌شود و این به شرطی است که حاکمان متدین در صحنه‌ی مدیریت جامعه امور مردم را سر و سامان دهند و گرنه با آن‌چه در دانشگاه‌ها تدریس می‌شود و کارشناسان مسائل جامعه از آن اطلاع دارند، نمی‌توان امور جامعه را به سامان رساند، چون محدوده‌ی آگاهی آن‌ها عقل جزیی بشری است و نه عقل قدسی همه جانبه‌نگر.

تفاوت عقل بشری با مدیریت معنوی را در تفاوت حرکات انسان با حرکات ربات‌ها می‌تواند ید ملاحظه کنید. برای این‌که یک ربات از چند پله بالا برود چندین کامپیوتر غول‌آسا باید محاسبات درازمدت داشته باشند تا چنین

برنامه ای تنظیم شود. لحظه لحظه ای حرکت یک رباط نیاز به برنامه های مفصل دارد، در حالی که شما با تدبیری که روح مجرد تان دارد به راحتی و خیلی بهتر از رباط، بدن خود را تنظیم می کنید و با پاهای خود از پله ها بالا می روید. عقل یک کارشناس مثل برنامه ای است که به رباط میدهند و با آن عقل می خواهد مناسبات یک جامعه را سر و سامان دهد، هر اندازه هم که جوانب کار را در نظر بگیرد مثل عقل قدسی عمل نمی کند، نتیجه ی کار کارشنا سان منقطع از عقل قدسی، می شود ورشکستگی بانکهای امریکا که در اوج پیروزی، با شکست خود روبرو شدند. همیشه این طور بوده، چون وجهی را می بینند و جوهی را نمی بینند، چیزی نمی گذرد با آثار منفی وجود پیش بینی نشده روبرو می شوند.

همیشه وقتی ملاحظه کردید جریان غیر حقی در حال پیشروی است و گسترش پیدا کرد بدانید زمان سقوطش فرا رسیده است. این درست بر عکس جریان حق است که با ید بستر تحقق خود را آماده کند و موانع را به صورت منطقی و همه جانبه پشت سر بگذارد ولی وقتی شرایط ظهورش فرا رسید و عده‌ی خداوند تحقق می‌یابد که فرمود: «لَأُدِيمَنَ مُلْكَهٌ» حتّماً حاکمیت او را دائمه می گردانم. وقتی حق به معنی واقعی حاکم شد دیگر چون خداوند

و عده داد «وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ»⁵ عاقبت
از آن متقین است و امام باقر♦ در
این رابطه فرمودند: «لَيْسَ بَعْدَ مُلْكَنَا
مُلْكٌ»⁶ بعد از حاکمیت ما حاکمیتی
نیست. بالاخره وقتی فکر من و شما حق
نیست با ید برود و فکر صحیح بیا ید،
اما فکر صحیح که آمد دیگر می‌ماند.

جريان نور که مكتب تشیع به آن نظر
دارد همیشه در عالم جریان داشته و
مسیر تاریخی خود را طی کرده و موانع
و دشمنان خدا را پشت سر گذارده و جلو
رفته است. هیچ حادثه‌ای عجیب‌تر از
دفاع هشت ساله در دوران معاصر نبود،
دیدید بالآخره چه شد! با این همه
انرژی عجیب که برای سرکوب ملت ما صرف
کردند کسی باورش می‌آمد که صدام
این‌طور خوار شود؟ سرنوشت کسی که جنگ
را به پا کرد از همه بدتر شد، هم
شکست خورد و هم خوار و ذلیل شد. از
این حادثه می‌توان عبرتی بزرگ نصیب
خود کرد. این انقلاب به جهت روح
امامتی خود چنین توانایی‌هایی دارد.
وقتی با ملاک‌هایی که از طریق فرهنگ
اهل البيتؑ به دست آورده‌ایم به
انقلاب اسلامی نگاه کنیم، هرکس وظیفه‌ی
خود را انجام میدهد و با تمام دلگرمی
سعی می‌کنیم خود را هماهنگ آیینه‌ی
فرهنگ امامت نمائیم. برای چنین
هماهنگی در عین عدم پذیرش ظلم و

5 - سوره‌ی اعراف، آیه‌ی 128.

6 - بحار الأنوار، ج 46، ص 264.

ظلمات دوران، چون به آینده امیدواریم
با حوصله و عدم تشنج جلو میرویم. مثل
آن باغبانی که حصار محکمی دور باغ
خود کشیده و دلوپس نیست گوسفندان از
دستش برونند. وقتی متوجه شدیم عالم چه
اندازه منظم است و اندیشه‌ی تشیع چه
اندازه محکم میباشد، جایی برای
نگرانی نمیماند و سراسر زندگی را
آرامش فرا میگیرد. چیزی که در سیره‌ی
همه‌ی امامان ؑ مشاهده میکنیم و اینکه
هر کدام شان حلقه‌ای از حلقه‌های نور
بودند به سوی آینده‌ی حاکمیت حق.

شیعه وظیفه دارد با حوصله و با این
دید که آینده از آن حکومت حق است در
مسیر جریان تاریخی نور قدم بگذارد و
بداند در این مسیر میشود هم شهید شد
و هم در عین شهیدشدن، زنده بود و هم
با نشاط و بدون هر اضطراب و با
امیدواری کامل و آزاد از هر آلودگی
که ظلمات زمانه در صدد است بر انسان
ها تحمیل کند، حیات را ادامه داد.
زیرا میدانیم انتهاهی عالم به سوی نور
و عصمت است و عالم به شکوفایی کامل
میرسد.

خدایا به حقیقت حضرت صاحب الامر ؑ
ما را در توجه کامل به آن حضرت قرار
ده تا امیدوارانه زندگی کنیم و
مرگمان را نورانی بگردانیم.

«والسلام علیکم و رحمة الله و برحماته»

منابع
قرآن

نهج البلاغة

بحار الأنوار، محمد باقر مجلسی «رحمه الله عليه»

الكافی، ابی جعفر محمد بن یعقوب کلینی «رحمه الله عليه»

کمال الدين، شیخ صدوق

چهل حدیث، امام خمینی «رضوان الله علیه»

شرح بر زاد المسافر، سید جلال الدين

آشتیانی

الاحتجاج على اهل اللجاج، احمد بن علي

طبرسی

الغيبة النعمانی، محمد بن ابراهیم نعمانی

کلمات مکنونه، فیض کاشانی

امالی، شیخ صدوق

من لا يحضره الفقيه

مستدرک الوسائل

جامع الأسرار، سید حیدر آملي

الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد

آداب الصلوایة، امام خمینی «رضوان الله علیه»

شرح فصوص قیصری، سید جلال الدين آشتیانی

اثبات الهدی

تصنیف غرر الحكم و درر الكلم

كشف الغمة، محدث اربلي

اللهوف على قتلی الطفوف، سید بن طاوس

عيقات الانوار، میر حامد حسین

إرشاد القلوب إلى الصواب

ترجمه ی الغدیر

آثار منتشر شده از استاد طاهرزاده

- آشتی با خدا از طریق آشتی با خود راستین
- ده نکته از معرفت النفس
- کربلا، مبارزه با پوچیها (جلد ۱ و ۲)
- زیارت عاشورا، اتحادی رو حانی با امام حسین♦
- مبانی معرفتی مهدویت فرهنگ مدرنیته و توهم
- معاد؛ بازگشت به جذیترین زندگی امام خمینی و خودآگاهی تاریخی
- انقلاب اسلامی، بروونرفت از عالم غربی
- انقلاب اسلامی، بازگشت به عهد قدسی جایگاه اشراقی انقلاب اسلامی در فضای مدرنیسم
- مبانی نظری و عملی حب اهل بیت $\hat{\text{م}}$ ادب خیال، عقل و قلب
- عالم انسان دینی آنگاه که فعالیت‌های فرهنگی پوچ می‌شود
- زن، آنگونه که باید باشد خطر مادی‌شدن دین هنر مردن
- راز شادی امام حسین♦ در قتلگاه

- تمدن زایی شیعه
- حقیقت نوری اهل البیت[ؑ]
- امام و امامت در تکوین و تشريع